

حکمت و دعا



تفسیری از کتابهای
مراثی، روت، یونس، غزل غزلها، امثال، جامعه، ایوب، مزامیر

سطح عالی

حکمت و دعا

تفسیری از کتابهای:

مراثی، روت، یونس، غزل غزلها، امثال، جامعه، ایوب، مزامیر

این کتاب ترجمه ای است از :

SAGESSE et PRIERE

Traduction adaptée de la revue

"La Bible et son message" numeros 61 à 71

مشخصات

نام کتاب : حکمت و دعا

سطح: عالی

www.irancatholic.com

www.irancatholic.com

فهرست مندرجات

فصل اول: نبوت و حکمت	
۱۱	کتاب مرآتی
۱۱	* نوشته ها
۱۲	* هنگامی که اسناد و مدارک تاریخی وجود ندارد
۱۳	* نبی و حکیم
۱۳	عارف
۱۴	تجربه و تعمق
۱۵	بین انسان و خدا
۱۶	در پرتو نور خدا
۱۶	* کتاب مرآتی
۱۸	* دعاها و وعده ها
۱۹	* دعای خادم خدا
۲۱	* دعای گناهکار
۲۲	* چطور شد که از دیوار ندبه عکس نگرفتم
۲۳	* معنی کلمات را دریابیم: دختر صهیون
۲۴	* کتاب مقدس و مراسم عبادت: جشنها و فصلها
۲۶	* حکمت انجیل: آیا چیزی به نام حکمت انجیلی وجود دارد
فصل دوم: دو مبارز	
۲۸	کتاب روت و کتاب یونس
۲۸	* مخالفت با روند جاری
۲۹	* روت
۳۰	* داستانی تاریخی
۳۱	* شجره نامه چیست؟
۳۲	* گامی فراتر از قانون
۳۳	* قوانین همبستگی
۳۳	همبستگی طایفه ای
۳۴	همبستگی خانوادگی
۳۴	وضعیت روت
۳۶	* یونس
۳۷	* نبی متمرّد و نافرمان

- ۳۷ توبه ای حیرت آور
 ۳۸ راز رحمت الهی
 ۳۸ پیام یونس
 ۳۹ * کتاب مقدس و آیین عبادت : یونس و اعتراف
 ۳۹ گناهکاران بزرگ
 ۴۰ کلام خدا
 ۴۰ اهالی نینوا چه راهی در پیش می گیرند؟
 ۴۱ پس خدا کیست؟
 ۴۱ راز توبه و بخشش
 ۴۳ * حکمت انجیل : آیت یونس
 ۴۳ مرگ و رستاخیز
 ۴۴ نجات به همگان عطا شده است

- ۴۶ **فصل سوم : سرودهای عاشقانه کتاب غزل غزل‌های سلیمان**
 ۴۶ * غزل غزلها
 ۴۷ * منظور این اشعار عاشقانه چیست؟
 ۴۷ تفسیرهای تمثیلی
 ۴۸ تفسیرهای تحت اللفظی یا معمولی
 ۴۹ * مجموعه ای از آوازهای جشن عروسی
 ۴۹ اثری حکیمانه
 ۵۰ نهایت شادی
 ۵۰ زیر نظر خدا
 ۵۱ جمع آوری که دیرتر انجام گرفت
 ۵۱ تفسیر مجددی که خیلی دیرتر انجام شد
 ۵۲ * عارفان مسیحی چگونه غزل غزلها را خوانده اند؟
 ۵۲ مسیح و کلیسا
 ۵۲ مسیح و روح ایمانداران
 ۵۳ مسیح و مریم عذرا
 ۵۵ * در غزل غزلها سلیمان چه نقشی دارد؟
 ۵۷ * معنی کلمات را دریابیم : روغن
 ۵۸ * حکمت انجیل : روز سبت برای آدم داده شد

فصل چهارم : محبت چون مرگ زورآور است

- ۶۱ کتاب غزل‌های سلیمان
- ۶۱ * محبت چون مرگ زورآور است
- ۶۲ * آیا عشق انسانی نشانه‌ای از خداست
- ۶۲ * عشق در کتاب مقدس
- ۶۳ * وحشتناک و شگفت‌انگیز
- ۶۴ * دوران اشتیاق
- ۶۵ * غزل عید گذر
- ۶۷ * عروسی پسر پادشاه
- ۶۸ * تصاویر تاثیرگذار
- ۶۹ * معنی کلمات را دریابیم : شناختن
- ۷۰ * از عهد عتیق تا عهد جدید : عشق انسانی، صورت خدا
- ۷۲ * حکمت انجیل : او مبالغه می‌کند

فصل پنجم : تاج حکیمان کتاب امثال

- ۷۴ * کتاب امثال سلیمان
- ۷۵ * سیری در ضرب‌المثل‌های جهان
- ۷۷ * کتاب امثال سلیمان
- ۷۷ * عنوان و مقدمه ۱: ۲-۷ : اشعاری درباره حکمت
- ۷۷ * اولین مجموعه منسوب به سلیمان
- ۷۷ * دو مجموعه از «سخنان حکیمان»
- ۷۷ * دومین مجموعه منسوب به سلیمان
- ۷۸ * ضمایم
- ۷۸ * ضرب‌المثلها و داستان‌هایی از حیوانات
- ۷۸ * در مدح زن شجاع و باغیرت
- ۷۹ * در بازار ضرب‌المثلها
- ۷۹ * تنوعی گسترده
- ۸۰ * حساسیتی هوشیارانه
- ۸۱ * در جستجوی حکمت
- ۸۳ * به چه دلیل کتاب امثال سلیمان را دوست دارم
- ۸۵ * نخستین ملاقات با حکمت
- ۸۵ * سبک ادبی

- در کتاب مقدس ۸۵
- نخستین آزمایش ۸۶
- * معنی کلمات را دریابیم: صلح و سلامتی ۸۷
- * حکمت انجیل: عیسی با مثل سخن می گوید ۸۸
- * ضرب المثلهای انجیل ۸۸

- فصل ششم: باطل اباطیل** **کتاب جامعه** ۹۱
- * کتابی جنجال برانگیز ۹۱
- * پس جامعه کیست؟ ۹۲
- * پنج دور نوشیدن شراب قرمز ۹۳
- دور اول ۹۳
- دور دوم ۹۳
- دور سوم ۹۴
- دور چهارم ۹۵
- دور پنجم ۹۵
- نتیجه ۹۵
- خاتمه ۹۶
- * فیلسوفی مایوس ۹۷
- تردید ذهنی ۹۸
- آیا زندگی معنی و مفهومی دارد؟ ۹۸
- اعتراف به شکست ۹۹
- پس حکمت کجاست؟ ۹۹
- * گفتگو با جامعه ۱۰۱
- * معنی کلمات را دریابیم: بطالت ۱۰۲
- * حکمت انجیل: آیا عیسی مخالف ازدواج بود؟ ۱۰۳

- فصل هفتم: نان خود را با شادمانی بخور کتاب جامعه** ۱۰۵
- * خوشبختی کجاست؟ ۱۰۵
- * آنچه یهودیان در عید خیمه ها می خوانند ۱۰۷
- * چرا جامعه را دوست دارم ۱۰۹
- سرنوشت آدم ۱۰۹
- زندگی، یک تراژدی است ۱۱۰

- ۱۱۰ فریاد بشریت
- ۱۱۲ * جامعه یا مانع دور باطل
- ۱۱۲ اثری از احساس شخصی وجود ندارد
- ۱۱۳ به اطراف خود بنگرید
- ۱۱۳ نگاهی از پس وقایع و حوادث
- ۱۱۳ دلتنگی برای روزهای خوش کودکی
- ۱۱۴ چند سؤال دشوار
- ۱۱۴ دلسوز و طنزآمیز و رقت انگیز
- ۱۱۵ من همه چیز را می خواهم
- ۱۱۵ اما انجیل در این باره چه گفته است؟
- ۱۱۶ * از عهد عتیق تا عهد جدید : دلتنگی برای حقیقت مطلق
- ۱۱۶ عقیده جامعه
- ۱۱۷ تعلیم انجیل
- ۱۱۷ ما را برای خودت آفریده ای...
- ۱۱۹ * حکمت انجیل : خوشابه حال!

- ۱۲۱ **فصل هشتم : رنج بی گناهان** **کتاب ایوب**
- ۱۲۱ * دو ایماندار در برابر راز خدا
- ۱۲۳ * مبارزه ای در ۹ دور
- ۱۲۳ مقدمه: بابهای ۱-۲
- ۱۲۴ مبارزه ایوب
- ۱۲۴ اولین دور مبارزه
- ۱۲۵ دومین دور مبارزه
- ۱۲۷ سومین دور مبارزه
- ۱۲۸ ایوب، میدان دار مبارزه
- ۱۲۹ منتقدی مداخله می کند: بابهای ۳۲-۳۷
- ۱۲۹ داور نظر خود را بیان می کند: بابهای ۳۸-۴۲
- ۱۳۰ نتیجه
- ۱۳۱ * قصه ای به نثر و شعری مهیج
- ۱۳۱ دو قسمت
- ۱۳۱ آیا این دو قسمت دو اثر ادبی هستند؟
- ۱۳۲ آیا دو نویسنده این کتاب را نوشته اند؟

- ۱۳۲ شاهکار
- ۱۳۴ * معنی کلمات را دریابیم : شیطان
- ۱۳۴ در عهد عتیق
- ۱۳۵ * از عهد عتیق تا عهد جدید : عدالت خدا از مرگ فراتر می رود
- ۱۳۵ مدافع خود را خواهیم دید
- ۱۳۵ ماورای مرگ
- ۱۳۶ من از قبر رستاخیز خواهم کرد
- ۱۳۷ * حکمت انجیل : اراده تو انجام شود!
- ۱۳۹ فصل نهم : وقتی که خدا سکوت می کند کتاب ایوب
- * «از تنگی روح خود سخن می رانم و از تلخی جانم شکایت خواهم کرد»
- ۱۳۹ ایوب ۷:۱۱
- ۱۴۰ * ایوب و دوستانش
- ۱۴۰ شریعت یهود
- ۱۴۰ انبیا
- ۱۴۱ تجربه
- ۱۴۲ * «عادل رنج دیده» در ادبیات خارج از اسرائیل
- ۱۴۲ در مصر
- ۱۴۲ در آشور و بابل
- ۱۴۳ در یونان
- ۱۴۴ نوآوری کتاب ایوب
- ۱۴۵ * آیا خدا می تواند روبرگرداند؟
- ۱۴۵ از درون ورطه هلاک
- ۱۴۵ شب تیره و تاریک
- ۱۴۶ عشق قوی تر از مرگ است
- ۱۴۷ چهره خداوند
- ۱۴۸ * کتاب مقدس و آیین عبادت : کسی جرأت نکرد
- ۱۴۹ * تعلیم از افسانه های حیوانات در کتاب ایوب (۳۹:۳۸-۳۶:۴۱)
- ۱۵۱ * معنی کلمات را دریابیم : شیطان
- ۱۵۱ در عهد جدید
- ۱۵۲ * حکمت انجیل : سوگند یاد نکنید! متی ۵:۳۳-۳۷

۱۵۵	فصل دهم: دعا در کتاب مقدس	کتاب مزامیر
۱۵۵	* کتاب مقدس دعا کردن را به ما می آموزد	
۱۵۷	* در سرتاسر کتاب مقدس مردم دعا می کنند	
۱۵۷	در سفر پیدایش	
۱۵۸	در دوران موسی و داود	
۱۵۹	با پیامبران	
۱۵۹	پس از دوران تبعید	
۱۶۰	دوران جدید	
۱۶۱	* مزامیر الفبایی	
۱۶۲	* مزامیر داود	
۱۶۲	مجموعه مزامیر داود که در آنها خدا به نام بیهوه خوانده می شود	
۱۶۳	مجموعه مزامیر داود که در آنها خدا الوهیم نامیده می شود	
۱۶۳	سایر مزامیر داودی	
۱۶۴	چهره داود در مزامیر	
۱۶۵	* وقتی خدا با ماست	
۱۶۵	چطور خود را شناساند؟	
۱۶۶	خدا در جستجوی انسان	
۱۶۶	آیا انسان قادر به تکلم با خداست؟	
۱۶۷	در سرتاسر کتاب مقدس	
۱۶۷	خدایی که با او صحبت می کنم	
۱۶۸	شیوه امروزی چیست؟	
۱۶۹	* مزامیر هلولویه	
۱۶۹	* بندگردانهای مهم در کتاب مقدس	
۱۷۰	فصل یازدهم: مزامیر، دعاهاى مسیحی	کتاب مزامیر
۱۷۰	* مزامیر دعاهاى مسیحی نیستند	
۱۷۰	ندای انتقام	
۱۷۱	توبه و پشیمانی کجاست؟	
۱۷۱	از خود راضی بودن	
۱۷۱	نگاهی به دنیای دیگر ندارد	
۱۷۲	بهبتر است انتخابی انجام شود	
۱۷۳	* پاسخ به نویسنده نامه: آری، ولی	

نبوت و حکمت

نوشته‌ها

نوشته‌ها (به عبری کتوبیم) عنوانی است کلی که در کتاب مقدس یهودیان برای مجموع کتابهای زیر به کار می‌رود:

مزامیر، ایوب، امثال، دانیال، عزرا- نحمیا و تواریخ ایام و نیز «پنج جلد» که در اعیاد بزرگ قرائت می‌شوند:

عید گذر	غزل غزلها
پنطیکاست	روت
عید خیمه‌ها	جامعه (کوهلت)
سالگرد ویرانی معبد	مراثنی
عید یوریم.	استر

در کتاب تبعید و بازگشت، فصلهای ۸ تا ۱۱ کتابهای عزرا و نحمیا را بررسی نمودیم زیرا محتوای آنها برای درک کتابهای حجی نبی و زکریای نبی اجتناب ناپذیر می‌باشند.



هنگامی که اسناد و مدارک تاریخی وجود ندارد

روایات کتابهای عزرا و نحμία که قبلاً درباره آنها بحث شد مربوط به دورانی از تاریخ است که تا سال ۳۹۸ ق.م. ادامه داشت (ر.ک کتاب "تبعید و بازگشت"، ص ۱۵۵/۶). نقل روایت تاریخی در کتابهای مکابیان در حدود سال ۱۷۰ ق.م از سر گرفته می شود ولی در فاصله این دو تاریخ، کتاب مقدس هیچ ذکری از وقایع تاریخی به میان نمی آورد. این دوران که نزدیک به دو قرن طول کشید دوران تاریکی بود که ظاهراً اتفاقی در آن روی نداده است (ر.ک "تبعید و بازگشت"، ص ۱۲۰، «مورخ بدون اسناد»).

با این همه حوادثی خاور نزدیک را به شدت تکان داده بود. در دوران فرمانروایی اردشیر دوم (۴۰۵ تا ۳۵۸ ق.م) مصر خود را از یوغ اسارت و تسلط ایران آزاد ساخته به استقلال دست یافت. در دوران سلطنت اردشیر سوم (۳۵۸ تا ۳۳۷ ق.م) شورشهای تازه ای که به شدت سرکوب می شدند ضعف و سستی حکومت پارس را نمایان ساختند. بالاخره در سال ۳۳۳ تاخت و تاز اسکندر مقدونی در آسیا موجب تحولات کلی گردید. البته نمی توان تصور کرد این وقایع تاثیر و انعکاسی در اورشلیم نداشته است. مورخین متاخر مسیحی نوشته اند چنین می نماید که اردشیر سوم به هنگام لشکرکشی به مصر عده ای از یهودیان را به منطقه هیرکانی (گرگان امروزی) کوچ داده بود. همچنین فلاویوس ژوزف تاریخ نویس یهودی نیز شرح می دهد که چگونه اسکندر پس از تصرف غزه در حدود سال ۳۳۰ ق.م وارد اورشلیم شد و در آنجا با احترامات و تشریفات مورد استقبال قرار گرفت و به آن شهر مراحم و مساعدت هایی مبذول داشت. آیا در پس این روایات، سنتهای تاریخی واقعی وجود دارند که تا اندازه ای حک و اصلاح شده یا در آنها مبالغه و اغراق شده باشد؟ آیا می توان نتیجه گرفت که سکوت کتب مقدسه درباره این دوران به سبب فقدان وقایع نبوده بلکه صرفاً به دلیل عدم وجود تاریخ نگار بوده است؟ آیا عاقلانه تر نیست که تصور کنیم چون جامعه یهودی قدرتمندانه سازمان یافته و بر اثر اصلاحات عزرا و نحμία به خوبی محفوظ مانده بود و از تب و تاب مداخله در سیاست قدرتمندان که انبیا همیشه در نبرد با آن بودند دور بوده و در روزهای خوش دور از رویدادها بسر می بردند، احتمال داشت که دنیا زیر و رو شود و جامعه کوچک مؤمنان و

پرستش کنندگان یهوه حتی از وقوع آن بی خبر بماند؟ ملتهای خوشبخت بدون تاریخ هستند و اصولاً نیازی به تاریخ نگار ندارند. آنان می توانند نیروهای خود را به سازمان دادن امور داخلی خود و تأمل و تعمق و بحث درباره مسائل مهمتر اختصاص دهند.

احتمال دارد علت سکوت تاریخ در این دوران که آن را «حفره سکوت» خوانده اند نگارش آثار ادبی به سبکی نوین باشد از جمله کتابهای تواریخ ایام، قسمت جدید امثال سلیمان، کتاب ایوب و جامعه و بعضی از مزامیر.

نبی و حکیم

نبی و حکیم از دو دیدگاه متفاوت به سرگذشت انسان نگریسته اند. در کتاب مقدس نوشته های آنان به دنبال یکدیگر آمده چنان که به آسانی تفاوت آنها نادیده گرفته می شوند تا دلیلی که باعث گردآوری آنها در یک مجموعه شده دیده نشوند. با این همه نیاستی در آنان دو قریحه جداگانه یا دو سرشت متضاد دید بلکه نحوه درک آنان از واقعیت متفاوت بوده رابطه آنان با خدا از طرق متضاد بیان شده اند.

عارف

نبی کسی است که مجذوب خدا و عارف است و با این همه از دنیا منزوی نیست. با سرنوشت معاصران خود رابطه تنگاتنگی دارد و حتی مسیر حوادث دوران خود را عمیقاً می نگرد. نبی شاهد مطلق خداست زیرا دارای این موهبت است که نگاهی نافذ و دقیق دارد، ژرفای دلها را می کاود و حقیقت را روشن می سازد. در برابر او ظاهرسازی زائل می شود و تبانی انسانها شکوه خود را از دست می دهد و حقارت ایشان پدیدار می شود. آتشی در وی است، نیرویی درونی وی را به حرکت درمی آورد. او بایستی گاه و بی گاه پیامی را که حامل آن است اعلام کند. نبی حضور خدا و نگاه وی بر دنیا را امری مسلم و بدیهی می داند و عمیقاً احساس می کند اطرافیان او فاقد بصیرت هستند چنانکه گویی مرد بینایی است که در شهر نابینایان گام برمی دارد. برای نبی حقیقت از عالم بالا می آید که به او عطا شده و به وی سپرده شده و یارای مخالفت در برابر آن را ندارد. ارمیای نبی

اعترافی شورانگیز از آنچه در اندرون و روح وی می گذرد به شرح زیر بیان کرده است:

ای خداوند مرا فریفتی پس فریفته شدم،

از من زورآورتر بودی و غالب شدی،

نمایی روز مضحکه شدم و هر کس مرا استهزا می کند.

زیرا هرگاه می خواهم تکلم نمایم ناله می کنم و به ظلم غارت ندا می نمایم،

زیرا کلام خداوند تمامی روز برای من موجب عار و استهزا گردیده است.

پس گفتم که او را ذکر نخواهم نمود و بار دیگر به اسم او سخن نخواهم گفت،

انگاه در دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوانهایم بسته گردید

و از خودداری خسته شده باز نتوانستم ایستاد.

(ار ۷:۲۰-۹)

تجربه و تعمق

مرد حکیم به شیوه دیگری عمل می کند، وی کار خود را از تجربه آغاز می کند، به دنیای اطراف خود می نگرد و چشم خود را بر روی زندگی روزمره می گشاید. خیلی زود رفتارهای مسخره آمیز و خودخواهانه و جاه طلبانه دیگران را تشخیص می دهد. به نظر او چیز تازه ای زیر آسمان وجود ندارد و هر کسی که خود را از دیگران زرنگ تر می داند زودتر در جای پای پیشینیان قدم می نهد. مثلاً اگر چوپان تعلیم ندیده ای چون عاموس می تواند در راه خود حضور خدا را دریابد و به مقام نبوت نائل شود ولی برای حکیم شدن تعلم و مرارت فراوان لازم است. شخص حکیم، تعلیم یافته مکتب کاتبان است، کتابهای بسیار خوانده و با نوشته های پیشینیان آشناست. سرچشمه فرزاندگی او حکمت قدماست. حقیقتی را که دریافته بر اثر ادراکی برق آسا نیامده بلکه زاده کوشش مداوم و صبر و حوصله متمادی است. چنانکه یکی از حکیمان قدیمی کتاب مقدس می گوید:

از آنجا که تورات، انبیا و دیگرانی که پس از آنها آمده اند، درسهایی بزرگ و بیشمار به ما داده اند که شایسته است اسرائیل را به خاطر تعلیم و حکمتش ستایش نمود و آنچنان که باید خوانندگان نه فقط خود دانشمند گردند بلکه دانش دوستان بتوانند برای آنان که در خارج اند با سخنان و نوشته هایشان مفید باشند، لذا پدر بزرگ من یسوع، که عمری را به خواندن تورات و انبیا و دیگر کتابهای پدرانمان گذرانده و در آنها مهارتی بسزا کسب کرده بود، خود وی نیز به نوشتن موضوعات

تعلیمی و حکیمانه پرداخت تا دانش دوستان به نوبه خود با به کار بستن آن، هر چه بهتر در زندگی منطبق با تورات پیشرفت نمایند. (پیشگفتار بن سیراخ).

بین انسان و خدا

نبی غالباً در ماجراهای سیاسی دخالت می‌کند، او مرد تاریخ در حال وقوع است. در صورتی که حکیم ترجیح می‌دهد به تأمل در تاریخ گذشته بپردازد تا از آن درس‌هایی فراگیرد که در همه اوقات ارزشمند است. حکمت حد و مرزی ندارد چنانکه بسیاری از متون کتابهای حکمت از کتب مصریان یا از کتب اهالی بین النهرین الهام گرفته‌اند. غالباً جنبه انسانی حکمت بیشتر از جنبه مذهبی آن است. چنین می‌نماید که اخلاق سودگرایانه را موعظه می‌کند با این همه، حکمت اصلاح‌کننده است، اندرز می‌دهد و سرزنش و گاهی مایوس می‌کند. با آنکه خود را سنت‌گرا نشان می‌دهد در عین حال به امنیت‌های کاذب حمله می‌نماید. حکمت در جستجوی نوآوری نیست ولی سئوالات بزرگ بشری را نادیده نمی‌گیرد. حکمت می‌تواند به نام انسان و حقیقت انسانی با زیباترین ساختارهای الهیاتی مخالفت نماید و فریادهای ایوب مانع پذیرش تصویری تنگ‌نظرانه از الوهیت می‌گردند.



در اینجا بدون اینکه بخواهیم در این باره تصویری ساده ترسیم کنیم می‌توان گفت که نبی حقیقت خود را از خدا دریافت می‌دارد تا تاریخ بشریت را با نور درخشانی روشن نماید در صورتی که حکیم حقیقت را در قوانین تغییرناپذیر رفتار انسانی می‌جوید تا بتواند آدمی را به تدریج به مرتبه تأمل در خدا برساند. در مورد نبی حرکت از بالا به پایین است و خدا در تاریخ بشری مداخله می‌کند در صورتی که در مورد حکیم حرکت از پایین به بالا است و آدمی با تأمل در مخلوق به سوی راز خالق متعال بالا می‌رود.

در پرتو نور خدا

ولی در الهامات کتاب مقدس بین نبی و حکیم غالباً تلفیق زیبایی وجود دارد زیرا نور خدا حکمت آدمیان است و آفریدگار تصویر خود را در دل آفریده خود قرار داده است. بدینسان «چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کارهای او فهمیده و دیده می شود» (روم ۱: ۲۰).
ای خواننده گرامی! به خاطر داشته باش که فقط نبی طالب حکمت نیست بلکه همه انسانها دعوت شده اند تا رفته رفته طرق حکمت را دریابند

کتاب مراثی

در آغاز کتاب مراثی منسوب به ارمیای نبی آمده است: «راههای صهیون ماتم می گیرند» (مرا ۱: ۴). این کلمات عنوان مقاله ای است که منشأ کتاب کوچک مراثی را بررسی می کند (ر.ک "تبعید و بازگشت"، ص ۱۴). عقیده بر این است که اسرائیلیانی که پس از ویرانی اورشلیم به سال ۵۸۷ ق.م در فلسطین مانده بودند این سرودهای غم انگیز را سراییده اند. زیرا در این سرودها نشان داده می شود که اورشلیم ویران و معبد اورشلیم بی حرمت شده (۱: ۱۰...۱: ۹) و پادشاه و بزرگان قوم به اسارت برده شده اند (۲: ۹)، خانه ها و کشتزارها را بیگانگان و حیوانات وحشی اشغال کرده اند (۵: ۲...۱۸).

در کتاب مقدس عبری نام مؤلف این اشعار ذکر نشده ولی از همان سالهای پیش از میلاد مسیح دانشمندان یهودی آنها را به ارمیای نبی نسبت داده و بدین وسیله وضعیت تاریخی آنها را تعیین کرده اند. در سنت مسیحی نیز به همین گونه عمل شده و بدین سبب در کتاب مقدس مسیحیان، کتاب مراثی در دنباله کتاب ارمیای نبی قرار دارد.

اکنون این کتاب را بدون اندیشیدن به نویسنده ناشناس آن یا تاریخ نگارش آن مطالعه کنیم. یهودیان در این کار برای ما سرمشق هستند زیرا مراثی را به یادبود ویرانی معبد هیرودیس در سال ۷۰ میلادی و ویرانی معبد سلیمان (۵۸۷ ق.م) می خوانند بدون اینکه فراموش کنند جفاهای ظالمانه ای را که مسیحیان در قرون وسطی بر آنان وارد می داشتند یا آنچه نازیهای آلمان بین سالهای ۱۹۳۳-۱۹۴۵ به آنان می کردند.

چهار مرثیه اول شعر موشح هستند که هر بیت با یکی از حروف الفبای عبری از الف تا تاو آغاز می شود (در زبان فارسی از الف تا ی). قدما این سبک ادبی را می پسندیدند و به نظرشان چنین شعری کمال بود.

در سه مرثیه بر نابودی اورشلیم و مردم گریه و زاری می شود: «چگونه شهری که پر از مخلوق بود منفرد نشسته است، چگونه آنکه در میان امتهای بزرگ بود مثل بیوه زن شده است، چگونه آنکه در میان کشورها ملکه بود خراج گذار گردیده است. چگونه خداوند از غضب خود دختر صهیون را به ظلمت پوشانیده و جلال اسرائیل را از آسمان به زمین افکنده است و قدمگاه خویش را در روز خشم خود به یاد نیاورده است. چگونه طلا زنگ گرفته و زر خالص منقلب گردیده است، سنگهای قدس به سر هر کوچه ریخته شده است. چگونه پسران گرانبهای صهیون که به زر ناب برابر می بودند، مثل ظروف سفالین که عمل دست کوزه گر باشد شمرده شده اند» (۱:۱، ۱:۲، ۱:۴-۲).

مرثیه دیگری آشکارا درباره



شخصی سخن می گوید: «من آن مرد هستم که از عصای غضب وی مذلت دیده ام» (۱:۳) و احتمالاً این شعر به یادبود یوشیای پادشاه که به دست دشمنان اسرائیل کشته شد سروده شده است (ر.ک ۲-توا ۲۵:۳۵) ولی مفهوم کلمات این شعر و رای این می باشد (در این باره مجدداً سخن خواهیم گفت). این کتاب بالاخره با دعائی که شکل ادبی ساده تری دارد ولی بعد معنوی آن خیلی بیشتر است خاتمه می یابد و با این کلمات آغاز می شود: «ای بیهوه آنچه بر ما واقع شد به یاد آور و ملاحظه فرموده عار ما را ببین» (۱:۵).

دعاها و وعده‌ها

کتاب مراثنی در نظر اول فریاد و فغان قومی است که صدمه و بیدادگری دیده است. آدمی با شنیدن این سخنان به یاد ناله‌های سوگواری مردم خاورمیانه و سواحل مدیترانه یا شیون و فغان مردم بین‌النهرین در هنگام عزاداری یا «وای وای» تراژدیهای یونانی می‌افتد.

با این همه اگر این اشعار را به دقت بخوانیم متوجه می‌شویم دعاهائی مملو از ایمان و امید هستند و از روحیه همبستگی برادرانه الهام گرفته‌اند.

اکنون اولین شعر را بخوانیم. شاعر در ابتدا ناامیدی خود را بیان کرده (۱:۱-۴) سپس ایمان خویش را به سرور تاریخ که همه اراده‌ها و مشیتها از او ناشی می‌شود ابراز می‌دارد و بالاخره اظهار توبه به خاطر گناهان اورشلیم: «یهوه به سبب کثرت عصیان او را ذلیل ساخته است» (۱:۵)، «اورشلیم به شدت گناه ورزیده و از این سبب مکروه گردیده است» (۱:۸).

آنگاه شاعر در همبستگی با قوم خود از زبان شهر چنین می‌گوید: «ای یهوه مذلت مرا ببین» (۱:۹) و سپس در خاتمه ندای امید برمی‌آورد: «ای یهوه نظر کن زیرا که در تنگی هستیم... اما تو روزی را که اعلان نموده خواهی آورد» (۱:۲۰-۲۱). اکنون مطالب ذیل را که در مراثنی دوم و چهارم آمده است خودتان بیابید:

- بیان ایمان: خداست که عمل می‌نماید هر چند مبهم به نظر آید.
 - اعتراف به گناه که مستحق کیفر آن هستیم.
 - بیان همبستگی: کلمات «ما»، «فرزندان صهیون» و به طور کلی اسامی جمع را بیابید.
 - دعای عمومی اورشلیم که به صورت مونث (دختر صهیون) بیان شده است. کلمات مونث و اصطلاحاتی نظیر «پسران من» را جستجو کنید.
 - در آخر بیانات حاکی از امید را پیدا کنید.
- متوجه خواهید شد که این مجموعه مطالب با نکته تازه‌ای پایان می‌یابد که انعکاس کتاب تسلی است: «ای دختر صهیون سزای گناه تو تمام شد و تو را دیگر جلای وطن نخواهد ساخت» (۴:۲۲؛ ر.ک اش ۴۰:۲).

دعای خادم خدا

سومین شعر مراثی که تا حدی متفاوت از شعرهای دیگر است دعای کسی را بیان می‌کند که مذلت دیده است (۱:۳). این شخص یادآور خادم خدای جاودان می‌باشد که اشعیای نبی در کتاب تسلی ذکر کرده است: «خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده... که برای گناهکاران شفاعت می‌کند» (اش ۵۳:۳...۱۲) و در کتاب مراثی او را می‌بینیم که «رخسار خود را به زندگان می‌سپارد...» (۳:۳۰؛ ر.ک اش ۵۰:۶) و عیسی نیز در هنگام رنج و صلیب به همین گونه رفتار نمود.

این مرد رنج‌دیده بمانند مؤلف مراثی، ابتدا ایمان خود را می‌نمایاند: خداست که عمل می‌کند هر چند عمل وی درک ناشدنی به نظر آید: «او مرا رهبری نموده به تاریکی درآورده است... بر من زنجیرهای گران نهاده دندانهای مرا خورد کرده است...» (۱۶...۲:۳). سپس مثل هر یهودی واقعی با خدا مشاجره می‌نماید همان‌طور که در گذشته یعقوب چنین کرده بود. بالاخره قبول می‌کند که شکست خورده است: «گفتم که قوت و امید من از یهوه تلف شده است» (۱۸:۳؛ ر.ک پید ۳۲:۲۳-۳۳).

ولی ایمان به خدایی که عمل می‌کند ایمان به خدایی است که سخن می‌گوید و هست «یهوه خدای رؤوف و دیر خشم و کنیر الاحسان و وفاست» (خروج ۳۴:۶) بنابراین خادم وی از او چنین می‌گوید: «رأفتهای خداوند و رحمتهای وی بی‌زوال است... امانت وی بسیار است... بر او امیدوارم» (۲۴...۲۲:۳) بنابراین بیچارگی و سیه‌روزی را باید همچون درسی از حکمت پذیرفت. «برای انسان نیکوست که یوغ را در جوانی خود بردارد» (۲۷:۳).

آنگاه حکمت عطا می‌شود اما نه در هوش و ذکاوت بلکه در دل؛ مردی که مذلت دیده فقط به درد و رنج خود نمی‌اندیشد بلکه به رنج و مصیبت تمام مردم که از نظر خدا دور نیست (۳۱-۳۹:۳). مسیح بدین گونه در راه صلیب رفتار خواهد کرد: «ای دختران اورشلیم برای من گریه مکنید بلکه به جهت خود و اولاد خود ماتم کنید» (لو ۲۳:۲۸).

مؤلف این مراثی سپس شروع به ترغیب قوم خود می‌کند و او که به گناه شخصی خود اعتراف نکرده بود همبستگی خود را با همگان اعلام می‌کند: «دلها و دستهای خویش را

بسوی خدایی که در آسمان است برافرازیم (و بگوییم) ما گناه کردیم» (۳: ۴۱-۴۳).
 در اینجا باز هم به یاد خادم خدا می افتیم که «به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید» (اش ۵۳: ۵).
 بنا براین خادم مجدداً به خاطر متعلقانش شکوه را از سر می گیرد (۳: ۴۳-۵۳) و به همراه قوم خود دعا می کند: «خوف و دام و هلاکت و خرابی بر ما عارض گردیده است... آنگاه ای خداوند از عمقهای سیاهچال اسم ترا خواندم» (۳: ۴۷-۵۵) و به همان اندازه که برای خود امیدوار است برای قوم خود نیز امید دارد: «فرمودی نترس... حیات مرا فدیة نموده ای... مرا دادرسی فرما» (۳: ۵۷-۵۹).
 پس از چنین شفاعتی می توان شعر بعدی را با اعلام آزادی و رهایی پایان داد.

در اینجا سئوالی برای ما مطرح می شود: در مرثیه سوم آیا شخص میانجی و شفیع زنده است یا مرده؟ برای این کلمات چه ارزش و اهمیتی می باید قائل شد: «مرا مثل آنانی که از قدیم مرده اند در تاریکی نشانده است» (۳: ۶)؟ آیا این فریاد ذلت مردی است که «از حزن مشرف به موت شد» (۱۴: ۳۴)؟ آیا کلام اسرارآمیزی است که از عالم اموات برمی آید؟ در مورد خادمی که اشعیای نبی ذکر کرده همین شک و تردید وجود دارد.



گاهی بنظر می رسد که مرده و دفن شده
 (اش ۵۳: ۸-۹) و گاهی چنان می نماید که
 عمر دراز داشته و از خطر رسته است
 (اش ۵۳: ۱۰).

باید بخاطر داشت مؤلفین کتاب مقدس
 در این دوران ایمان دارند و با تمام روح
 معتقدند که خدا نجات می بخشد ولی این
 امید را به روشنی تشریح نکرده اند، بلکه
 مدتی دراز لازم است تا ایمانداران از
 رستاخیز سخن بگویند.

با این همه قبلاً انبیا اعلام کرده بودند
 که ساکنین شعول (عالم اموات) از عدالت

خدا مستثنی نیستند. با مرگ ارتباط بین انسان و خالقش قطع نمی شود. ارمیا دعا کردن موسی و سموئیل را امکان پذیر می داند گرچه قرن‌ها پیش مرده بودند (ار ۱۵:۱).
چرا کسانی که برادران خود را دوست می دارند و برایشان دعا می کنند دیگر نیایستی دوست بدارند و دعا کنند؟ چرا خادم بی گناه نتواند «از عمقهای سیاهچال» برای قوم خود شفاعت نماید؟ (۵۵:۳).
هیچ متنی از کتاب مقدس بهتر از این شعر نمی تواند دعای خاموش عیسی در جتسیمانی و دعای اسرارآمیز مسیح به هنگام پایین رفتن به هاویه را به یاد آورد.

دعای گناهکار

پنجمین مرثیه در مقایسه با چهار شعر دیگر کوتاهتر است اما لحن غم انگیزتری دارد و این بی دلیل نیست زیرا این دعای ساده، دعای گناهکاران وفادار و مؤمن یعنی دعای ماست.

در مقایسه با دیگر مرثیه‌ها لحن آرامتری دارد. در مرثیه‌های دیگر خداوند با فریادی دردناک خواننده می شود اما در این شعر خواندن خدا در آغاز آمده و یادآوری بدبختی‌ها فقط برای پرمعنی‌تر کردن خواندن خداست: «اما تو ای یهوه تا ابدالابد جلوس می فرمایی و کرسی تو تا جمیع دهرها خواهد بود...» (۱۹:۵).
در این شعر بیان ایمان، پاک‌ترین و خالص‌ترین ستایش پادشاه ابدی است: «اما تو ای یهوه تا ابدالابد جلوس می فرمایی و کرسی تو تا جمیع دهرها خواهد بود...» (۱۹:۵).

والا ترین و عمیق‌ترین امید، امید توبه است. حکیم همچون ارمیای نبی به خوبی می داند که بازگشت قلبی را باید از خدا درخواست کرد و موهبت‌های دیگر به دنبال آن می آیند. «ای یهوه ما را به سوی خود برگردان و بازگشت خواهیم کرد» یا «مرا برگردان تا برگردانیده شوم» (مرا ۵:۲۱؛ ارا ۳۱:۱۸). ضمناً این فیض الهی به صورت حقی به شمار نرفته و دعا در کمال فروتنی چنین پایان می یابد: «و الا ما را بالکل رد نموده‌ای و بر ما بی نهایت غضبناک شده‌ای» (مرا ۵:۲۲).

چطور شد که از دیوار ندبه عکس نگرفتم؟

شهر اورشلیم واقعاً سوژه جالبی برای عکاسی است. اوایل شب وارد این شهر شدم و هوا خیلی زود تاریک شد زیرا در این عرض جغرافیایی تاریکی شب ناگهانی فرامی رسد. با اینکه دیر وقت بود و هنوز خستگی سفر رفع نشده بود بلافاصله تصمیم گرفتم به محله های قدیمی شهر بروم زیرا مدتها بود آرزوی دیدن این نقاط را داشتم.

ابتدا از دروازه دمشق و باروی کنگره دار آن دیدن کردم. در تاریکی شب دندان‌های آن به خوبی تشخیص داده می شد. سپس کوچه های باریک، دکانها، پستوها، بوی مطبوع ادویه، سر و صداهای مختلف و چهره های گوناگون... چگونه می توان تصویری از این زندگی جوشان و خروشان که تمام حواس آدمی را جلب می کند ترسیم نمود؟

در اینجا زیاد معطل نشدم زیرا نمی خواستم در ظاهر و آداب و رسوم عامه باقی بمانم. به علاوه به طور مبهم احساس می کردم با انبوه جمعیت حرکت می کنم و مرا با خود می برد. بسیاری از یهودیان پارسا از راه کوچه های باریک به طرفی می رفتند، به سوی نقطه ای که آنان را به خود می کشید و حدس می زدم که به سوی دیوار ندبه می روند. من هم در میان آنان بی اختیار روان بودم. این دیوار را از روی صدها عکسی که دیده بودم می شناختم و عکس هایی که من می گرفتم به این عکسها افزوده می شد.

در خم یک کوچه باریک بدون اینکه انتظار آن را داشته باشم ناگهان دیوار را می بینم، دیواری باشکوه و منحصر به فرد که با نورافکنها می درخشید و تاریکی شب آن را با عظمت تر جلوه می داد. در پای دیوار صدها زن و مرد دیوار را بغل کرده و با دستهایشان نوازش می کردند. همه این یهودیان امیدوار بودند که سال آینده در اورشلیم باشند...

ولی این آرزوی یهودیان که سال آینده در اورشلیم باشند برای من هم که مسیحی هستم هم اکنون عملی شده است. چهارهزار سال تاریخ بر شانه هایم سنگینی می کند و اکنون در برابر این دیوار احساس می کنم از نسل ابراهیم و داود هستم، فردی یهودی هستم که به بابل تبعید شده بودم و ارمیای نبی برایش امید و تسلی آورده بود، کارگری هستم که در بنای این دیوارهای عظیم در زمان هیروودیس کبیر شرکت کرده ام، فردی یهودی هستم که پس از ویرانی اورشلیم در سال ۷۰ میلادی هستی خود را از دست داده ام و با اینکه مسیحی هستم همان یهودی محلات یهودی نشین شهر ورشو می باشم، آن یهودی هستم که آواره روسیه، امریکا و چهارگوشه جهان شده ام... زمزمه ای که از دعای این جمعیت برمی آید انعکاس تاریخی زنده و طولانی است، تاریخی که دشوار و سرشار از امید است. در برابر این زمزمه طولانی نمی توانم کاری بکنم جز اینکه با مردان و زنانی که در پیرامون من هستند همصدا شوم.

در مدت اقامت در اورشلیم چندین بار به این مکان تأثربرانگیز رفتم. وقتی به فرانسه مراجعت کردم از من عکسی از دیوار ندبه خواستند تا به همراه مقاله ای درباره ارمیای نبی چاپ کنند. آنگاه متوجه شدم که عکسی نگرفته بودم. آیا ممکن است از دیوار ندبه عکس گرفت؟

معنی کلمات را دریابیم

دختر صهیون

در کتاب مراثنی بارها به اصطلاح «دختر صهیون» برخورد می‌کنیم. در متون دیگر کتاب مقدس نیز این اصطلاح بکار برده شده است. سرود مذهبی مشهوری وجود دارد که با این عبارت شروع می‌شود: «ای دختر صهیون! شاد باش» که از اشعیا ۶۰ و صفنیا ۱۴:۳ گرفته شده است.

منظور از دختر صهیون چیست؟

البته منظور از صهیون که در آن سرود مذهبی و کتاب اشعیا نام برده شده صهیون مقدس در اورشلیم است و نام صهیون ابتدا نام قلعه‌ای بوده که مشرف به شهر داود بوده است (۲-سمو۵:۷-۹) و سپس نام صهیون نماد و نشانه تمام شهر گردید.

ولی «دختر صهیون» چه مفهومی دارد؟

«دختر صهیون» اصطلاحی شاعرانه است و مظهر اورشلیم ایده‌آل و عروس یهوه می‌باشد (اش ۵۴:۴-۱۰) که خواهد دید فرزندان‌ش به طور معجزه‌آسایی زیاد می‌شوند (۵۴:۱-۲، ۴۹:۱۴-۲۶) و او مادر همه ملت‌ها خواهد بود. «درباره صهیون گفته خواهد شد که این و آن در آن متولد شده‌اند» (مز ۸۷:۵).

اشعیا نبی از «کوه دختر صهیون» نام برده است (۳۲:۱۰، ۱:۱۶) و در عهدجدید این کوه اورشلیم آسمانی و اجتماع همه برگزیدگان می‌شود (عبر ۱۲:۲۲-۲۴: ر. ک مکا ۱:۱۴، ۲:۲۱، ۹-۱۱).

بالاخره تقوای مسیحی که بر نقش مریم عذرا در نقشه نجات بشر تأمل و تعمق کرده وی را با عنوان «دختر صهیون» خطاب کرده است. مجمع اسقفان واتیکان دوم در امتداد این سنت چنین می‌گوید: «با مریم عذرا که دختر پرجلال صهیون است زمان به کمال می‌رسد آن هنگام که پسر خدا از او طبیعت انسانی گرفت...» (نور ملل، شماره ۵۵).

کتاب مقدس و
مراسم عبادت

جشنها و فصلها

احتمالاً جدول «پنج جلد» در صفحه ۱۱ شما را متعجب نموده است. طبیعی است که کتاب مرآتی در سالگرد ویرانی معبد (تیر ماه) و کتاب استر در عید پوریم قرائت گردد (بعدها دلیل آن را خواهیم دانست). اما چرا برای عید گذر کتاب غزل غزلها، برای پنطیکاست کتاب روت و برای عید خیمه ها کتاب جامعه انتخاب شده اند.

این سه عید بزرگ یهود سرگذشتی طولانی دارند:

در ابتدا این اعیاد، اعیادی روستایی بودند. در عید گذر «بافه نوبر» (لاویان ۲۳:۱۰) و همچنین «قربانی بره» (لاویان ۲۳:۱۲) تقدیم می کنند. (گویی که در اینجا دو سنت، یکی روستایی و دیگری چادرنشینی نشان داده شده اند). در عید پنطیکاست اولین نانهایی را که از محصول تازه پخته شده تقدیم می کنند (لاویان ۲۳:۱۷).

بالاخره در پاییز، زمانی که جمع آوری تمامی محصول انجام شده عید خیمه ها برگزار می شود. در اصل این عید «عید جمع آوری محصول» نامیده می شد (خروج ۲۳:۱۶؛ ۲۲:۳۴؛ لاویان ۲۳:۳۹؛ تث ۱۶:۱۳-۱۵).

در مقطعی دیگر، این اعیاد که تا به حال با آهنگ زندگی روستایی مطابقت داشتند، با حوادث بزرگ خروج ارتباط داده می شوند. عید گذر، سالگرد خروج از مصر می شود (خروج ۲۳:۱۵؛ ۱۸:۳۴؛ تث ۱۶:۱). در دوران عزرا (ر.ک "تبعید و بازگشته"، ص ۱۶۵) عید باستانی کشاورزی جمع آوری محصول به عید بزرگداشت دوران سکونت در صحرا تبدیل گردید (لاویان ۲۳:۴۲-۴۳). بعدها در عید پنطیکاست اعطای شریعت در کوه سینا نیز جشن گرفته می شد.

در پایان این تغییر و تحول سه عید بزرگ یهود، حوادث مهم تاریخ نجات را برگزار کرده و گرامی می دارند: عبور از دریای سرخ (گذر)، پیمان و اعطای شریعت (پنطیکاست)، سکونت در صحرا (خیمه ها). اما شایان توجه است که این اعیاد رنگ و بوی روستایی و فصلی خود را حفظ می کنند.

در این اعیاد خدایی متبارک خوانده می شود که هم خالق است که قوم خود را تغذیه می کند و هم نجات دهنده و رهاننده کسانی است که با آنها پیمان بسته است.

جای تعجب نخواهد بود اگر بگوییم که مرحله سومی نیز وجود داشته است. الحاق کتاب کوچکی از کتاب مقدس به هر یک از این اعیاد قطعی می‌گردد (گذر: غزل غزلها؛ پنطیکاست: روت؛ خیمه‌ها: جامعه) گرچه این امر به طور مصنوعی انجام می‌گیرد زیرا در متن این کتابها از عیدی که برگزار می‌شود سخن به میان نیامده است. اما این سنت متأخر بی‌ربط هم نیست. این سنت ثابت می‌کند که گرچه در عید مذهبی اهمیت به تاریخ نجات داده شده باز رجوع به زندگی انسانها اهمیت خاص دارد.

بهار و عشقی که در کتاب غزل غزلها سراییده شده، جمع‌آوری محصول که طی آن اجداد داود یکدیگر را شناختند، محصولی که نویسنده بدین کتاب جامعه را آرامش داد همگی سرچشمه‌های شادی واقعی هستند، شادی از خدا می‌آید و با خبر خوشی که در اعیاد گذر، پنطیکاست و خیمه‌ها وجود دارد، هماهنگ می‌باشد. عید هم مذهبی و آیینی و هم عرفانی است اما فصلهای سال نیز عید هستند.



آیا چیزی به نام حکمت انجیلی وجود دارد؟

اول قرن‌تین ۱-۱۷:۱-۱۶:۲ را بخوانید: «چون که یهود آیتی می‌خواهند و یونانیان طالب حکمت هستند لکن ما به مسیح مصلوب و عظمی کنیم که یهود را لغزش و امته را جهالت است. لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی، مسیح قوت خدا و حکمت خداست. زیرا که جهالت خدا از انسان حکیم تر است... (۱:۲۲-۲۵).

بنابراین حکمت انجیلی وجود دارد ولی حکمتی که «لغزش» و «جهالت» و برخلاف عقل سلیم است و قاعداً بایستی موجب حیرت ما گردد همچنان که شنوندگان عیسی را نگران می‌کرد به طوری که می‌گفتند: «این کلام سخت است، که می‌تواند آن را بشنود» (یو:۶:۶۰)

اگر این سخنان ما را مضطرب نمی‌کنند بدین دلیل است که سخنان خداوند را با دیدی منطقی و انسانی می‌نگریم و آن قسمتهایی را می‌پذیریم که ظاهراً با حکمتی که از یونانیان و رومیان به ارث برده‌ایم مطابقت می‌کنند (هر چند کاملاً اشتباه است)، در حالیکه سخنانی را که به نظر ما لغزش آفرین هستند کنار می‌گذاریم: نحوه سخن گفتن، اغراق شرقی‌ها، تحت‌اللفظی نگرفتن کلمات... به این ترتیب مسیحیت ما به نوعی «انسان‌گرایی مسیحی» تبدیل شده و آن را با طرز فکر فیلسوفان که به زندگی ما شکل مشخصی داده‌اند تطبیق نموده‌ایم. به این ترتیب دیگر نه باعث نگرانی ما و نه کس دیگری می‌شود. هنگامی که بعضی از مردم قوت حکمت انجیلی را درک می‌کنند و به نام مسیحیت جامعه ما را به مبارزه می‌طلبند ما آنان را اشخاص خطرناکی می‌دانیم.

وظیفه ما است که پرده از جلو چشم برداشته و سخنان مسیح را با دید روشن‌تر بخوانیم. با خواندن مثل‌های انجیل متوجه می‌شویم که تناقضات شدیدی در آنها وجود دارد. بدون اینکه بخواهیم آنها را تغییر داده قابل قبول سازیم باید سعی کنیم شدت تحریک‌آمیز آنها را درک کنیم. در هر یک از فصول این کتاب مطالبی خواهید دید که عیسی در گفتگو با مخاطبان خود اعم از دوست یا دشمن، شاگرد یا فریسی بیان می‌کرد و آشکارا آنان را تحریک و مبهوت می‌نمود. اینگونه مطالب در انجیل فراوان یافت می‌شود و کافی است از بین آنها به دلخواه انتخاب کنیم.

امروزه معمول شده که گاه و بی‌گاه گفته شود که کلام خدا ما را «استیضاح» می‌کند. این کلمه درباره سخنانی که مسیح بیان کرده (و در فصول بعد بررسی خواهیم کرد) کاملاً مناسب و به جاست. زیرا این سخنان ما را از بی‌تفاوتی و بی‌دقتی بازمی‌دارند و ما را وادار می‌کنند گوش فرادهیم، درست درک نمی‌کنیم زیرا موضوعی غیرعادی وجود دارد که انسان را مبهوت و گاهی نیز خشمگین می‌نماید: منظور عیسی از این سخنان چیست؟ به علاوه مطالبی نیستند که بتوان با تغییرات جزئی آنها را ملایم‌تر و قابل قبول نمود. زیرا «عیسی نظریه پردازی نبود که بمانند استادان سخن گوید بلکه همانند نبی ای بود که حقایق آتشین را افشا می‌کرد که موجب شگفتی یا لغزش می‌گردید» (ژان سولیبوان). سخنان عیسی را می‌توان قبول یا رد نمود: «پس گفت هر که گوش شنوا دارد بشنود» (مر ۴: ۹؛ لو ۸: ۸).

منشا این حکمت ماورای شناخت و منطق انسانی و نیز اعلامگر این حکمت از بالاست چنانکه جمعیت فریاد می‌کردند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است». در اینجا تعجب از بلاغت و فصاحت مسیح نیست! تعجب از روش سخن گفتن اوست که سابقه نداشته تا بدانجا که حتی نزدیکانش می‌خواستند او را محبوس گردانند: «خویشان او چون شنیدند بیرون آمدند تا او را بردارند زیرا گفتند بی‌خود شده است» (مر ۳: ۲۱) و کسان دیگری فریاد می‌زدند: «دیو دارد و دیوانه است برای چه بد و گوش می‌دهید» (یو ۱۰: ۲۰).

اکنون به سخنان پولس رسول می‌رسیم که اصطلاحات «لغزش» و «جهالت» را نه درباره گفتارهای عیسی بلکه درباره شخص عیسی، تولدش (خدا در آخور)، اصل و نسب مبهم («مگر می‌شود که از ناصره چیز خوبی پیدا شود؟») و انتخاب رسولان و معاشرانس (باجگیران و ماهیگیران) بکار برده و هیچ یک از این نکات نمی‌توانست موجب موفقیت شود. بالاخره اندوه شدید او در باغ جتسیمانی، عرق ریختن از اضطراب و فریاد آخر او: خدای من! خدای من! چرا مرا ترک کرده‌ای؟

سورن کیرکگارد فیلسوف دانمارکی سده نوزدهم درباره وی می‌گوید: «تناقض مطلق». هرگاه سخنان او ما را به لغزش اندازند نباید این گفته را فراموش کنیم.

مخالفت با روند جاری

در میان قوم اسرائیل گاه به گاه جریانی فکری پدیدار می شده که می توان آن را «جهان گرایی» نامید بدین معنی که کسانی معتقد بودند آیین یهود منحصر به قوم اسرائیل نبوده و بایستی سرتاسر جهان را فراگیرد. دو تا از کوتاهترین کتاب های عهد عتیق یعنی روت و یونس به گونه ای شاهد و بیانگر این جریان فکری هستند.

در کتاب یونس به طرز جالب و حتی خنده داری به بت پرستان و حتی آشوریان ساکن نینوا روی خوش نشان داده می شود. این کتاب چهره اغراق آمیزی از قهرمان خود می سازد که گرایش ویژه ای بود که در دوران اصلاحات عزرا و نحمیا غالب شده بود. این اصلاحگران که قانون گذار بودند سعی نمی کردند بت پرستان را به آیین یهود دعوت کنند بلکه می بایست در برابر خطری که از سوی آنان پاکی و اصالت ایمان را تهدید می کرد دفاع کنند. در هر صورت مؤلف کتاب یونس در هجیونامه ای این گرایش را به تمسخر می گیرد: بدین صورت که یونس به عنوان پیامبر رحمت و بخشایش خداوند نسبت به مشرکان و بت پرستان انتخاب می شود (مأموریتی بی نظیر در تاریخ قوم برگزیده) ولی یونس بیچاره از این مأموریت شانه خالی کرده فرار می نماید و سپس به اجبار مأموریت خود را از سر می گیرد و هنگامی که موفق می شود اهالی نینوا را به توبه ای چنان شورانگیز که نظیر آن در بین قوم یهود دیده نشده بود دعوت کند خود یونس از این امر ناراضی و عصبانی شد. این پیشگویی سرنوشت قوم اسرائیل است که خواه ناخواه منادی نجات به تمامی دنیا خواهد بود.

کتاب روت داستان زنی بیگانه از اهالی موآب است که به عضویت خانواده ای یهودی درآمده است. این کتاب در همان دورانی که عزرا و نحمیا با ازدواجهای مختلط با «زنان بیگانه» و مخصوصاً زنان موآب مخالفت می کردند (استر ۹: ۱-۲، ۱۲، ۱۰؛ نح ۱۳: ۱-۳، ۲۳-۲۷) نگارش یافته است. با این همه مشاهده می شود که روت جزو اسامی اجداد داود ذکر شده که پس از بازگشت از تبعید مظهر امید به آمدن مسیح موعود بوده اند. متی نیز این نگرش جهانشمول را با ذکر نام روت در شجره نامه ای که به مسیح خاتمه می یابد وارد می کند (۵: ۱).

روت

کتاب روت داستان دل‌انگیزی است که نیروی تصور آدمی را مفتون می‌سازد و در عین حال چنان جنبه مذهبی عمیقی دارد که نمی‌توان به آن بی‌اعتنا ماند. نویسنده زمان وقوع حوادث را «هنگامی که داوران داوری می‌کردند» تعیین کرده است. وقتی دوران داوران را بررسی می‌کردیم (ر.ک "آغاز پادشاهی"، ص ۷۰-۷۲) یادآوری نمودیم که این کتاب مدتها بعد نوشته شده است (شاید در حدود ۳۵۰ سال پیش از میلاد مسیح).

در این کتاب که به صورت داستانی تاریخی نگاشته شده نویسنده با سخت‌گیری در اصول اخلاقی که پیامد اصلاحات عزرا بود مخالفت نموده است. توضیح آنکه عزرا ازدواج با زنان بیگانه را منع می‌کرد و البته برای این نظر دلایلی داشت ولی وقتی کتاب روت را بخوانید متوجه می‌شوید که گرچه قانون عزرا نیکوست ولی غیر از قانون چیز دیگری هم هست و در زندگی چیزهای زیباتر و هیجان‌انگیزتری وجود دارد. نویسنده هنر زیستن را نشان می‌دهد. پروای بینوایان، ایمان به مشیت الهی و ایمان واقعی محرک قهرمانان این کتاب است.

خواندن این کتاب کوچک آسان است و با مطالبی که در ادامه خواهد آمد می‌توانید مفاهیم عمیق و نهفته را بهتر دریابید.



برداشت محصول. نقاشی قبر راموز، کارگزار بلند پایه آمنوفیس چهارم (سلسله هیجدهم) در دیرالمدينه. متوفی با داسی در دست و در حال خرد کردن خوشه‌هایی که زنش در زنبیل جمع می‌کند نشان داده شده است. حدود سال ۱۳۵۰ ق.م (تیس، مصر).

روت ۲:۲

داستانی تاریخی

فقط انتخاب نام قهرمانان آشکارا نشان می‌دهد که کتاب روت جزو داستانهایی تاریخی بشمار می‌آید (ر.ک "تبعید و بازگشت"، فصل هشتم). به استثنای بوعز و عوبید که نامشان جزو شجره نامه داود ذکر شده اسامی تمام قهرمانان کتاب با نقشی که برعهده دارند تطبیق می‌نماید مثلاً یک اسرائیلی نیکوکار الیملک (که در زبان عبری به معنی «خدای من پادشاه» است) و همسر او نعومی (به معنی مهربان یا مورد لطف خدا) نامیده شده‌اند. دو شخصیت که در جوانی می‌میرند محلون (ضعف و بی‌حالی) و کلیون (تحلیل قوا) نام دارند. همسران این دو نفر عرفه (کسی که روگردان می‌شود) و روت (کسی که محبت می‌کند) هستند و به طوری که مشاهده می‌شود نام هر یک از آنان برابر نقشی است که ایفا خواهند کرد.

نویسنده آگاهانه به رسوم منسوخ اشاره نموده است (روت ۷:۴). او دوران داوران را که «در آن ایام، در زمانی که در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند می‌آمد می‌کرد» (داور ۲۱:۲۵) به شیوه ایده‌آلی نشان می‌دهد. بنابراین تاکید می‌کند چنانچه شریعت موسی به خوبی شناخته شود و رعایت گردد برای خوشبختی و حیثیت قوم کافی خواهد بود و احتیاجی به اقتدار دولتی نخواهد بود و همان چیزی که پیران و ریش سفیدان دهات از قواعد کلی و اوضاع اشخاص به خاطر دارند کفایت می‌نمود.

بنابراین کتاب روت تحسینی زیبا از شریعت موسی است، بدین سبب یهودیان آن را در عید پنطیکاست، جشن عهد و شریعت می‌خوانند.

کتاب روت در کتاب مقدس عبری در قسمت سوم، جزو «نوشته‌ها» بهتر جای می‌گیرد، تا در بین کتابهای تاریخی که معمولاً در دست داریم.

شجره نامه چیست؟

در پایان کتاب روت، خلاصه ای از شجره نامه داود وجود دارد (۴: ۱۸-۲۲ که خلاصه اول تووا ۲: ۵-۱۵ است): «بوعز پدر عوبید، عوبید پدر یسا پدر داود است». همچنین در این کتاب توضیح داده شده به چه سبب عوبید از نظر حقوقی وارث بوعز نبوده بلکه وارث شخصی به نام الیملک است. بدیهی است این قسمت از شجره نامه با سایر قسمت‌های قبلی روایت متناقض است، اکثراً چنین نتیجه گرفته می‌شود که ضمیمه ای به نوشته اصلی افزوده شده ولی در این فرض این مسئله به قوت خود باقی است که هیچ نویسنده متاخری چنین اضافاتی نمی‌کرد.

بنابراین پیشینیان شجره نامه را به نحو دیگری درک و تعبیر می‌کرده‌اند. در کتاب مقدس شجره نامه‌ها جایگاه مهمی دارند. لازم به یادآوری است که در بین سامیان روابط اجتماعی با روابط خانوادگی درهم آمیخته و در نتیجه تمام وقایع اجتماعی در این مدارک درج می‌شده است: مثلاً اگر می‌بینیم در خاندان یهودا شخصی نام بیت لحم داشته (۱- تووا ۴: ۱-۴) بدان معنی است که ساکنان شهر گروهی به هم پیوسته تشکیل می‌دادند که جزو قبیله یهودا به شمار می‌آمدند و این نکته در آن زمان رایج بود.

قبایل عرب، با یکی کردن شجره نامه‌های خود با هم مختلط می‌شدند. مشهورترین اجداد، پدر و پسر یا برادر به شمار می‌آمدند یا اصولاً آنان را یکی می‌دانستند. در نزد یهودیان دوران کتاب مقدس موافقت‌های کم و بیش پیچیده ای به دنبال قانون ازدواج با زن برادر (در صورت فوت برادر)، برای تقسیم موقتی زمینها و وضعیت دختران وارث انجام گرفت (اعد ۲۷: ۱-۴، ۳۶) در نتیجه، داشتن دو شجره نامه مسئله ای غیر طبیعی به شمار نمی‌رفت.

شجره نامه تصویری است که جامعه کهن سامی از خود و گذشته‌اش ارائه می‌داد ولی امروزه تفسیر این شجره نامه‌ها از نظر تاریخی دشوار است.

بالعکس تفسیر مذهبی آن آسان است مخصوصاً هنگامی که هدف و منظور نویسنده چنین بوده است. شجره نامه‌ها بیانگر همبستگی هستند مثلاً اگر در سفر پیدایش اسامی ملت‌های شناخته شده به صورت شجره نامه آمده برای این است که نشان دهد که انسانها گروهی وابسته‌اند (پید ۱۰) و اگر نویسنده تواریخ ایام شجره نامه ای از آدم اولیه تا معاصران خود ارائه می‌نماید برای این است که خود را به تمام انسانها وابسته می‌داند. لوقا با همین طرز فکر شجره نامه مسیح را از آدم آغاز کرده است.

گامی فراتر از قانون

در کتاب روت، نمونه کسانی ذکر شده که احکام را اجرا می کنند ولی حسن نیتشان از آنچه قانون دستور داده فراتر می رود.

بوعز این قانون را رعایت می کند: «چون محصول خود را در مزرعه خویش درو کنی و در مزرعه بافه ای فراموش کنی برای برداشتن آن برگردد، برای غریب و یتیم و بیوه زن باشد تا یهوه خدایت تو را در همه کارهای دستت برکت دهد...» (تث ۲۴:۱۹؛ لاو ۱۹:۹-۱۰، ۲۳:۲۲) ولی بوعز از این حکم فراتر رفته خوشه های گندم را روی زمین باقی می گذاشت (روت ۲:۱۵). همچنین قانون ازدواج با بیوه برادر را در شرایطی اجرا کرد که کاملاً اجباری و الزامی نبود.

به هر صورت هیچ قانونی وجود نداشت که زوجه جوانی را که کاملاً آزاد بود مجبور کند به مادر شوهر فقیرش پای بند باشد چنانکه روت موآبی رفتار کرد (روت ۱:۱۶) و نه در پی ازدواج با مردی مسن باشد در حالی که می توانست مردان برازنده تر و جذابتری بیابد (روت ۳:۱۰) یا اینکه از پیش حق قانونی خود را بر کودکی که امیدوار بود بعدها به دنیا بیاورد تقسیم نماید.

بوعز به همان گونه که جوانمرد و بخشنده بود به خوبی قضاوت کرده و «زن ارزشمند» یا «زن نیکو» را تشخیص داد که چگونه «تقوای» خود را به دو گونه نشان داده بود (روت ۳:۱۰-۱۱). این کلمه را غالباً «مهربانی» یا «شفقت» ترجمه می کنیم که معنایی روشن از همبستگی دارد و نیز یکی از صفات الهی است که بر موسی آشکار شد (خروج ۳۴:۶). حتی پیش از آنکه این زن موآبی وارد جامعه اسرائیل شود دلش در آنجا بود و حق داشت به نعومی بگوید: «خدای تو خدای من خواهد بود» (روت ۱:۱۶) و بدین گونه روت یکی از جده های داود و مسیح موعود گردید (مت ۱:۵).

کسی که بتواند این مطالب را خوانده و مفهوم آنها را درک کند کاملاً درمی یابد که قانون به احساسات درونی آدمیان دستور نمی دهد بلکه کمک می کند تا آنها را شناخته و متشکل نماید. شریعت آنچه را درست و صحیح است مشخص می کند و به قول یکی از کاهنان یهودی: «نهایت عدالت آن است که از مرز عدالت فراتر رود».

قوانین همبستگی

در کتاب روت صحبت از حل و فصل مسائل پیچیده خانوادگی است که به کلی غیر از عادات و رسوم معمولی ما می باشد. بررسی این موضوع به خوبی نشان می دهد که قانون موسی همکاری و همبستگی خانواده و «طایفه» را تحکیم و تقویت می نماید.

همبستگی طایفه ای

منظور از کلمه «طایفه» گروه خانواده هایی است که کم و بیش با یکدیگر نسبت داشته در یک جا چادر می زنند یا در کنار یکدیگر به زراعت می پردازند. در صورتی که قبیله واحدی بزرگتر بوده و در سرزمینی گسترده تر مستقر می شود (ر.ک یوشع ۷: ۱۶-۱۸). بر طبق قانون کهنانتی هر طایفه مالک سرزمینی بوده که غیر قابل انتقال می بود (ر.ک اعد ۳۶) ولی حق تصرف زمین برحسب ارثیه بین اشخاص حل می شد (اعد ۲۷: ۵-۱۱). هر پنجاه سال طبق خواست قانونگذاران در تقسیم اراضی تجدید نظر می شد و کسانی که مالکیت را از دست داده بودند دوباره آن را باز می یافتند که به زبان عبری «یوبیل» نامیده می شد (که به معنی «صدای کرنا» است، لاو ۲۵: ۸-۱۳). در طی پنجاه سال هرکسی می توانست زمین خود را خرید و فروش کند ولی کلمات خرید و فروش همان معنی را در زبان ما ندارند. «برحسب شماره سالهای بعد از یوبیل از همسایه خود بخر و برحسب سالهای محصولش به تو بفروشد، برحسب زیادتی سالها قیمت آن را زیاده کن و برحسب کمی سالها قیمتش را کم نما زیرا که شماره حاصلها را به تو خواهد فروخت» (لاو ۲۵: ۱۵-۱۶). بدین ترتیب مورد معامله خرید زمین نبود بلکه تعداد سالهای معینی بود که از آن زمین بهره برداری می شد.

هدف عالی این قانون آشکار است یعنی اجتناب از به وجود آمدن طبقه کشاورزان روزمزد، لذا تأکید شده بود: «زمین به فروش ابدی نرود زیرا زمین از آن من است و شما نزد من غریب و مهمان هستید» (لاو ۲۳: ۲۵).

برای تسهیل در امر خرید و فروش، حق تقدم به خریداران داده شده: «اگر برادر تو فقیر شده بعضی از ملک خود را بفروشد آنگاه ولی او که خویش نزدیک او باشد بیاید و آنچه را برادرت می فروشد باز خرید نماید» (لاو ۲۵: ۲۵).

کاملاً روشن است که هدف از اجرای این قانون دلسرد شدن خریدار بیگانه و تقویت همبستگی میان خویشاوندان است.

همبستگی خانوادگی

قانون دیگری که با عادات و رسوم ما متفاوت است قانون ازدواج با بیوه برادر می باشد و چنین مقرر شده: «اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از آنها بی اولاد بمیرد پس زن آن متوفی، خارج به شخص بیگانه داده نشود بلکه برادر شوهرش به او درآمده او را برای خود به زنی بگیرد و حق برادر شوهری را با او به جا آورد و نخست زاده ای که بزاید به اسم برادر متوفای او وارث گردد تا اسمش از اسرائیل محو نشود (تث ۲۵: ۵-۶).

برای درک این موضوع بایستی توجه کنیم که در دوران کتاب مقدس خیلی بیش از آنچه در جامعه ما معمول است دختر از خانواده خود جدا می شد تا جزو خانواده شوهرش شود. از سوی دیگر اگر مردی بدون داشتن فرزند فوت می کرد مثل این بود که بدبختی بر تمام خانواده وارد شده باشد بنابراین لازم بود برای رفع این بدبختی چاره ای اندیشید: همبستگی زن با خانواده شوهرش و همبستگی برادران با فوت ناگهانی یکی از آنها گسسته نمی گردید.

وضعیت روت

به طوری که در کتاب روت آمده است نعومی که بیوه مردی از اهالی بیت لحم بود مزرعه ای به ارث برده بود که نمی توانست در آن کشاورزی کند. بنابراین مزرعه را به فروش گذاشت و حق تقدم خریداران رعایت گردید. از طرفی چون فرزند یا نواده ای نداشت می توانست از قانون «ازدواج با بیوه برادر» استفاده نماید ولی در این مورد مسئله بغرنجی پیش آمده بود: نعومی خیلی مسن بود و نمی توانست صاحب فرزند شود. پس به جای خود عروستش را تعیین کرد چنان که در سفر پیدایش نیز گفته شده که راحیل به جای خود کنیزش را تعیین کرده بود (پید ۳۰: ۱-۳). هنگامی که فرزندی به دنیا آمد هر دو زن رفتار بسیار مهیجی نشان دادند مبنی بر اینکه مادری او را پذیرفته اند (روت ۴: ۱۶). این به نظر ما بسیار ساختگی و تصنعی می آید در صورتی که در جامعه

کتاب مقدس گاهی بین دو نسل فاصله ای قائل نمی شدند. فرزندان و نوادگان باهم به عنوان فرزندان به حساب می آمدند. در سفر پیدایش می خوانیم: «پسران راحیل زن یعقوب، یوسف و بنیامین... اینانند پسران راحیل که برای یعقوب زاییده شدند همه چهارده نفر» اند (پید۴۶:۱۹-۲۲) و همواره هدف این بوده که همبستگی بین افراد خانواده استوارتر و محکم تر گردد.

بالاخره در کتاب روت نشان داده شده که رسیدگی به وضع بیوه زنان و بازخرید زمین، از یکدیگر جدایی ناپذیر هستند. در هیچ جای قانون چنین چیزی صریحاً مطرح نشده ولی باتوجه به منطق قانون مذکور و شیوه اجرای آن، موارد فوق توأمأ اجرا می شده اند.



صحنه ای از زندگی روستایی: برداشت محصول.

روت باب ۲

نقاشی بر روی قبر نخت (Nakht). ۱۴۹۰-۱۴۳۶

ق. ۴۰

یونس

کتاب یونس که جزو کتب مقدسه است متأسفانه مدت‌ها بر اثر مسئله‌ای بحث‌انگیز ظاهراً علمی کنار گذاشته شده بود و بدین طریق از معنی و مفهوم واقعی کتاب دور شده بودند در صورتی که کتاب یونس یکی از گیراترین و نوآورترین کتب کتاب مقدس است. به درستی در بدو امر حیرت‌آور است که این کتاب جزو کتاب‌های «انبیاء» منظور شده باشد در صورتی که حتی یک الهام و پیش‌گویی نبوتی در آن وجود ندارد و فقط حکایت یک روز از زندگی شخصی به نام یونس است که تقریباً ناشناخته است ولی بعداً ما را مفتون تازگی و نوآوری داستان می‌نماید که نویسنده بوسیله گزارشی ساده پیامی را رسانده که از نظر عمق معنی نادر و بی‌سابقه است.



در قبرستان‌های زیرزمینی (Catacombes) رم نقاشیهایی یافت شده‌اند که بیانگر ایمان مسیحیان اولیه هستند. تعداد کثیری از این نقاشی‌های دیواری، داستان یونس را در چندین مرحله با جزئیات آن نشان می‌دهند. چرا یونس؟ زیرا اکثر مسیحیان رم از بت‌پرستان بودند که به مسیحیت گرویده بودند. آنها با بت‌پرستان نینوا که با شنیدن دعوت فرستاده خدا توبه کرده بودند احساس همبستگی می‌کردند.

متأسفانه نقاشی‌های زیرزمینی در اثر مرور زمان صدمه دیده‌اند و در اینجا چند طراحی از این نقاشی‌ها را آورده‌ایم:

یونس به دریا انداخته می‌شود
یونس را هیولای دریایی بر ساحل قی می‌کند
یونس در سایه بوتۀ کدو.

نبی متمرّد و نافرمان

یونس نبی را به اصطلاح عامیانه امروزی می‌توان «کله شق» نامید. در برابر فرمانهای خدا سرکشی و جرو بحث می‌کند و هرگز راضی نیست. البته منظور این نیست که مرد شروری بود. حتی نبی‌ای واقعی است ولی در اینکه باید چه نقشی ایفا نماید دیدگاه خودش را دارد و می‌خواهد در نظریات خود پایدار بماند. بدین سبب وقتی خدا به او فرمانی داد که با نظریاتش تطبیق نمی‌کرد مثلاً وطن خود را ترک کند و به شهر دور و بزرگ نینوا برود تا مردم را به توبه دعوت نماید مخالفت نمود و در عوض در جهت مخالف تا یافا رفت. در آنجا به اولین کشتی که رسید سوار شد تا فرار کرده از یهوه دور شود. ولی بدین گونه نمی‌توان از اراده الهی گریخت. اولین معجزه: طوفانی برخاست و کشتی را در خطری مهلک انداخت. در اینجا بایستی به سخنان یونس بیچاره گوش داد که چگونه وضعیت خود را برای همسفرانش تعریف کرد و بالاخره نتیجه گرفت که چاره‌ای ندارند جز اینکه او را به دریا بیندازند. همسفرانش پس از کمی تأمل و دودلی همین کار را می‌کنند و «خشم دریا فرو می‌نشیند» (۱:۱۵).

با این همه خدا خواهان مرگ این بنده گناهکار نبود و فقط می‌خواست او را به راه راست هدایت نماید. بنابراین معجزه دیگری انجام می‌دهد: ماهی بزرگی که از آنجا گذر می‌کرد یونس را بلعید. وی که وحشت زده شده بود استغاثه می‌کرد و سپس ماهی او را در ساحل دریا قی کرد.

توبه‌ای حیرت‌آور

این بار در برابر فرمانهای مکرر خدا یونس درصدد فرار برنیامد بلکه به نینوا رفت و به اهالی شهر اعلام کرد که کیفر عبرت‌انگیزی آنان را تهدید می‌نماید. به طور معجزه آسایی همه اهالی شهر توبه کردند و پادشاه نیز اظهار پشیمانی نموده دستور داد همه روزه بگیرند: «مردمان و بهایم و گاوان و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند... شاید خدا برگشته پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم» (۳:۷-۹) و خدا ترحم نموده نینوا را از کیفر معاف داشت.

ولی یونس با این وضع موافق نبود. به عقیده او این بت پرستان مستوجب تنبیه و کیفر بودند. برای دومین بار، یونس غیظش افروخته شد و با خدا مجادله نموده گفت: «... می دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می شوی. پس حال ای خداوند جانم را از من بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است» (۴: ۲-۳). ولی خدا وارد بحث نشد و توسط وقایعی که پیش خواهند آمد راز لطف و مهربانی خویش را به یونس می فهماند.

راز رحمت الهی

آنگاه حادثه جالب بوته ای کدو که به ناگهان رویید و بر یونس سایه افکند و سپس به طریقی معجزه آسا در یک شب خشک شد رخ می دهد. یونس غمگین گشته مجدداً شکایت نمود. آنگاه خدا با ملایمت درسی به وی آموخت: «دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمودادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید و آیا دل من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می باشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار» (۴: ۱۰-۱۱).



یونس ۱: ۱۵

کشتی فنیقی. نقش برجسته قصر سنحاریب

در نینوا. ۷۰۵-۶۸۱ ق.م. (موزه بریتانیا، لندن)

پیام یونس

بدین گونه داستان جذابی که مؤلف ناشناسی آن را به پیامبری به نام یونس نسبت داده پایان می یابد. ضمناً نام یونس در کتاب پادشاهان ذکر شده است (۲- پاد ۱۴: ۲۵). خدایی که آسمان و زمین را آفریده تمام انسانها را به نجات دعوت می نماید زیرا همه فرزندان او هستند. بت پرستانی که توبه کرده نزد او بازگردند محبوب تر از اسرائیلیانی

هستند که حرف او را نمی شنوند؛ نبی نباید خود را در محدودهٔ نژادی محصور نماید بلکه بایستی نخستین کسی باشد که تدبیر و مصلحت فراگیر خدا را درک کرده آنها را به جهانیان عرضه نماید.

اینها موضوعات گرانمایی برای یهودیان بودند تا درباره آنها بیندیشند مخصوصاً در دورانی که اوضاع داخلی تیره و وخیم بود. یهودیان به سبب اینکه خود را قوم برگزیده و امانت دار وعده های خدا می دانستند بسیاری از آنان فقط در اندیشه خود بودند و بیگانگان را از سرزمین خود و از چشم انداز نجات دور نگاه می داشتند. برعکس برخی از آنان از تجربهٔ تبعید و تعلیم پیامبران جدید درسهایی فراگرفته بودند و میل داشتند به بیگانگان روی خوش نشان دهند و در آرزوی روزی بودند که بیگانگان نیز به قوم یهوه بپیوندند. در دوران عزرا و نحمیا نشانه های اولیه ای از این جدال بین خودمحموری و استقبال از بیگانگان مشاهده می شود. مؤلف کتاب یونس که از سوی خدا الهام یافته بدون هیچ گونه ابهامی دلایل خود را بیان می کند.

یونس و اعتراف

آیا یونس به خطای خود اعتراف کرد؟ پاسخ این سؤال منفی است ولی کتاب کوچکی به نام یونس به خوبی نشان می دهد که هنگام اعتراف به گناهان خود چگونه باید رفتار کرد.

گناهکاران بزرگ

شهر نینوا در کتاب مقدس شهرت بدی دارد و درباره آن چنین نوشته شده: «وای بر شهر خون ریز که تمامش از دروغ و قتل مملو است و غارات از آن دور نمی شود!» (نا ۱:۳).

نقش برجسته های موجود در کاخها و اسناد بایگانی شده پادشاهان آشور نشان می دهند که کتاب مقدس اغراق نکرده است. بدین سبب هنگامی که در سال ۶۱۲ ق.م. نینوا ویران گردید همه دنیا نفس راحتی کشیدند ولی حتی پس از این حادثه تاریخی، قوم یهود مدتی طولانی فشار و بی رحمی های اهالی نینوا را به خاطر داشت.

مؤلف کتاب یونس که دو قرن پس از این وقایع می زیسته برخلاف عقیده عموم داستان را چنین نگاشت که خدا این قوم گناهکار را دوست می دارد و پیامبری فرستاد و آنان توبه کردند.

کلام خدا

خدا به یونس فرمان داد: «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است» (۲:۱). در نتیجه وقتی یونس به شهر نینوا رسید موعظه اش کوتاه ولی قاطع و روشن بود: «بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد» (۴:۳). این اعلام به منزله داوری و محکومیت بود بدین معنی که مزد گناه مرگ است.

ولی به چه دلیل مهلتی به آنان داده شده است؟ در ادامه متوجه خواهیم شد.

اهالی نینوا چه راهی در پیش می گیرند؟

برخلاف آنچه انتظار می رفت مردم نینوا یونس را به زندان نینداختند. اکنون متن



کتاب را مرحله به مرحله بررسی می کنیم:

- ۱- مردمان نینوا به کلام خدا ایمان آورده (۵:۳) از نتایج آن بهره مند می شوند.
- ۲- ریاضت و سختی کشیدند، روزه گرفتند، پلاس پوشیده بر روی خاکستر نشستند (۵:۳-۸) و این عزا و سوگواری نشانه توبه و پشیمانی آنان بود و پذیرفتند که گناهکار هستند.
- ۳- دعا کردند و «نزد خدا به شدت استغاثه نمودند» (۸:۳).

یونس ۳:۶

۴- زندگی خود را تغییر دادند. «هرکسی پادشاه آشور بانپال دوم به همراه فرشته نگاهبانش. از راه بد و از ظلمی که در دست اوست نقش برجسته قصر سلطنتی نمود. ۸۸۳-۸۵۹ ق.م. بازگشت نماید» (۸:۳).

و هنگامی که همه این اعمال را انجام دادند باز احساس نمی کنند حسابشان با خدا تصفیه شده و می گویند « کیست بدانند که شاید خدا برگشته پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم» (۹:۳).

اگر با وجود توبه اهالی نینوا خدا نمی بخشید باز دادگری و عدالت او کامل می بود و مردم نینوا بدین امر واقف بودند ولی می دانستند که خدا مهربان است و امکان دارد بخشوده شوند و از کیفری که مستحق آن هستند معاف گردند.

پس خدا کیست؟

آخرین آیه باب سوم به امید مردم نینوا پاسخ داده است: «پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند آنگاه خدا از بلائی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را به عمل نیاورد» (۱۰:۳).

جواب توبه رحمت است. با این حال خود موعظه یونس یعنی اعلام کیفر، رحمت بود زیرا هشدار می داد و مهلتی تعیین می کرد تا آنان بتوانند توبه کنند.

یونس (خودسر ولی خداشناس) ناچار بود اظهار کند: «... تو خدای کریم و رحیم و دیرغضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می شوی» (۲:۴؛ ر. ک خروج ۳۴:۶-۷؛ یول ۲:۱۳-۱۴). در آیه آخر کتاب یونس خدا می فهماند به چه سبب رحیم و مهربان است (۱۱:۴).

راز توبه و بخشش

راز توبه ملاقات انسان گناهکار با بخشایش خداست. متأسفانه در این مورد کلمه توبه را به کار می بریم که مفهوم تنبیه و ریاضت را می رساند در صورتی که تنبیه و ریاضت جزو کارهای فرد گناهکار است و این فقط یکی از ویژگیهای برگشت به سوی خداست. بهتر است آن را راز بازگشت بگوییم چنان که موضوع آن نیز همین است.

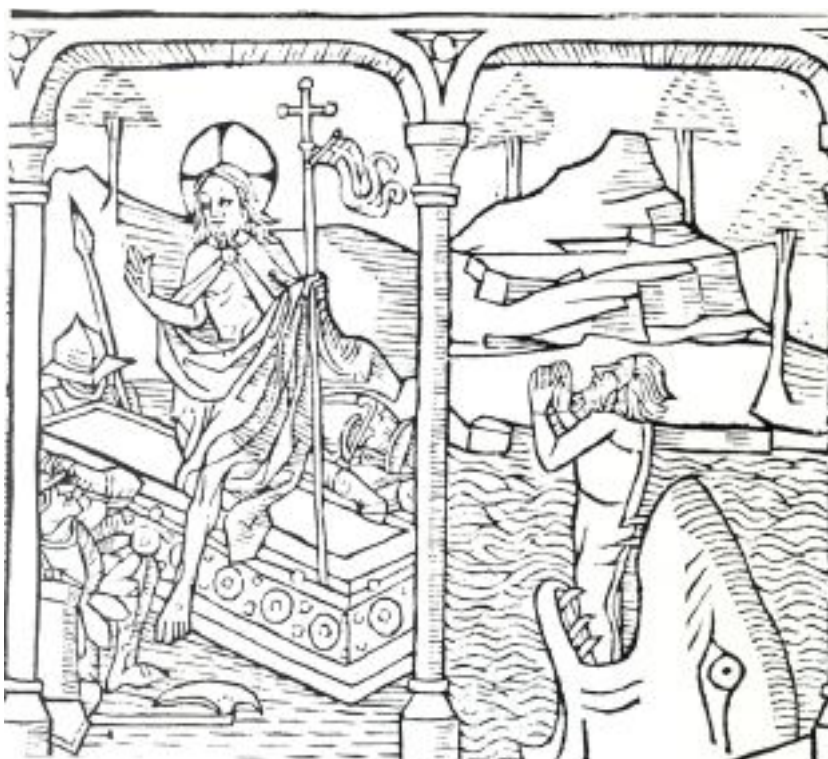
۱- در دل گناهکار، کلام خدا طنین انداز می شود و به آن ایمان می آورد و بدین گونه متوجه می شود که دعوت شده تا به سوی خدا بازگشت کند. آنگاه درمی یابد که فقط خدا قدوس است و خودش گناهکاری بیش نیست (و این همان تعریف واژه «اعتراف» می باشد).

۲- این نخستین اقدام می‌بایستی او را به ریاضت بکشاند و به «توبه کردن» هدایت کند. و «ایام روزه بزرگ» ما را به این کار دعوت می‌کند.

۳- به درگاه خدا دعا می‌کند تا او را در محبت خود بپذیرد.

۴- سعی می‌کند زندگی خود را تغییر دهد.

سپس در پایان این بازگشت به سوی خدا، محبت او را که همواره تجدید می‌شود کشف می‌کند. مردم نینوا امیدوار بودند که رحمت خدا شامل آنان شود. هنگامی که در پایان راز توبه کلمات بخشایش را می‌شنویم «در صلح و آرامش برو!» در واقع پاسخی است که کشیش از سوی خداوند به ما می‌گوید.



آیت یونس

متی ۱۲: ۳۸-۴۲؛ مرقس ۸: ۱۱-۱۲؛ لوقا ۱۱: ۲۹-۳۱

در اینجا متونی از انجیل را می‌خوانیم که در آنها، عیسی با مخالفان خود یعنی فریسیان و صدوقیان با تندی رفتار کرد و با کلمات غیرقابل قبول آنان را آشفته و منقلب نمود: «این فرقه شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد» (متی ۱۲: ۳۹).

قبلاً بایستی یادآوری کنیم اگر خداوند در گفتار خود این داستان را بازگو کرده نمی‌توان آن را دلیل تاریخی بودن یونس بشماریم. خود ما هم، مثل‌های انجیل را برای تعلیم به کار می‌بریم با این حال می‌دانیم شخصیت‌های این مثلها واقعی نیستند (مثلاً سامری نیکو یا پسر گمشده...) پس اگر شنوندگان عیسی، یونس را چه شخصیت تاریخی و واقعی پنداشته چه او را مثل دانسته باشند در مفهوم سخنان عیسی برای آنان تغییری رخ نمی‌داده است.

این سخنان عیسی چه مفهومی دارند؟ دو معنی دارند. یکی این که کاملاً با مطالب کتاب یونس تطبیق می‌نماید و چنانکه در صفحات قبل توضیح دادیم بت پرستان مژده انجیل را به خوبی پذیرفتند. دیگر این که در واقعه‌ای که در آن ماهی پیامبری را بلعید نشانه‌ای از مرگ و رستاخیز عیسی دیده می‌شود.

مرگ و رستاخیز

آیا تو آن مسیح موعود هستی؟ اگر چنین است پس نشانه‌هایی بنما! (مرقس و لوقا تصریح کرده‌اند «در آسمان»). آنان انتظار کارهای شگرف و فوق‌العاده داشتند و معتقد بودند وقتی که مسیح موعود بیاید بایستی کارهای شگفت‌انگیز دوران موسی و یوشع تکرار شوند. مسیح موعود و پیروزمند، قوم اسرائیل را بر امتها پیروز خواهد ساخت. پولس رسول نوشته است: «یهود آیتی می‌خواهند و یونانیان طالب حکمت هستند لکن ما به مسیح مصلوب و عظمی‌کنیم که یهود را لغزش و امتها را جهالت است» (۱-قرن ۱: ۲۲-۲۳). پولس رسول از خداوند آموخته بود که چگونه عمداً یهودیان را مغشوش ساخته بود

زمانی که تصویری کاملاً متفاوت از آنچه آنان از مسیح موعود در نظر داشتند به ایشان ارائه نمود. با این همه عیسی به آنان نشانهایی از جمله معجزات شفا و رستاخیز نشان داده بود که به خصوص به تحقق رسیدن پیشگوییهای اشعیای نبی درباره مسیح موعود بودند (مت: ۱۷: ۸؛ اش: ۵۳: ۴ - لوقا: ۲۱-۲۳؛ اش: ۳۵: ۵-۶؛ ۶۱: ۱) ولی این نشانها برای آنان کافی نبود و انتظار انجام کارهای حیرت انگیزتری را داشتند.

ولی عملاً فقط رنج و آزار او را نظاره خواهند کرد (زیرا رستاخیز قابل دیدن نخواهد بود). عیسی با یادآوری یونس که «سه شب و سه روز در شکم حیوان عظیم دریایی بود» رنج و آزار خود را پیشگویی کرده رستاخیز را مطرح می کند؛ همینطور پسرانسان سه شب و سه روز در شکم زمین خواهد بود. این پیشگویی بارها و به اشکال دیگری تکرار شده بود مثلاً هنگامی که می گفت: «این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود» (یو: ۱۹) و هربار شنوندگان و شاگردان (مت: ۱۷: ۲۲-۲۳، ۲۶: ۳۱) حتی پطرس لغزش خواهند خورد (مت: ۲۱: ۱۶-۲۳). در برابر مقام و قدرت طلبی در این دنیا، عیسی پسرانسان را معرفی می کرد که فروتن، ملایم و مهربان است، که نیامده تا بر دیگران برتری و تسلط داشته باشد بلکه خدمت کند (مر: ۱۰: ۴۲-۴۵) و «خود را خالی کرده صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد و چون در شکل انسان یافت شد خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید» (فی: ۷: ۲-۸). عیسی گفت: «خوشا به حال کسی که در من لغزش نخورد» (لوقا: ۲۳: ۷). سولیوان نوشته است: «آنچه موجب عدم حرکت در راه می شود مانع است و مسیح مصلوب مانعی است بر سر راه حکمت انسانی».

نجات به همگان عطا شده است

لغزش دیگر این بود که اعلام می شد بت پرستان نیز از خبر خوش بهره مند خواهند شد. لوقا (انجیل نگاری که به بت پرستان توجه خاص دارد) فقط این نکته از آیت یونس را ذکر کرده است: «به همان گونه که یونس نشانه ای برای اهالی نینوا بود پسرانسان به همان گونه برای این نسل خواهد بود» و ادامه آن که در اناجیل متی و لوقا یکسان است معاصران عیسی را شرمنده می کند از اینکه پیام توبه را نپذیرفته اند: «مردمان نینوا در روز داوری با این طایفه برخاسته بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس

توبه کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجاست» (مت ۱۲: ۴۱). وقتی عیسی غلام افسر رومی را شفا داد در همین زمینه اظهار نمود: «هر آینه به شما می گویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته ام و به شما می گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد» (مت ۸: ۱۰-۱۲). همچنین ملکه سبا بمانند اهالی نینوا در روز قیامت برخوهد خاست تا این نسل را محکوم سازد «زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجاست» (مت ۱۲: ۴۲).

بدین سان با وجود اینکه کسانی از سده پنجم پیش از میلاد مسیح سعی داشتند نجات را محدود و منحصر به قوم اسرائیل کنند و در انتظار تسلط بر ملت‌های دیگر بودند عیسی نظریه ارمیا و اشعیای دوم (باب‌های ۴۰ الی ۵۵) مبنی بر جهانی بودن نجات را می پذیرد و آن را با اولین وعده به ابراهیم پیوند می دهد: «از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت» (پید ۱۲: ۳؛ ار ۴: ۲).

سرودهای عاشقانه

غزل غزلها

کتاب «غزل غزلها» و عنوان آن بسیار حیرت‌انگیز می‌باشد. در کتاب مقدس «غزل» به قطعات بسیار غنایی و آهنگین مثل غزل موسی (تث ۳۲: ۱-۴۳) یا سرود حضرت مریم گفته می‌شود. همانطور که شاه شاهان به معنای شاهی است که بر دیگر شاهان برتری دارد «غزل غزلها» نیز به معنی در یکتای ادبیات غنایی است. این سبک ادبی مشخصه خاص و منحصر به خود را دارد که همانا گفتگوی عروس و داماد و دسته‌سرایندگان به شکل نمایش می‌باشد. تصنیفی چند صدایی و هیجان‌انگیز که بایستی بر روی صحنه اجرا گردد. ولی باید دید به چه دلیلی این کتاب جزو کتب مقدس منظور گردیده است؟ گفته می‌شود در مهمان‌خانه‌های انگلستان که در آنها کتاب مقدس در دسترس مسافران گذاشته می‌شود (اگر این درست باشد) صفحاتی که بیش از همه فرسوده می‌شوند همین صفحات «غزل غزلها» هستند. ولی اگر طالبان عشق از «کتاب مقدس» که دارای زیرنویس بود مثل کتاب مقدس اورشلیم استفاده می‌کردند حتماً از توضیحاتی که درباره هر یک از کلمات این غزلهای عشق سوزان داده شده دچار شگفتی می‌شدند زیرا تمام واژه‌ها تغییرشکل یافته تا شعر ساده عاشقانه‌ای میان خدا و قومش گردد، شعری که از طریق تناقضات بیان شده است. به لطف این گونه تعبیر و تفسیرات بود که این کتاب پس از مخالفت‌هایی چند جزو نوشته‌های مقدس یهودیان پذیرفته شد و سپس کلیسا نیز آن را پذیرفت. آن مخالفتها بدین علت بود که ظاهراً در سرتاسر کتاب سخنی از خدا، قانون یهود، پیامبران و حتی عهد به میان نیامده است. همچنین بر طبق سنت این کتاب به سلیمان نسبت داده شده که به نوشتن غزلها شهرت داشته: «سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنج بود» (۱-پاد ۴: ۳۲).

در این فصل نظریات بسیاری از مفسران اعم از یهودی یا مسیحی را نقل می‌کنیم و خواهید دید عارفان چگونه از آن همچون معدن بی‌انتهای اصطلاحات و عبارات عاشقانه بین خدا و آفریده او بهره‌برداری کرده‌اند.

با این همه چنین به نظر می‌رسد که غزل غزلها مجموعه اشعاری است که در جشنهای عروسی خوانده می‌شد. عشق انسانی که بین روح و جسم غیر قابل تفکیک است جای خود را در کتاب مقدس دارد: آیا عشق بین دو دل‌داده بهترین تصویر از عشقی نیست که خدا نسبت به ما دارد و عشق و محبت ما را می‌طلبد؟ باخواندن این فصل و فصل بعدی که به کتاب غزل غزلها اختصاص داده شده‌اند بهتر به این نکته پی خواهید برد.

منظور این اشعار عاشقانه چیست؟

اگر غزل غزلها جزو کتب مقدسه رسمی و الهام شده یهودیان و مسیحیان منظور نشده بود و مطالب آن در آیین های مذهبی و نماز خوانده نمی شد برای خوانندگان این کتاب مشکل می بود که آن را جزو کلام خدا خطاب به انسانها بدانند. در واقع نام خدا فقط یک بار ذکر شده است (۸:۶) و قسمت اساسی کتاب به تمجید و تحسین جاذبه متقابل زن و مرد اختصاص یافته است و بدین سان به نظر بسیاری این شعر عاشقانه در ادبیات خاور میانه کهن جایگاه والایی دارد.

این کتاب کوچک در وضع کنونی خود به صورت سلسله اشعاری ارائه شده که صداهای عاشق و معشوق و گروه سرایندگان برای سرودن عشق خود درهم می پیچند و مجموع این سرودها در چارچوبی قرار گرفته اند که در آغاز آن همه سرودها به سلیمان نسبت داده شدند (۱:۱) و با قطعه ای پایان می یابد که لحن کتابهای حکمت را دارد و غالباً تصور می شود که بعدها افزوده شده باشد (۸:۷-۱۴). این کتاب را به طرز دقیق تری تجزیه و تحلیل نماییم، فرض کنیم یکی از تفسیرات مربوط به آن را پذیرفته ایم زیرا در همان نگاه اول نه وحدت کتاب و نه روشی کلی در آن دیده نمی شود. تقسیمات و ترتیبات متنوعی که در سنتهای یهودی و مسیحی انجام گرفته شاهد این موضوع هستند. می توان این تفسیرهای متنوع را به دو دسته تقسیم نمود: یکی تفسیرهایی که تمثیلی هستند و دیگری تفسیرهای تحت اللفظی یا معمولی. ضمناً تفسیرهای دیگر اهمیت کمتری دارند.

تفسیرهای تمثیلی...

در قدیمی ترین تفسیر کتاب «غزل غزلها» عشق انسانی نماد یک واقعیت مذهبی دانسته شده است. شواهد موجود در کتاب میثنا (تفسیر یهودیان از کتاب مقدس) گواه بر آن است که از همان ابتدای تاریخ میلادی محافل یهودی معتقد بودند که غزل غزلها نماد عشق و محبت خدا نسبت به قوم خود و در ادامه طرز تفکر تمثیلی هوشع نبی در باره ازدواج بوده است.

مسیحیان نیز طبعاً این تفسیر تمثیلی را پذیرفتند (به مقاله عارفان مسیحی چگونه غزل غزلها را می خوانند؟ در صفحه ۵۲ رجوع کنید).

در حدود سده های هفتم و هشتم میلادی تفسیر یهودی دیگری به وجود آمد که غزل غزلها را به صورت تمثیلی تاریخی از تاریخ قوم عبرانیان از هنگام خروج ارائه کرده است. این تفسیر مستلزم دقت و موشکافی است و با کاربرد آیینی آن در کنیسه ها بی ارتباط نبود. این «طومار» در پایان عید گذر که جشن رهایی قوم بود خوانده می شد.

تفسیرهای تحت اللفظی یا معمولی

با وجودی که بعضی مفسران از این گونه تفسیرها از همان سده های اول دفاع می کردند معهداً فقط از قرن ۱۹ میلادی این تفسیر حقیقتاً اهمیت یافت. برخی جنبه گفتگو و مباحثه کتاب را مهم دانسته آن را یک اثر ادبی نمایشی کما بیش اخلاقی پنداشتند. ولی بیشتر آنان از تطابق مطالب «غزل غزلها» با رسوم زناشویی در فلات حوران در سوریه متحیر شده و غزلهای مذکور را مجموعه ای از سرودهای عاشقانه می دانستند که در جشنهای عروسی خوانده می شد. امروزه این نظریه بیشتر شناخته شده و ساختار کتاب را بهتر بیان می نماید بدون اینکه تقسیمات مصنوعی برای آن قائل شود.

وانگهی شاهی بسیار قدیمی در دست داریم که اشخاص عادی و ساده چنین برداشتی از غزل غزلها داشتند زیرا می دانیم کاهنی به نام عقیبه کسانی را که این غزلها را در میخانه ها می خواندند لعنت کرده بود. اما چگونه این اشعار عاشقانه در کتاب مقدس جای گرفته اند؟ در صفحات بعد به شما پاسخ می دهیم.



غزل غزلها ۱: ۹-۱۰

اسب و ارابه یکی از صاحب منصبان بلندپایه مصری. بخشی از نقاشی دیواری مقبره نفرحوتپ (Neferhotep) از سلسله سیزدهم و چهاردهم. قرن سیزدهم ق. م. (تیس، مصر)

مجموعه‌ای از آوازه‌های جشن عروسی

غزل‌ها مسلماً محیط ادبی خود را در اشعار عاشقانه خاورمیانه کهن می‌یابد با این همه این غزلها به اشعار مصری نزدیک تراند تا به اشعار سوریه و فلسطین و بین‌النهرین زیرا همچون اشعار مصری و برخلاف اشعار سوریه و فلسطین و بین‌النهرین بر جنبه الهی بودن عشق تکیه نمی‌کنند. مجسمه‌های مصری دوران اخناتون (که بین سال‌های ۱۳۷۷-۱۳۵۸ ق.م فرعون مصر بود) به خوبی بیانگر غزل‌ها هستند. با چنین سنجشی می‌توان تاریخ پیدایش اشعار عاشقانه اسرائیل را به دوران پادشاهی داود و سلیمان که حکومت خود را از روی نمونه تشکیلات مصریان سازمان دادند نسبت داد.

اثری حکیمانه

در همین دوران بود که سخنان حکمت بیان می‌شدند و به خاطر همان نفوذ یکسان برای اولین بار در کشور عبری پدیدار گشتند در صورتی که جمع‌آوری و نگارش این سخنان بعدها انجام گردید، درست در هنگامی که احتمال از بین رفتن این سنت می‌رفت. آیا بین کتاب‌های حکمت و غزل‌ها شباهت و نزدیکی وجود دارد؟ نظر به اینکه کتاب غزل‌ها در کنار کتاب جامعه چه در کتاب مقدس یهودی (که هر دو جزو پنج طومار هستند) و چه در کتاب مقدس یونانی قرار گرفته فرضیه بالا را تقویت می‌کند. در ضمن بایستی به دو نکته توجه نمود: در حالی که کتاب‌های حکمت، حکمت را ستوده و آن را چون شخص توصیف می‌کنند در مورد عشق چنین نیست و در کتاب غزل‌ها این موضوع دقیقاً رعایت شده که هرگز عشق چون شخص مجسم نمی‌گردد. حکمت حکم می‌کند که از عشق رب‌النوعی نساند.

از سوی دیگر بسیاری از متون کتاب مقدس که داستانهای عاشقانه را روایت می‌کنند همواره با تعلیم و تربیت اخلاقی همراه هستند در صورتی که در غزل‌ها چنین نیست و فقط جنبه فردی و درونی عشق مورد توجه قرار گرفته است. این حکمت است که هلهله‌های سرور و شادی را که از قلبی عاشق برمی‌آید می‌پذیرد.

نهایت شادی

عنوان «غزل غزلها» که به تمام معنی سرود است خود نشان می‌دهد که پیش از آن که این اشعار جمع‌آوری شده و به صورت مجموعه‌ای درآمدند باشند سراییده می‌شدند. ولی در کجا و در چه زمانی؟ ظاهراً در مواقع برگزاری مراسم ازدواج و عروسی. باری چهار متن از کتاب ارمیای نبی این فرضیه را تأیید می‌کنند (۷:۳۴، ۱۶:۵-۹، ۲۵:۱۰، ۳۳:۱۰ و آیات بعد). در سه متن اول ارمیا به قوم اسرائیل تبعید و بدبختی اعلام شده در صورتی که در آخری با همان عبارات وعده‌احیای یهودا داده شده است. یکی از متون مذکور چنین است: «خداوند چنین می‌گوید: اینک من در ایام شما و در نظر شما آواز خوشی و آواز شادمانی و آواز داماد و آواز عروس را از این مکان خواهم برداشت» (ار ۱۶:۵-۹). اینکه چهار بار در کتاب ارمیای نبی از آوازهای متقابل دو دل‌داده نامزد یاد شده خود نشان‌دهنده اهمیت اجتماعی این مراسم است چرا که وجود این مراسم نشانه زندگی و فقدان آن نشانه مرگ می‌بود.

زیر نظر خدا

برگزاری مراسم ازدواج که همواره یکی از لحظات مهم زندگی خانوادگی و اجتماعی بوده پیش از دوران تبعید در زمان سلطنت پادشاهان همراه با آداب سنتی انجام می‌گرفت که ارمیای نبی گواه بر آن است. اهمیت و قوت ازدواج از مقررات مذهبی ناشی نمی‌شده بلکه از واقعیت حیاتی آن. چنانکه در نظم آفرینش دنیا، این امر اقدامی عالی و خواست خدا توصیف شده است (پید ۲، امث ۵:۱۸-۱۹). آنچه را «مذهبی» یا «غیرمذهبی» می‌خوانیم در ابتدا به هم آمیخته بودند زیرا در سنت بزرگ کتاب مقدس هر عمل انسانی بدون تمایز در عین حال هم «مذهبی» و هم «دنیوی» شمرده می‌شود. معنای این آوازهایی که بعدها در کتاب غزل غزلها گردآوری شدند کاملاً ورای ستایشی کم و بیش ساده از عشق بشری است. از طریق کشش متقابل نامزدها «تبادل عشق و وفاداری دیده می‌شود که پایه و مبنای ازدواج است». بنابراین در دنیایی که زندگی می‌کنیم و جنبه تقدس و مذهبی خود را از دست داده بهتر است ارزش مذهبی چنین متونی را درباره عشق بازایابیم.

جمع آوری که دیرتر انجام گرفت

بنابراین بیهوده نیست اگر تصور کنیم که سنن مربوط به رسوم رایج ازدواج بمانند سنن حکمت در وقتی که احتمال داشت از بین بروند جمع آوری و تدوین شدند، زیرا آداب و رسوم در طی مدت تبعید تغییر یافته بود. تدوین نهایی کتاب غزل غزلها احتمالاً در نیمه اول قرن سوم پیش از میلاد انجام گرفت.

تفسیر مجددی که خیلی دیرتر انجام شد

شباهتهایی که بین مطالب غزل غزلها با متون انبیا به ویژه تمثیل ازدواج در نزد هوشع نبی وجود دارد به دلیل تأثیر این نوشته ها بر روی غزل غزلها نیست بلکه بالعکس این آداب و رسوم محلی در دوران نامزدی و زناشویی بودند که بر افکار مذهبی قوم یهود تأثیر گذاشتند. طبیعی است زمانی که کاربرد عادی قطعات تشکیل دهنده کتاب از بین رفت جهت تأثیرگذاری معکوس گردد. لازم بود برای این آوازه‌های سنتی مجدداً معنی و مفهومی قائل شد و چنین به نظر می‌رسد که تفسیر مجدد غزل غزلها به صورت تمثیل محبت خدا نسبت به قوم خویش دلیل پذیرفتن این کتاب جزو نوشته های مقدس برحق یهود گردید و ارزش قرائت مذهبی یافت.



غزل عزلها ۱: ۱۲

ضیافت شاهانه. پادشاه بر تختی دراز کشیده، ملکه در مقابل وی نشسته و خدمتکاران آنها را باد می‌زنند. نقش برجسته قصر آشوربانیپال در نینوا، ۶۶۸-۶۳۳ ق. م. (موزه بریتانیا، لندن)

عارفان مسیحی

چگونه غزل‌ها را می‌خواندند؟

هیچ کتابی از عهد عتیق به اندازه غزل‌ها در ادبیات عرفانی مسیحی موضوع تفسیرهای متعدد قرار نگرفته است.

قبلاً گفته شد که در تفسیر سنتی یهود، این غزل به صورت گفتگو و راز و نیاز عاشقانه آمده و مبین عشق بین خدا و قوم خویش می‌باشد. مسیحیان نیز همین تفسیر را پذیرفته و گاهی در آن تغییراتی قائل می‌شدند. تنها نویسنده‌ای به نام تئودور اهل مویسوستیا در آغاز سده پنجم میلادی نوشته بود که این غزلها اشعار عاشقانه معمولی و غیر مذهبی است ولی کسی از نظریه او پیروی نکرد. غزل‌ها تمثیلی است که محبت خدا و انسانها را می‌سراید. با اینکه این نظریه کلی پذیرفته شده بود باز نظرات گوناگونی از آن منشعب گردیدند.

مسیح و کلیسا

مثلاً بیشتر مفسرانی که در دوران پدران کلیسا می‌زیستند (اوريجن، آتاناسیوس، گریگوری اهل نیسا، آمبروز، جروم و گریگور کبیر...) همانند اکثر مفسران جدید معتقد بودند که در این غزلها داماد تصویر مسیح و عروس، اسرائیل نوین است. داماد به درستی خداست (بمانند سنت یهود) ولی خدایی که با راز تن‌گیری خواست عشق و محبت مخلوق سقوط کرده خود را باز تسخیر نماید. گاهی عروس نماد طبیعت بشری است که کلام خدا آن را بر خود گرفت و گاهی کلیسا (تفسیر اخیر بیشتر معمول بوده و در این مورد به رساله‌های پولس رسول استناد گردیده است، افس ۵: ۲۲-۳۲) و نیز گاهی جمیع امتها و گناهکاران که توسط خون مسیح تغییر یافته‌اند.

مسیح و روح ایمانداران

بدین گونه از تفسیر بالایی غزل‌ها تا تصور آن همچون آواز عاشقانه‌ای بین مسیح و روح هر انسان فاصله زیادی وجود نداشت و خود پدران کلیسا این فاصله را طی کردند

ولی به خصوص در سده های ۱۶ و ۱۷ میلادی این تفسیر مقبولیت شایانی یافت. برنارد قدیس (راهب صومعه کلروو) با هشتاد و شش موعظه درباره «غزل غزلهها» استاد همه مفسرین بوده به طوری که درباره او نوشته اند: «هیچ عارفی نتوانست با چنان شهامت و دقت و به طریق زیبایی، اتحاد روح را با عیسی مسیح بنمایاند و موعظه های او شاید زیباترین سرود عاشقانه ای است که انعکاس آن در صومعه ای طنین انداز شده است». مفسران سده های بعدی از وی پیروی کرده در تمامی مکتب های روحانی ده ها نفر از برنارد قدیس الهام گرفتند برای مثال: راهبان آگوستینی، دومینیکن ها، فرانسیسکن ها، استادان دانشگاه های آکسفورد و پاریس، راهبان کارملیت، شارتروها، استاد ژرسون، ساوونارول، فری لویس دولئون، یانسنی ها، کلیسای انگلیس، طرفداران لوتر، طرفداران کالوین و غیره.

بعدها هنگامی که قدیس یوحنا صلیبی کتاب «غزل روحانی» خود را می نوشت از سبک «غزل غزلهها» پیروی و ابیاتی چند از آن اقتباس کرد. همچنین ترزای قدیس اهل آویلا در کتاب «اندیشه هایی درباره عشق به خداوند برطبق کلام غزل غزلههای سلیمان» به طریقی هیجان برانگیز و آتشین بیان نمود. در سده های ۱۷ و ۱۸ میلادی استادان روحانی این موضوع را ادامه دادند که تعدادی از عناوین کتابهای پرمعنی آنان به شرح زیر است: «لذت های انسان روحانی و ارائه غزل غزلهها»، «نظریه کامل عشق الهی»، «سال محبت ورزی یا احساساتی درباره محبت خدا اقتباس از غزل غزلهها برای هر روز سال» و کتاب مشهور مادام گویون در سال ۱۶۸۵ میلادی به نام «غزل غزلههای سلیمان با توضیحات و تفکراتی مربوط به زندگی معنوی». بوسوئه، نویسنده معروف فرانسوی که خودش غزل غزلهها را تفسیر کرده چنین نوشت: غزل غزلهها یکی از عارفانه ترین آثار است «که موجب کنجکاوی شده و بیش از هر اثر دیگری دنیا را خیره نموده است».

مسیح و مریم عذرا

بالاخره سومین تفسیر که با دو تفسیر قبلی درهم آمیخته است و آن تفسیر عارفانی است که معتقدند عروس در «غزل غزلهها» مریم عذرا است. قبلاً آمبروز قدیس و مار اپرم راه را برای این تفسیر گشوده بودند و از اواخر قرون وسطی به بعد نویسندگانی همین موضوع را تکرار کردند. مثلاً در سده ۱۴ میلادی نویسندگانی چون ماتیوس کانتاکوزن که

قبلاً امپراتور روم شرقی بود و سپس در صومعه کوه آتوس راهب شد یا در سده ۱۵ میلادی
 دنیس لوشارترو و در سده ۱۷ میلادی میشل گیسلیبری و غیره... این نویسندگان مریم عذرا
 را نمونه کامل کلیسا یا بهترین سرمشق روح انسانی که مسیح فدیه کرده دانسته اند.
 از قرن ۱۹ میلادی تا به امروز تفاسیر روحانی بسیاری نوشته شده اند که در غزل
 غزلها تمثیل عشق و محبت مسیح و کلیسای او را می بینند. کتابی که دو نفر به نام پوژه و
 ژان گیتون در ۱۹۳۵ نوشته اند و «غزل غزلها» نام دارد ارزش خواندن دارد.



در غزل غزلها سلیمان چه نقشی دارد؟

در بسیاری از کتاب‌های حکمت اشاراتی مثل «غزل غزلهای سلیمان»، «امثال سلیمان فرزند داود پادشاه اسرائیل»، «سخنان جامعه، پسر داود پادشاه اورشلیم» و یا «مزمور سلیمان» (مز ۷۲) دیده می‌شود. آیا بایستی چنین نتیجه بگیریم که این پادشاه مؤلف کتاب‌های مذکور بوده است؟

اگر متن عبری را به خوبی درک کنیم چنین نتیجه‌ای گرفته نمی‌شود و اصطلاحی عبری را می‌توان به طرق مختلف ترجمه و معنی نمود. مثلاً «از سلیمان» (یعنی او نوشته است)، «به سلیمان» (تقدیم به او)، «برای سلیمان» (به افتخار او) و حتی «مثل سلیمان» (به روش و شیوه او). به همین سبب مزموری که به نام سلیمان است با این تذکر خاتمه می‌یابد: «پایان دعا‌های داود» یا اینکه در کتاب امثال سلیمان در چندین جا آمده است که اینها «کلام حکما... پیغام آکور... کلام لموئیل...» است (امت ۱۷:۲۲؛ ۲۳:۲۴؛ ۱:۳۰؛ ۱:۳۱).

با این نوع مشخصات نمی‌توان نه نویسنده کتاب و نه تاریخ نگارش غزل غزلها را تعیین کرد با این حال ذکر نام سلیمان کاملاً تصادفی نبوده است. مردم همواره میل دارند که آثار زیبا را به اشخاص معروف نسبت دهند ولی این کار به سادگی و بدون توجه انجام نمی‌شد (مثلاً اگر کسی اشعار عرفانی به شما نشان دهد و بپرسد از آن کیست؟ البته نخواهید گفت فردوسی آنها را سروده یا اگر اشعار حماسی و پهلوانی باشد نمی‌گویید حافظ شیرازی نوشته است).

بنابراین انتساب بعضی از کتب کتاب مقدس نشان می‌دهد که این متون چگونه ارزشیابی می‌شدند. به طوری که در کتاب پادشاهان آمده است سلیمان مرد زیرک و دانایی بوده که می‌توانسته معماهای بغرنج را حل نماید (۱- پاد ۳:۱۰) و برای هر موردی ضرب‌المثل ساخته و همچنین اشعار غنایی بسراید (۱- پاد ۵:۱۲-۱۳). بنابراین آثاری که در این دو زمینه بوده به سلیمان نسبت داده شده‌اند. منظور از این انتساب، سبک‌هایی («به روش سلیمان») است.

معنی و مفهوم این نکته را قرن‌ها به صورت دیگری درک می‌کردند. سعادت زندگی

و شکوفایی ادبی پس از تبعید به تدریج پایان یافت و مشکلات غیرمنتظره ای برای قوم اسرائیل پیش آمد و مجبور شدند نیروهای خود را متمرکز سازند تا بدانجا که به تصفیه و تهذیب اخلاقی روی آورند. برخی از کتاب‌های کهن ناخوانا و نامفهوم بودند بدین سبب بیش از پیش انتساب سنتی کتابها به اشخاص معروف اهمیت یافت و رفته رفته این انتسابها را جزو اطلاعات تاریخی قلمداد کردند. البته تا هنگامی که مفهوم این نوشته‌ها مستقیماً درک می‌شد نام‌گذاری برای تعیین نوع و روش آنها به کار می‌رفت ولی بعداً که معنی نوشته‌ها غیرمفهوم شده بود نام «نویسنده» برای تعیین ارزش و اهمیت به کار می‌رفت.

در مورد «غزل‌ها» این موضوع کاملاً نمایان است: بدین معنی که در پایان سده اول میلادی هنگامی که یهودیان فهرست کتاب‌های مقدس را تثبیت کردند بسیاری حاضر نبودند دیگر این اشعار ساده لوحانه و بی‌پروا را به عنوان کلام خدا بپذیرند (حتی در بین ما نیز چنین مشکلی احساس می‌شود). بنابراین برخی حتی به این فکر افتادند که این کتاب را از فهرست کتاب‌های مقدس حذف کنند و در این باره مباحثات بسیار جدی انجام گرفت ولی نام سلیمان که در خاطره همگان مانده بود مانع از این اقدام شد. با این وصف، این جانبداری موجب شد که تفسیرات نادرستی از متن داده شوند و به جای آن که غزل‌ها را اشعار غنایی بشمار آورند در آنها به دنبال معما می‌گشتند، در حقیقت سلیمان در این سبک ادبی مهارت فراوان داشت. اشخاص مؤمن و پژوهشگر یهودی و سپس مسیحی خود را موظف دانستند که تفسیرات و تمثیلهای علمی، بازی تصاویر و احساسات پریشان را همانگونه که در ابتدا بوده بیابند. در ادامه این فصل خواهید دید که این تمثیلهای تا چه اندازه می‌توانند قابل توجیه باشند.

بدین سان «غزل‌ها» «به روش سلیمان» به صورت «غزل‌های سلیمان» درآمده و با تدبیری زیرکانه از مرحله بحران تصفیه و تهذیب اخلاقی گذشت و امروزه ما می‌توانیم این کتاب را بدون پرده پوشی «به افتخار سلیمان» بخوانیم.

معنی کلمات را دریابیم

روغن

البته در اینجا منظور معنی تحت اللفظی کلمه روغن نبوده و آنچه مورد نظر ماست مفهوم نمادی روغن در کتاب مقدس است. در سرزمین فلسطین درختان زیتون بسیارند و روغنی که از زیتون گرفته می‌شود به همراه گندم و شراب غذای اصلی اهالی این سرزمین را تشکیل می‌دهد. (در این مورد به داستان بیوه زنی از اهالی صرّفه در ۱-پاد۱۷:۷-۱۶ و معجزه ای که الیشع برای بیوه زن دیگری کرده (۲-پاد ۴:۱-۷) مراجعه نمایید). بنابراین فراوانی روغن نشانه لطف و برکت الهی است (تث ۷:۱۳؛ ار ۳۱:۱۲؛ یول ۱۹:۲) و فقدان آن نشانه مجازات (میک ۶:۱۵؛ حب ۳:۱۷).

خواص روغن نمادهای دیگری نیز به آن می‌بخشد. در آن دوران بمانند امروز روغن را در ساختن عطرهایی بکار می‌بردند که دلپذیر و مفتون کننده بودند. عروس غزل غزلها می‌گوید: «عطره‌های تو بوی خوش دارد و اسم تو مثل عطر ریخته شده می‌باشد، بنابراین دوشیزگان تو را دوست می‌دارند» (۳:۱)؛ پس روغن و عطر نشانه عشق و محبت است. «روغن و عطر دل را شاد می‌کند، همچنان حلاوت دوست از مشورت دل» (امث ۲۷:۹) همچنین آن را شادی برادرانه (مز ۱۳۳:۲) و «روغن شادمانی» (مز ۴۵:۷) نامیده‌اند. روغن در طبابت نیز برای التیام زخم‌ها بکار می‌رفته (حزق ۱۶:۹؛ اش ۱:۶؛ لو ۱۰:۳۴ مثل سامری نیکوکار). از همین جا نماد جدیدی مرسوم شد (دوازده رسول بسیاری از بیماران را با روغن مسح کرده و آنان را شفا می‌دادند، ر.ک. مر ۶:۱۳) که مبنای استفاده از روغن برای مسح بیماران در راز تدهین گردید: «هرگاه کسی از شما بیمار باشد کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند» (یع ۵:۱۴).

بالاخره روغن را برای روشن کردن چراغ بکار می‌بردند (خروج ۲۷:۲۰؛ مت ۲۵:۳-۸؛ مثل ده باکره) و بدین گونه نماد نور بود و این نکته را در کتاب زکریای نبی می‌یابیم (۴:۱-۱۴) و در آنجا دو نفری که «مسح شده‌اند» (کلمه اصلی به معنی تحت اللفظی «پسران روغن» است) و تدهین یافته‌اند مأموریت دارند روشنایی بخشند و حکومت نمایند آیین تدهین قربانگاهها (پید ۲۸:۱۸)، تدهین پادشاهان (۱- سمو ۱۰:۱، ۱۶:۱۳)، تدهین کاهنان (لاو ۸:۱۲، ۱۶:۳۲) از این نمادها گرفته شده‌اند.

حکمت

انجیل

روز سبت برای آدم داده شد...

رعایت سبت یکی از نکات مورد مناقشه بین عیسی و مخالفین وی بود مثلاً هنگامی که شاگردان عیسی در یک روز سبت خوشه های گندم را چیده بودند (مت ۱۲: ۱-۸؛ مر ۲: ۲۳-۲۸؛ لو ۶: ۱-۵) یا شفای بیماری که دستش خشک شده بود (مت ۹: ۱۲-۱۴؛ مر ۳: ۱-۶؛ لو ۶: ۶-۱۱) یا شفای کسی که بیماری استسقا داشت (لو ۱۴: ۱-۶) یا معلولی که در کنار استخر بیت حسدا شفا یافته بود (یو ۵: ۱-۱۸).

رعایت سبت یکی از ده فرمانی بود که به موسی داده شده بود: «روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی، شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور، اما روز هفتمین سبت یهوه خدای توست، در آن هیچ کار مکن، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد» (خروج ۲۰: ۸-۱۰). بنابراین در کتاب مقدس سبت روز مختص خدا بشمار می رفت و کتاب مقدس این قانون را به آفرینش مربوط می کرد زیرا «شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت و در روز هفتم آرام فرمود از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خوانده آن را تقدیس نمود» (خروج ۲۰: ۱۱).

قانون مقدسی که در سفر تثبیه آمده نماد و نشانه آن آزادی است که خدا به قوم خود عطا فرموده و آنان را از بردگی و اعمال شاقه اجباری که مصریان بر آنها تحمیل کرده بودند نجات داد (تث ۵: ۱۵). در مصر بردگان و غلامان همه روزها کار می کردند در صورتی که مردان آزاد هفته ای یک روز استراحت می کردند. برای اینکه این حق محفوظ بماند و مفهوم مذهبی آن که ستایش خداوند قدوس است پایدار باشد تعطیلی روز سبت قانوناً به صورت یک وظیفه مقرر شد.

ولی فریسیان این قانون آزادی بخش را به صورت مقرراتی اجباری و خفقان آور درآورده بودند و به تدریج فهرستی از کارهایی که در روز سبت نباید انجام داد تهیه کرده از قانون فراتر رفته تکلیف معین می کردند: به این ترتیب وقتی که شاگردان عیسی از میان کشتزاری، چند خوشه گندم چیدند تا رفع گرسنگی کنند فریسیان این عمل را درو کردن به حساب آوردند که در روز سبت ممنوع بود! (این رفتار ما را به یاد کسانی

می اندازد که مخالف تزریق خون به بیماران هستند به جهت آیه ای در کتاب لاویان مربوط به «خوردن خون»). آنان مترصد بودند ببینند آیا عیسی در روز سبت کسی را شفا می دهد «تا بتوانند به سبب این عمل او را متهم سازند».

عیسی این قانون و همه قوانین دیگر را رعایت می کرد ولی «چشمان خود را بر ایشان با غضب گردانیده زیرا که از سنگ دلی ایشان محزون بود» بود (مر ۳:۵). در برابر کسانی که کلمات این قوانین را سنگین و مشکل می کردند بدون اینکه روح و معنی الهامی آنها را درک نمایند می ایستاد. عیسی به همان روش فریسیان با آنان مباحثه نمود و رفتار داود پیامبر و همراهانش را خاطر نشان کرد که «نان تقدیمی» به محراب را خوردند در صورتی که فقط کاهنان مجاز به خوردن آن بودند. سپس عیسی فراتر رفته و بر اصل و مبنای قانون تکیه کرد که «سبت به خاطر آدم مقرر شده و آدم برای سبت آفریده نشده است». هرگاه مقررات برخلاف اصولی باشند که قوانین را طرح کرده بایستی از آن مقررات آزاد و رها شد. در اصل خیر و صلاح انسان بر آن تقدم دارد که نسبت به او عشق و محبت واجب است. بدین سبب «پس چه قدر انسان از گوسفند افضل است بنابراین در سبت نیکویی کردن رواست» (مت ۱۲:۱۲). عیسی به خاطر بیماران و عاجزان که فریاد استمداد برمی آوردند حق خود می دانست که آنان را در هر وقت شفا بخشد.

عیسی از این هم فراتر رفته و با اظهارات بی پروا و جسورانه اش خشم و کینه دشمنان را بیشتر برمی انگیزت زیرا می گفت فقط قانون گذار بر قانون تقدم دارد و عیسی جرأت بهتأیید آن نمود با عنوانی که دانیال برای داور متعال قائل شده بود (۱۳:۷) «پسر انسان مالک سبت است» آنچه داود و همراهانش در تفسیر انسانی از یک حکم کلی انجام داده بودند عیسی همان کار را انجام می داد زیرا حاکم بر خود قانون بود. این ادعا غیرقابل تحمل بود و بدین سبب فریسیان و هیرودیان توطئه می کردند تا او را از بین ببرند.

در جریان روایتی که یوحنا ی رسول نقل نموده عیسی وضعیت خود را وخیم تر ساخت: «عیسی در جواب ایشان گفت که پدر من تاکنون کار می کند و من نیز کار می کنم». بنابراین چه شدند سخنان معروف «استراحت در هفتمین روز» آن روز که خداوند به پایان آفرینش رسید؟ سبت به معنی توقف و عدم حرکت نیست. خداوند همواره برای حکومت و هدایت جهان و زندگی بخشیدن به آدمیان فعال است و این «فعالیت» را عیسی به همراه او برعهده دارد. سپس یوحنا ی رسول روایت خود را ادامه می دهد: «پس

از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی می کردند زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود. عیسی در جواب ایشان گفت که پدر من تاکنون کار می کند و من نیز کار می کنم». (۱۷:۵-۱۸) ولی نبایستی فوراً بر فریسیان ایراد بگیریم. دیرزمانی نیست که بین مذهب داران بحث مفصلی ادامه داشت که انجام چه کارهایی در روز یکشنبه ممنوع می باشد. بعضی از دانشمندان معتقد بودند کاری که پول در بیاورد ممنوع است و برخی دیگر می گفتند کاری که «در آن جسم و تن آدمی بیش از روح و روانش در حرکت باشد...» به این دلیل مادر بزرگ ها در روز یکشنبه بافتنی نمی کردند البته سرشت و نهاد آدمی بر این است که همواره مقررات و ممنوعیت بیافزاید و تعیین نماید چه چیزی مقرر و چه چیز ممنوع است و اسم این کار را «اخلاق» نامیده تا بدین وسیله موجب اطمینان خاطر خود شود. این روش در همه دین ها وجود دارد و مسیحیان از آن برکنار نیستند. ما نمی توانیم از این روش بگریزیم مگر مرتباً به سوی مسیح روی آوریم.

فصل چهارم کتاب غزل غزلها محبت چون مرگ زورآور است

غزل غزلها یکی از زیباترین اشعار عاشقانه در ادبیات جهانی است. خواه این کتاب را به عنوان آواز عاشقانه عامیانه تعبیر کرده یا همچون گفتگوی خدا با قوم اسرائیل بدانیم یعنی خدایی که آدمیان را مجذوب نموده و او را جستجو می کنند به هر صورت کلماتی که بکار می رود یکی است. زیرا «فقط یک عشق وجود دارد» و کلماتی که ابراز می شوند از غنایی ترین احساسات سرچشمه می گیرند.

البته تشبیهات و تصاویری که در بیان عشق بکار برده شده بیانگر طرز نگارش شرقی آن دوران هستند (مثلاً: «چشمانت مثل چشمان کبوتر است»، «ای محبوبه من! تو بمانند اسب ماده من هستی»، «ساق هایت مثل ستون های مرمر»). امروزه ما تحسین خود را با این نوع کلمات بیان نمی کنیم.

این کلمات بیان ماجرای غم انگیز کسانی است که یکدیگر را دوست دارند، در جستجوی یکدیگرند، همدیگر را گم می کنند، یکدیگر را می خوانند... جریان عشق دوجانبه ای که همواره در خطر است، عشقی که در پی وصل بوده و هرگز به آن دست نمی یابد. کمتر اشعاری بمانند غزل غزلها این عشق را با حرکتی موزون و در عین حال آشفته بیان کرده درجایی که می گوید: «صدای محبوبم را می شنوم که می آید...»، «او را جستجو کردم اما نیافتم!» «پس برخاسته و به دور شهر می گردم... چون او را بیابم دیگر رها نخواهم کرد»، «پس ای محبوبه من! بیا در را به روی من باز کن! ای خواهر من! محبوبه من...»

ضمناً این غزلها شعرهای غنایی همگانی هستند و مانند آوازی تحسین برانگیز که تکرار گردیده می گوید: «چه زیبایی ای محبوبه من! نام تو همچون روغنی است که می تراود... چشمان تو... گیسوان تو... لبان تو... گردن تو...» و مرتباً زیبایی هایی را که می یابد می ستاید و این طرز بیان مختص همه زبانها و همه دورانها بوده است.

در اینجا فریاد همه عشق ها را می یابیم: «من به محبوبم تعلق دارم و محبوبم از آن من است»، «به او بگویند که من بیمار عشقم»، «خوابیده ام ولی قلب من همچنان بیدار است»، «مرا مثل خاتم بردلت بگذار، زیرا که محبت مثل مرگ زورآور است... آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیلها آن را نتواند فرو نشانید».

آیا عشق انسانی نشانه‌ای از خداست

برای مراسم ازدواج در بعضی از کلیساها به نامزدها اجازه داده شده از میان تعدادی از متون کتاب مقدس قطعه‌ای را انتخاب نمایند. به طوری که مشاهده شده اکثر آنان قطعه‌ای از غزل‌ها یعنی زیباترین شعر در توصیف عشق را انتخاب می‌کنند و مردم عامی و ساده می‌گویند زمانی که موضوع برگزاری عشق آنان چون موهبت خداوند پیش می‌آید با خواندن این متن احساس آرامش و راحتی می‌کنند.

البته لازم به توضیح است که این انتخاب گاهی با تردید و دو دلی همراه است و بعضی‌ها می‌گویند: «ما این قطعه را خیلی دوست داریم و مشتاقیم که در مراسم ازدواج ما خوانده شود ولی شاید موجب تمسخر بعضی‌ها شده و کسان دیگری را ناراحت نماید». آیا تصادفی بوده که عیسی زندگی اجتماعی خود را با شرکت در جشن‌های عروسی در روستاها که به همراه شاگردانش دعوت شده بود، آغاز می‌کند؟ علاوه بر «شراب خوبی» که در عروسی شهر قانا بی سرو صدا به دست آمد، خود حضور عیسی نشانه آن بود که خدا نمی‌تواند در برگزاری عشقی که خود سرچشمه آن است، غایب باشد.

عشق در کتاب مقدس

مطالب غزل‌ها کاملاً با شگفتی آدم اول که قدرت بر دنیای مادی و حیوانات او را راضی نمی‌کرد هماهنگی دارد زیرا آنچه را اصلی و اساسی بود نداشت: یعنی عطیه‌ای الهی که همدم او باشد، زنی که کاملاً غیر از او و در عین حال کاملاً نظیر او باشد به طوری که بتواند در وجود او خود را بازشناخته و با او بتواند از نو زاده شود. ولی هوش نبی قبلاً این تجربه را آموخته و در زندگی زناشویی خود شاهد این عشق و محبت شده بود و در ماورای کلمات با وجود بی‌وفایی، شاهد عشق و محبتی شده بود که هیچ چیز آن را دلسرد و مأیوس نمی‌کند.

در شخصی عیسی «راز» کاملاً هویدا شد؛ او والاترین موهبت‌خدایی است که «جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد»، وی در گفتار و مخصوصاً با زندگی خود نشان داد که «محبتی بالاتر از این نیست که کسی جان خود را بدهد»،

«محبت کردن تا حد نهایت». در شخص عیسی درمی یابیم که این عشق از مرگ نیرومندتر بوده قادر به تمام رستاخیزها و تمام تجلی‌ها است. به همین گونه مفهوم واقعی عشق انسانی آشکار می‌شود زیرا قادر است کسی را که منشأ و هدف هر عشقی است بنمایاند، عشقی که از هر عامل دیگری تواناتر است. «نیروی عشق ما را قادر می‌سازد به مراتب بیش از آنچه می‌خواهیم و تصور می‌کنیم انجام دهیم».

وحشتناک و شگفت‌انگیز

با این همه ابهامی باقی مانده که وحشتناک و در عین حال شگفت‌انگیز است. آری وحشتناک زیرا معنی کامل عشق به درستی معلوم و روشن نیست، وحشتناک زیرا وفاداری به این دعوت به خودی خود انجام نشده بلکه به میل و اراده ما واگذار می‌گردد و بدون بحران حاصل نمی‌شود (چنین به نظر می‌رسد که این موضوع لازمه هر پیشرفتی است). همچنین بدین سبب وحشتناک است که گرانبهارترین عنصر موجود در ما شکننده‌ترین چیزهاست و وحشتناک هستند سکه‌های قلبی که نتوان به آسانی تشخیص داد.

شگفت‌انگیز زیرا درمی یابیم که عشق ما را به جایی می‌کشاند که هرگز تصور آن را نمی‌کردیم و مدام چیزهای تازه کشف می‌نماییم (که ممکن است در بدو امر ناراحت‌کننده و ناگوار به نظر آیند).

آری این امر شگفت‌انگیز و در عین حال هولناک است زیرا ممکن است این موضوع (حتی و به ویژه بدون تفکر و تأمل) فریفتگی بیش نباشد، حتی امکان دارد به دلیل شباهت‌های مشکوک تصور شود که عشق خدا می‌تواند جای عشق انسانی را بگیرد. بسی آسان است که انسان پس از عشقی نافرجام بخواهد بدون آنکه تلاش کند تا آن را حقیقی یا از نوزنده کند در خدا «تسلی» یابد.

این امر هم شگفت‌انگیز و هم وحشتناک است زیرا «راه دیگر» یعنی مجرد ماندن به خاطر ملکوت خدا جایگزینی برای عشق انسانی نیست بلکه مکمل آن جهت کمال نشانه است. لازمه این راه صرف نظر از این نوع عشق و هرگز دنباله روی نکردن از هر شکل آن است تا شاهدی از جهانی بودن عشق و خدمتگزار این عشق در بین همگان و از جمله همسران بود.

بالاخره شگفت‌انگیز و وحشتناک است زیرا اگر عارفان، عشق الهی را با همان کلمات غزل‌ها سروده‌اند همگی بر این «شبهای» اجتناب‌ناپذیر و الزامی که شرط ملاقاتی حقیقی هستند شهادت داده و آنها را توصیف نموده‌اند.

از سوی دیگر عشق انسانی را نیز می‌توانیم با همین کلمات غزل‌ها بسراییم بدون اینکه برای این عشق نامی قائل شویم (وانگهی نام خدا فقط یک بار در پایان غزل‌ها آمده است، ۶:۸). همچنین می‌توان به جنبه شهوانی توجه نموده و به کمال و تمامیت عشق دست نیابیم و بدین ترتیب ملاقات واقعی انسانی را درک ننماییم.

دوران اشتیاق

بالاخره هرگونه تفسیری که در مورد غزل‌ها انتخاب شود و با هر نوع عشق و محبتی که زندگی کنیم این غزل‌ها نشان می‌دهند که زندگی دنیوی ما در اشتیاقی می‌گذرد که هیچ چیز و هیچ کس در این دنیا نمی‌تواند آن را خاموش نماید.

می‌دانیم که در ورای مرگ این اشتیاق بالاخره شخصی را می‌یابد که قادر است او را سرشار نموده و با او ما به همه آمال و آرزوهای خود می‌رسیم و تاهنگامی که به آن مرحله برسیم در امید و در دوران اشتیاق زندگی می‌کنیم.



غزل‌ها ۲: ۱۷

آهوی در حال زاییدن. نقاشی دیواری مقبرهٔ خانامون (سلسله هیجدهم) در قبرستان بزرگ شهر تیس. ۱۳۶۷-۱۳۰۸ ق. م. (تیس، مصر)

غزل عید گذر

به طوری که قبلاً گفتیم «غزل غزلها» قسمتی از مجموعه کوچکی است که آنها را «پنج طومار» می‌گفتند و امروزه می‌توان آن را پنج جلد نامید و هریک از آنها وابسته به یکی از اعیاد بزرگ یهود می‌باشد. «غزل غزلها» در عید گذر خوانده می‌شود و از دو هزار سال پیش تا کنون این روش ادامه دارد (کهن‌ترین گواهی بر این رسم مربوط به سده سوم میلادی است).

این رسم سابقه کهن و طولانی دارد ولی البته به قدمت کتاب نمی‌رسد. تاریخ نگارش قطعی غزل غزلها لااقل مربوط به سده سوم پیش از میلاد مسیح است و اگر در این دوران تعدادی از غزلهای عاشقانه را در مجموعه‌ای گردآوری نمودند به منظور آن نبوده که در مراسم عید گذر خوانده شوند، وانگهی در غزل غزلها هیچ‌گونه اشاره‌ای به عید گذر نشده است. علت آن که یهودیان روزی به فکر افتادند تا این کتاب را به عید گذر مربوط نمایند چه بود؟ چرا این ابتکار با موفقیت همراه بود و در تمام نسل‌های آینده ادامه یافت؟

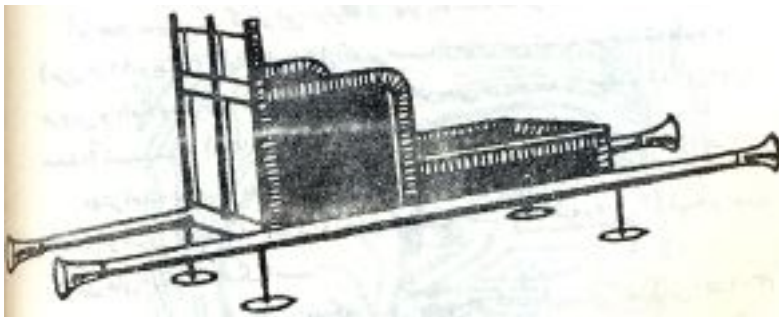
آیا فقط بدین سبب که در این آوازه‌ها از بهار یاد شده که در همه جا فصل ازدواج است (غزل ۲: ۱۱ و غیره)؟ آیا به این دلیل که برحسب ارمیای نبی تبعید موجب شده بود «آواز عروس و داماد» متوقف شود و بازگشت یهودیان یعنی خروج جدید موجب شد این آوازه‌ها مجدداً شنیده شوند (ار ۳۴: ۷، ۳۳: ۱۰)؟

بہتر است به دنبال دلیل کلی تری بگردیم. همه شادیه‌ها نشانه و نماد یکدیگرند: مثلاً شادی و سرور ازدواج که امید به تجدید حیات است با خاطره‌هایی گذشته و امید آزادی‌های آینده هماهنگ است.

همین دلیل به ما می‌فهماند که آشتی نهایی اورشلیم با خدای خود (اش ۵۰: ۱-۳؛ حزق ۱۶: ۶۰-۶۳؛ ر.ک. هو. ۲) اکثراً چون ازدواج توصیف می‌شده (اش ۴۹: ۱۴ و آیات بعد، ۶۲: ۴-۵؛ صف ۳: ۱۴-۱۸). بنابراین لزومی ندارد که معنی اولیه غزل غزلها پوشیده بماند زیرا مقصود غزل غزلها سرور و شادمانی عروسی است و در تمامی کتاب مقدس اعلام شده که عروسی نماد مناسبی از شادی مصالحه کامل با خدا می‌باشد. وانگهی اگر سعادت و خوشبختی همسران اغلب تیره و تاریک می‌شود بدان سبب نیست

که از خدا دور شده اند؟ این یکی از افکاری است که حکما با نقل افسانه بهشت گمشده به ما رسانده اند (پید ۳). بالعکس هر قدمی که در راه بهبودی روابط برداشته می شود منجر به برقراری مجدد مصاحبت عاشقانه باغ لذائذ می گردد و در عین حال آدمیان را به صمیمیت با آفریدگار خود برمی گرداند (پید ۲).

در روز عید گذر یهودیان از نو امیدوار شده فریاد برمی آورند: «سال آینده در اورشلیم» (حتی امروز که اورشلیم دنیوی را در تصرف دارند). هنگامی که غزل غزلها را می خوانند به یاد می آورند که امید و اشتیاقشان فراتر رفته و به آن آزادی و خوشبختی کامل که «صلح» می نامند و پیروزی نهایی عشق خدا بر مرگ و گناه رسیده است. «محبت مثل موت زورآور است و غیرت مثل هاویه ستم کیش می باشد، شعله هایش شعله های آتش و لهیب یهوه است. آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیلها آن را نتواند فرو نشانید» (غزل ۸: ۶-۷).



غزل عزلها ۳: ۹-۱۰

تخت روان مصری از جنس چوب که روی آن طلاکاری شده، متعلق به ملکه اتیفر (Etefere) مادر فرعون خنوپس (سلسله چهارم) که در قبرستان بزرگ شهر جیزه پیدا شده. ۲۶۵۰-۲۵۰۰ ق.م. (موزه هنرهای زیبای بوستون)

عروسی پسر پادشاه

آیا در تصویری که کتابهای پادشاهان و به ویژه تواریخ ایام از سلیمان ایده آل ارائه می دهند خصوصیات را می یابید که متناسب با کتاب غزل غزلها بوده و مبین این امر باشند که کتاب مذکور «به افتخار سلیمان» سروده شده باشد؟

«سلیمان پادشاهی صلح طلب بود» (۱-پاد۵:۴-۵)، اگر در کتاب غزل غزلها ذکری از قلعه شده بدان جهت است که کنگره های مطلای آن ما را به یاد گردن بند سکه های اشرفی دختران جوان می اندازد (غزل ۴:۴) و اگر ارتش سلطنتی وجود دارد فقط برای رژه و نمایش های نظامی تحسین برانگیز است (غزل ۳:۷-۱۱) یا به منظور تاخت و تاز نمایشی که خطری در بر ندارد (غزل ۶:۱۰). زیبایی قهرمان بی شباهت به زیبایی آدونیس نیست و به هیچ وجه خصیصه مردان جنگی را ندارد (۵:۱۰-۱۶).

در همین زمینه مزموری که به افتخار سلیمان سروده شده می گوید: «آن گاه کوه ها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تلها نیز در عدالت» (مز ۷۲:۳). بنابراین شنونده باید در ماورای این تصاویر به سوی صلحی برود که فقط مسیح موعود از خاندان داود و سلیمان خواهد آورد که در او تمام وعده ها به اتمام خواهند رسید.

سلیمان ثروتمند بود و در زمان سلطنت او «پول مثل سنگریزه فراوان بود و ملکه سبا از فراوانی نعمت و نظم دربار سلیمان شگفت زده شد» (۱-پاد ۱۰). غزل غزلها مکرراً از جلال ملازمان پادشاه یاد کرده (غزل ۱:۹-۱۱، ۳:۹-۱۱) مخصوصاً فراوانی میوه های زمین رویایی است: آبشارها، آبگیرها، آب انبارها، حیوانات وحشی (که خطرناک نیستند) گله ها، توده های گندم، عطر گلها و مرهم معطر.

به همین طریق مزمور وعده می دهد: «فراوانی غله برای زمین بر قلعه کوه ها خواهد بود...» (مز ۷۲:۱۶). این نیز «صلح و آرامش» است.

گفته می شود که سلیمان با همه به عدالت رفتار می کرد، ولی فراموش شده که نسبت به قوم کوچک سخت گیری می کرد. تاریخ ایده آل کتاب تواریخ ایام از آن چیزی نمی گوید و وقایع به صورت خوشایند نشان داده شده اند. پادشاه شبان و زن شبان ملکه است. غزل غزلها نمایشی آمیخته با تشریفات است و در سرتاسر آن مساوات و برابری حکمفرماست.

در کتاب پادشاهان گفته می‌شود که سلیمان قلبی رئوف و دلبستگی شدیدی نسبت به زنان بیگانه داشت (۱- پاد ۱:۱۱ و آیات بعد) ولی وی به خاطر «عشق خشنی که نسبت به هم وطنان خود داشت» سرزنش نمی‌شود. از قسمتی از غزل غزلها (که شاید بعدها به کتاب افزوده شده) چنین برمی‌آید که زن شبان، شولمیت، همان ابیشک شونمیه یعنی کنیز کوچکی باشد که مصاحب پیری داود بوده (۱- پاد ۱:۳۰۳...) و این زن بر سایر زنان حرم سلیمان ترجیح داده شده (غزل ۶:۸-۷:۱) و در چند بیت شرحی از ملازمان تقدیس سلطنتی و در پی آن، جشن عروسی آمده که موقعیت را تصریح می‌کنند (غزل ۳:۷-۱۱).

آیا این پادشاه ایده آل (غزل غزلها) که مانند داود جوان، شبانی که خدا وی را از پی گوسفندان فراخواند و مانند سلیمان، داماد پرجلال دختر قوم که وی را بر هر کس دیگر ترجیح داد، تصویری از همان شبان موعود گله خدا نیست (حزق ۳۴:۲۳-۳۱)؟

برداشتهایی را که ممکن است از جمله‌ای که کاتب ناشناسی با نوشتن عنوان «غزل غزلهای سلیمان» در بالای مجموعه‌ای از غزلهای عاشقانه به دست آیند در بالا ذکر شدند.

تصاویر تاثیرگذار

«دندان‌های مثل گله گوسفندان پشم بریده که از شستن برآمده باشند و همگی آنها توأم زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد» (۲:۴) اکنون سعی کنیم چنین منظره‌ای را ترسیم نماییم. درک آن خیلی آسان است: دندان‌های سفید بمانند گوسفندانی که تازه شسته شده‌اند و این گوسفندان آنقدر زیباوند که دو چندان بارورند. در این عبارات از تصویری به تصویر دیگر پرداخته می‌شود زیرا هر نوع زیبایی، ثروت، باروری و خوشبختی باهم سازگار و هر یکی نشانه دیگری است.

این گونه تصاویر و تشبیهات، نسبتاً برخلاف قریحه زبان توصیفی اروپائیان است و حتی یهودیان اسکندریه همه چیز را منطقی و مستدل نموده بودند و چنین ترجمه می‌کردند: «هر کدام جفت خود را دارد و هیچ کدام تنها نماند» (طبق متن یونانی کتاب مقدس). این سبک به کارگیری تصاویر تأثیرگذار در کتاب مقدس فراوان است و نمونه‌های بسیاری را در غزل غزلها می‌توان یافت.

با توجه به این نکات می‌توانید در احساسات شاعران کهن شریک شده و از عدم ارتباط آنها ناراحت نشوید. بدین سان می‌توانید تفسیر کنایه آمیز سنتی را دریابید بدون اینکه جزئیات آن موجب ملال خاطر گردد.

شناختن

مفهوم کلمه شناختن در کتاب مقدس گاهی بالبخندی همراه است زیرا کتاب مقدس این لغت را برای بیان روابط جنسی زن و مرد بکار برده است. مثلاً «پس آدم بار دیگر زن خود را شناخت و او پسری بزاد...» (پید۴:۲۵) ولی این فقط یکی از مفاهیم کلمه «شناختن» در کتاب مقدس می باشد (و احتمالاً قویترین معنی آن است).

به نظر ما شناخت جنبه ذهنی و دانستن را دارد ولی در اصطلاحات و عباراتی نیز بکار برده شده که مفهوم دیگری از آن درک می شود مثلاً وقتی می گوئیم «گرسنگی را شناختن» یا «خفت و خواری را شناختن» به معنی شناخت تجربی است. آیا این شناخت تجربی حتی وقتی که موضوع شناخت بیرون از ما قرار دارد الزامی نیست؟ نویسنده ای فرانسوی به نام سنت آگروپری نوشته است: «شناختن عبارت از رسیدن به مشاهده و رویت است ولی برای دیدن بهتر است در ابتدا شرکت نمود».

بنابراین شناختن در کتاب مقدس مستلزم تجربه است. برای خادم یهوه، شناختن رنج (اش ۵۳) یعنی رنج و محنت کشیدن. جنگ را شناختن در مورد شخصی گفته می شود که جنگ کرده (داور۳:۱-۲)، گناه را شناختن یعنی مرتکب گناه شدن (حک ۳:۱۳). همچنین شناختن کسی به مفهوم برقراری ارتباط شخصی با اوست.

بنابراین شناختن خدا هرگز یک عمل عقلانی نخواهد بود بلکه عملی است که دل در آن درگیر می شود. در سفر تثبیه سخن از «دلی برای شناختن» به میان آمده است (تث ۲۹:۴) و این عطیه خداست به قومی که با او عهد بسته: «شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آنرا بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود و بار دیگر کسی به همسایه اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا خداوند می گوید جمیع ایشان از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت» (ار ۳۱:۳۳-۳۴؛ هو ۲:۲۲).

به همین سبب در عهد جدید شناخت واقعی پدر به کسانی عطا شده است که به صمیمیت عیسی مسیح (یو ۱۸:۱، ۷:۱۴) توسط روح القدس که دلها را تغییر می دهد (۱- قرن ۲: ۱۰-۱۶) وارد شوند. در واقع عیسی تنها کسی است که پدر را واقعاً می شناسد (مت ۱۱:۲۷؛ یو ۶:۴۶، ۷:۲۹، ۸:۵۵، ۱۰:۱۵) زیرا با پدر صمیمی است: «پدر و من یکی هستیم» (یو ۱۰:۳۰). همچنین وی تنها کسی است که عمق وجود انسان را می شناسد (یو ۲:۲۴-۲۵) و می تواند خود را بشناساند چنانکه خودش می شناسد: «من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می شناسم و خاصان من مرا می شناسند» (یو ۱۰:۱۴). وارد شدن در مشارکت با عیسی و با پدر او راز شناختن خداست (۱- یو ۳:۱). هنگامی که به کمال رحمت و احسان نائل شوم «آن وقت خواهم شناخت چنانکه نیز شناخته شده ام» (۱- قرن ۱۳: ۱۲).

از عهد عتیق
تا عهد جدید

عشق انسانی، صورت خدا

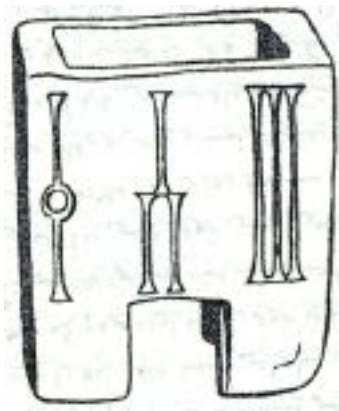
در کتاب مقدس مفهوم عشق توضیح داده نشده بلکه به ما گفته می شود تا بنگریم و درک کنیم آن کسانی را که قادر به دوست داشتن بودند. چه کسی را دوست بداریم؟ آیا شخص دیگری را؟ دیگران را؟ خدا را؟ کتاب مقدس غالباً این سئوال ها را روشن و تصریح نمی نمایند زیرا عشق محدودیتی ندارد. اگر بگوییم «خدا را دوست می داریم بدون اینکه برادران خود را دوست داشته باشیم دروغ است». برادر دوستی بدون گشودن دل بر عشق خدا، نابینایی بیش نخواهد بود. هنگامی که مرد و زن می آموزند که یکدیگر را دوست بدارند زندگی آنان ابعاد تازه ای می گیرد و آنان را به نهایت می کشد حتی اگر در محدوده تجربه شان نامی از خدایی که حضور دارد نمی برند.

نامزدها در غزل غزلها عشق را تجربه نموده و آن را سروده اند. پولس رسول نیز عشق را سروده است. ما آن را سرود محبت می نامیم ولی ما به قدری این کلمات را مکرراً در سخنرانی اخلاقی بکار می بریم که نام «محبت» موجب بیم و حتی دلزدگی می شوند. زمانی که این واژه به غیر از توصیف خاصیت مذهبی عشق واقعی انسانی به کار گرفته شوند به نظر بی جا و غیر حقیقی می نمایند. گاهی گفته می شود که: «مسیحیان برای اینکه خود را از محبت کردن و دوستی با دیگران معاف کنند واژه محبت را اختراع کرده اند». ولی بهتر است دوباره سرود محبت پولس رسول را بخوانیم که نمی گذارد از واقعیت دور شویم و ما را در عالم عرفانی تصنعی اوج نمی دهد بلکه محتوای این سرود از حوادث روزمره ما است و اگر خدا را بر ما مکشوف می سازد برای این است که ما را مجبور نماید هر روزه از طریق حقایق بشری زندگی نماییم.

محبت حلیم و مهربان است، محبت حسد نمی برد، محبت کبر و غرور ندارد. اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی شود، خشم نمی گیرد و سوءظن ندارد. از ناراستی خوشوقت نمی گردد ولی با راستی شادی می کند. در همه چیز صبر می کند و همه را باور می نماید، در همه حال امیدوار است و هر چیز را متحمل می باشد (۱-قرن ۱۳: ۴-۷).

در این متن چه چیز سرود شده؟ محبت خدا یا محبت انسانی؟ چه کسی می تواند به این سؤال پاسخ دهد؟ بدون شک منظور پولس هم محبت خدا و هم محبت انسان است. پولس رسول این کلمات را می نویسد زیرا خودش کوشش داشت با دوست داشتن همنوع زندگی نماید. بنابراین عشق و محبت به همنوع را می سراید ولی در عین حال تجربه و شناختش از مسیح را نیز می سراید. آیا نمی توان تصویری را که پولس رسول از چهره عیسی ناصری به ما نشان می دهد خط به خط ترسیم نمود. هر تکه از این عبارات را می توان در انجیل یافت و هرگاه خودتان این مقایسه و برابری را انجام دهید حیرت و تعجب خواهید نمود.

ولی خود مسیح، تصویر پدر و خداست. آیا او همان کسی نیست که به خاطر ما «امیدوار است و همه چیز را تحمل می نماید»، آن که «از بدی خشنود نمی شود و شادی خود را در حقیقت می یابد؟» در این عبارات روش دوست داشتن او را نسبت به خودمان درمی یابیم و چرا نگوییم که در این متن شکست و عدم موفقیت ما نیز سروده شده است. بر ما لازم است که «همواره امیدوار بوده، اعتقاد داشته و همه چیز را تحمل نماییم». کتاب مقدس در عین حال که کتاب بزرگ خداست کتاب بزرگ انسان نیز هست. کتاب غزل غزلها و پولس رسول از ما دعوت می کنند تا هر یک را از طریق دیگری بشناسیم.



غزل غزلها ۴:۱۴

قربانگاه کوچکی که برای سوزاندن مواد معطر استفاده می شد و بر روی آن با خط میخی نوشته شده است. قرن سوم تا قرن اول ق. م. (موزه دانشگاه فیلادلفیا)

او مبالغه می کند...

کیست که از بعضی سخنان عیسی شگفت زده نشده باشد مثلاً درجایی که می گوید: «هر که به رخساره تو سیلی زند دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی بخواهد با تو دعوی کند و قبای تو را بگیرد عبای خود را نیز به او واگذار و هر گاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد دو میل همراه او برو. هر کس از تو سؤال کند به او ببخش و از کسی که از تو قرض خواهد روی خود را مگردان» (مت ۵: ۳۹-۴۲). یا هنگامی که پطرس پرسید: «خداوندا چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد می باید او را آمرزید آیا تا هفت مرتبه؟» عیسی بدو گفت: «تو را نمی گویم تا هفت مرتبه بلکه تا هفتاد هفت مرتبه». (مت ۲۱: ۲۱-۲۲). باز هم سخنانی که شگفت آورتر می باشند: «اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران حتی جان خود را نیز دشمن ندارد شاگرد من نمی تواند بود» (لوقا ۱۴: ۲۶). واقعاً در این سخنان، مبالغه گویی شده و این اندرزها را نمی توان جدی گرفت زیرا زندگی غیر ممکن می شد.

هرگاه کلمه «نفرت» را به همان معنی تحت اللفظی خودش بگیریم بین این متن با حکم محبت نمودن به دیگری مغایرت وجود خواهد داشت: «... همسایه خود را چون نفس خود محبت نما...» (مر ۱۲: ۳۱)، آنچه از مفهوم این سخنان برمی آید این است که بایستی خود را دوست داشت زیرا درغیراین صورت مقایسه مفهومی نخواهد داشت و منظور از «دیگری» چه کسی است جز بستگان که تقدم دارند یعنی پدر و مادر، همسر و فرزندان، برادران و خواهران. بنابراین کلمه «نفرت» را بایستی به معنی عبری «عدم دلبستگی» گرفت. عیسی سخنان خود را «به توده مردم که به همراه او می آمدند» خطاب می کرد، این اشخاص دارای احساسات متفاوت بودند؛ شیفتگی و شور و شوق زودگذر کافی نیست تا کسی شاگرد واقعی عیسی شود. عیسی به آنان می گفت: باید انتخاب کرد و پیروی کردن از من کار آسانی نیست و روزی بین علاقه به کسان خود و ایمان به من نفاق خواهد افتاد و بین مقتضیات ایمانتان نسبت به من و رفاه خودتان تضاد خواهد بود (و این امر بارها در دوران تعقیب و شکنجه واقعیت می یابد)؛ در آن روز بایستی انتخاب کرد بنابراین از هم اکنون تصمیم بگیرید: «هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید نمی تواند شاگرد من گردد» (لوقا ۱۴: ۲۷). همین آهنگ گفتار در اظهارات بعدی عیسی نیز وجود دارد (لوقا ۱۴: ۲۸-۳۳): خوب فکر کنید پیش از آنکه در این راه وارد شوید، «هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکنند نمی تواند شاگرد من شود» (۳۳: ۱۴). همچنین گفتگو با مرد جوانی که «ثروت بسیار داشت» (مت ۱۹: ۱۶-۲۲)

و در صحبت با کاتبی که می خواست به دنبال او برود (مت ۸: ۱۸-۲۰) و یا با کسی که اجازه می خواست قبلاً برود و پدرش را دفن نماید، عیسی گفت: «... مرا متابعت کن و بگذار که مردگان مردگان خود را دفن کنند» (متی ۸: ۲۱-۲۲).

این دستورات بسی مشکل و دشوار به نظر می رسند ولی غیر انسانی نیستند زیرا که طالب عشق بزرگ تری هستند، عشقی که به سوی کمال زندگی می رود و نه به سوی مرگ. این نکته با عبارت قاطعی اعلام شده است: «هرکس بخواهد جان خود را برهاند آن را هلاک سازد اما هر که جان خود را به خاطر من هلاک کند آن را دریابد» (مت ۱۶: ۲۵). بالاخره: «نجات زندگی» یعنی هدف رسیدن به خوشبختی واقعی مطرح می شود که برای وصول به آن فقط یک راه قطعی وجود دارد یعنی راه صلیب: «کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد» (یو ۱۵: ۱۳). «به شما حکمی تازه می دهم که یکدیگر را محبت نمایید چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید» (یو ۱۳: ۳۴). این دعوت به فدا نمودن جان خود برای یافتن زندگی، بلافاصله پس از اولین پیشگویی رنج و مرگ عیسی قرار می گیرد (مت ۲۱: ۱۶-۲۳).

اما درباره عبارات و اصطلاحات سختی که در ابتدای این مقاله یاد کردیم (گونه راست و گونه چپ... دشوار خواهد بود اگر آنها را به عنوان روش زندگی روزانه بپذیریم زیرا این عبارات تصویرهای عینی و واقعی، برگرفته از موارد به کار رفته هستند: «دشمنان خود را دوست بدارید. برای کسانی که شما را تعقیب و شکنجه می کنند دعا کنید زیرا بدین سان فرزندان پدر خود که در آسمان ها است خواهید بود. او خورشید را برای نیکان و ناکسان می تاباند... اگر کسانی که شما را دوست دارند دوست بدارید... بت پرستان نیز چنین می کنند. بنابراین شما هم به مانند پدر آسمانی خود کامل خواهید بود» (مت ۵: ۴۳-۴۸). این دستورات جزو قواعد اساسی مسیحیت است که متی، سخنان اساسی خداوند را یک جا ترکیب و با هم جمع کرده (موعظه بر روی کوه در بابهای ۵ تا ۷ انجیل متی): از حدود عدالت و دادگری فراتر بروید! «به شما گفته شده است... و من به شما می گویم...» تمام نوآوری انجیل اینجاست و تمام «حکمت» انجیل نیز در این است.

سخنانی هم که در موضوع بخشیدن گفته شده: هفتاد هفت بار... منظور ۴۹۰ بار نیست. پطرس در این سؤال از مرز قانون فرا نرفته و پرسید تاچه حدی باید بخشیم؟ عیسی پاسخ داد هرگز این دستور قابل حساب نیست و هرگز اتمام نمی گیرد. هفتاد هفت بار یعنی بی نهایت...

آیا دستورات انجیل را می توان به اجرا درآورد؟ آری: «نزد انسان محال است لیکن همه چیز نزد خدا ممکن است» (مر ۱۰: ۲۷).

کتاب امثال سلیمان

ضرب المثل در بین عامه مردم همیشه معمول بوده است. دانشمندان بررسی و تحقیق می کنند، روشنفکران فلسفه می بافند ولی مردم کوچه و بازار ضرب المثل می گویند. قوم اسرائیل پیامبرانی داشت که هنوز هم آهنگ گفتار آنان در ما مؤثر است ولی صدای پیامبران را هر روز نمی شنویم، وانگهی همه چیز را نگفته اند: زندگی روزانه را چگونه بگذرانیم؟ ضرب المثل‌های کتاب مقدس طینی از گفته های آن دوران برای ما هستند. صدای یک ملت نشان دهنده رفتار آن است، در زندگی روزمره، در کار، در بین خانواده و در جامعه که روابط بین افراد نقش مهمی داشتند. پس ضرب المثلها، خوب و بد زندگی را که تحت نظر خدا بود به خوبی نشان می دهند.

چنین ضرب المثل‌هایی به ظاهر ارزشی ندارند یا حتی به نظر بسیاری دور از الهام هستند (شاید چنین باشد) ولی این مجموعه متنوع گواه اراده مصمم قومی است که می خواهد به خدای حقیقی وفادار بماند.

بالاخره روح القدس در این کتاب بسیار فعال است و با ضرب المثل سخن می گوید، با فروتنی و بدون زرق و برق و به تدریج دلها را به محبت به بینوایان و اعتماد به خدا می گشاید"



امثال باب ۱

کاتب مصری. مجسمه سنگی متعلق به سلسله پنجم، حدود ۲۵۰۰ ق. م. که در سقراه (Saqqarah) قبرستان بزرگ ممفیس پیدا شده (موزه لوور پاریس)

سیری در ضرب المثل‌های جهان

چند سال پیش که می‌خواستم کتابی درباره امثال سلیمان بنویسم از خود پرسیدم آیا در فرانسه و در این نیمه دوم قرن بیستم میلادی هنوز هم ضرب المثل نقشی در زندگی مردم ایفا می‌کند؟ بلافاصله بسیاری از ضرب المثلها به خاطر آمد. یادآوری ضرب المثل به اندازه‌ای سریع و نامنظم بود که شروع به یادداشت آنها کردم. در کار یا در حین صحبت و یا در مسافرت هر ضرب المثلی را که می‌شنیدم یا به خاطر می‌آوردم می‌نوشتم. مثلاً: «قلوه سنگی که همواره بغلطد خزه نمی‌گیرد»، «کفش پسر پینه دوز از همه پاره تر است» (کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد). به این ترتیب در مدت چند روز بیش از یکصد ضرب المثل یادداشت کرده بودم.

اگر شما هم همین کار را تجربه بکنید احتمالاً به همین نتیجه می‌رسید. هر یک از ما در خاطره خود ضرب المثل‌های بسیاری را ضبط کرده و حتی اگر آنها را در گفتگو بکار نمی‌بریم با این همه این جملات کوچک در حافظه ناخودآگاه اشاره‌ای به «حکمت عامه» یا حتی «حکمت» به طور اخص می‌باشند.

به خاطر دارم هنگامی که در مدرسه در برابر موضوعی دشوار در مانده و آن را درک نمی‌کردم مربی می‌گفت: «فقط سعی کردن کافی نیست». این ضرب المثل عبارتی شگفت‌انگیز بود که علی‌رغم آن مجدداً سعی و کوشش می‌کردم و بالاخره موفق به درک آن می‌شدم. این ضرب المثل به من کمک کرده بود تا از مانعی بگذرم. امروز تعجب نمی‌کنم اگر در اوضاع و شرایط مشابهی در طول زندگی بوسیله همین ضرب المثل ناخودآگاه به نتیجه رسیده باشم (البته زحمت این بررسی را به عهده روان‌شناسان می‌گذارم).

همگی در کودکی داستان‌هایی که از زبان حیوانات به نظم درآمده (مانند کلیله و دمنه) شنیده یا خوانده ایم و آنها را به خاطر سپرده ایم مثلاً: «قانون جنگل»، «کار هر کس نیست خرمن کوفتن، گاو نر می‌خواهد و مرد کهن» یا «کار بوزینه نیست نجاری» که از داستان‌های فارسی اقتباس شده و ضرب المثل «نکند گرگ پوستین دوزی» که سعدی نقل کرده است.

پاره ای از ضرب المثلها آینه زندگی روزانه هستند مثلاً: «کوزه همیشه از آب سالم بر نمی گردد» زمانی را یادآوری می کند که هنوز کوزه و آب چشمه و رودخانه جای خود را به لوله کشی و شیر آب نداده بودند. گاهی از این ضرب المثلها آب و هوا و منظره مناطق را درک می کنیم مثلاً ضرب المثل فرانسوی: «با یک پرستو بهار نمی آید» که در زبان فارسی برابر: «با یک گل بهار نمی شود» است. کاملاً روشن است این ضرب المثل مخصوص مناطق استوایی یا منطقه قطبی نیست. همچنین ضرب المثل: «درختان آلو و هلو چیزی نمی گویند ولی راه مردمان از پای آنها می گذرد» که ضرب المثلی ژاپنی است نشان می دهد در آن کشور از این درختان فراوان است.

ضرب المثلها گذشته از امور روزانه و جغرافیای مناطق، روحیه و اخلاق ملی را نشان می دهند که این ضرب المثلها را درست کرده اند. مثلاً انگلیسی ها می گویند: «وقت طلا است»، عرب ها می گویند: «مورچه ای سیاه بر روی میزی سیاه و در شبی تاریک، خدا می تواند آن را ببیند». ژاپنی ها می گویند: «چیزی که نمی توان تحمل کرد تحمل است». ایتالیایی ها می گویند: «هر که آهسته آهسته برود به سلامت می رسد» در صورتی که در ویتنام می گویند: «هر کس آهسته عمل کند خنجری زیبا می سازد». در نظر ثروتمندان و سرمایه داران «پول عطر و بو ندارد». گذشتگان ما می گفتند: «نام نیکوگر بماند ز آدمی / به کزو ماند سرای زرنگار». در بین اهالی داهومی در افریقا مثلی است که می گوید: «مانیوک می گوید برای تمام نعمت هایی که به مردم داده ام حتی یک تشکر دریافت نکرده ام» (توضیح اینکه مانیوک گیاهی است که اصلاً در امریکا می روئیده و از ریشه آن که به صورت سیب زمینی است آردی به نام تاپیوکا می سازند و در غذاهای مختلف بکار می رود). در ضرب المثلی که نمودار حکمت مردم شهر لیون در کشور فرانسه است گفته می شود: «اگر هرکسی به جای واقعی خود برود چه جنجال و هرج و مرج مرتبی برپا می شود!» و بالاخره این ضرب المثل چینی پر رمز و راز است: «راهی که به جایی نامعلوم می رود راه بدی است».

این چند نمونه از ضرب المثلهای جهان که ذکر شد (هرچند ناقص باشند) ما را وادار می کند تا با توجه و میل به ضرب المثلهای کتاب مقدس بنگریم و ضمن بررسی آنها، زندگی قومی را کشف نماییم

کتاب امثال سلیمان

کتاب امثال سلیمان به صورت کنونی از مجموعه‌هایی با خصوصیات متفاوت تشکیل یافته که در دورانه‌های مختلف جمع‌آوری و تألیف گردیده است:

عنوان و مقدمه ۱: ۲-۷

اشعاری درباره حکمت

از باب اول آیه هشت تا باب نهم احتمالاً در سده پنجم پیش از میلاد نگارش یافته است. این مجموعه را به سبب شکل ادبی و عظمت و تأثیر نفوذشان می‌توان با خطابه‌های پیامبران مقایسه کرد که در مقاله دیگری از آموزه‌های آنها بحث خواهد شد (ر. ک ص ۸۵).

اولین مجموعه منسوب به سلیمان

آیه‌های ۱:۱۰ تا ۱۶:۲۲ دارای عنوان جداگانه‌ای در ۱:۱۰ می‌باشند. خشکی لحن ابیات این مجموعه در مقایسه با خطابه‌های قبلی، کاملاً به چشم می‌خورد و به آسانی می‌توان پذیرفت که این ابیات از سلیمان نبی است.

دو مجموعه از «سخنان حکیمان»

این دو مجموعه از ۱۷:۲۲ تا ۲۲:۲۴ و از ۲۳:۲۴ تا ۳۴:۲۴ می‌باشند. در این قسمت به عناوین فرعی توجه نمایید. در این مجموعه‌ها به جای ابیات دوبیتی اکثرأ اشعار چهارتایی (رباعی) و یا شش تایی (مسدس) آمده و هر کدام تشبیه و تصویری کوتاه ارائه می‌دهند (مثلاً ۲۳:۴-۵). مجموعه اول از کتاب «حکمت آمنوپه» الهام گرفته است. این کتاب یکی از کتاب‌های باستانی معروف مصری و متعلق به دوران بیست و دومین سلسله فراعنه مصر (۹۴۵-۷۲۵ پیش از میلاد)، معاصر با دوران پادشاهان اسرائیل و یهودا می‌باشد.

دومین مجموعه منسوب به سلیمان

این مجموعه توسط مردان حزقیای جمع‌آوری شده: از ۱:۲۵ تا باب ۲۹. این مجموعه به استثنای متون طولانی‌تر که در آن گنجانیده شده است: (۲:۲۵-۱۳، ۲۶-۲۴:۲۶،

۲۷:۲۳-۲۷) بمانند مجموعه اولی سلیمان می باشد و احتمالاً در همان تاریخ نگاشته شده است.

ضمایم

سخنان حکیمانی چون آکوربن یاقه (۱:۳۰-۱۴) و لموئیل (۱:۳۱-۹) که حکیمانی ناشناس و احتمالاً عرب بوده اند.

ضرب المثلها و داستان‌هایی از حیوانات

این مجموعه شامل ۳۰:۱۵-۳۳ می باشد و در نگارش آنها روش خاصی بکار رفته که فراگرفتن و به یاد سپردن آنها را تسهیل می نماید: مثل ده فرمان، هفت گناه اصلی و چهار فضیلت برتر و غیره همچنانکه امروزه از اصول پنجگانه همزیستی مسالمت آمیز و نظایر آن سخن می گوئیم.

در مدح زن شجاع و باغیرت

در این قسمت (۱۰:۳۱-۳۱) نیز روش دیگری بکار رفته تا حفظ کردن شعر آسان باشد. بدین معنی که ابیات به ترتیب با یکی از حروف الفبا آغاز شده و به سهولت می توان دانست کدام بیت فراموش شده است"



امثال ۲۱:۳۱

اسبان زین و برگ شده برای مانور یا نمایش نظامی. نقش برجسته قصر سرگون دوم در دورشاروکین، ۷۲۱-۷۰۵ ق.م. (موزه متروپولیتن، نیویورک)

در بازار ضرب المثلها

کتاب امثال سلیمان شامل مقدمه ای طولانی است (بابهای ۱ الی ۹). این پیشگفتار را بمانند بسیاری از پیشگفتارها بهتر است پس از خواندن کتاب بررسی کرد. اما خود کتاب را چگونه باید خواند؟

مجموعه ای از امثال و حکم هرگز چندان جذاب و مهیج نیست و بیشتر می توان گفت به دکان سمساری یا بازار شبیه است. در آنجا همه چیز پیدا می شود. اقلأ در دکان سمساری، وسایل طبقه بندی شده اند مثلاً ظروف آشپزخانه جداگانه قرار گرفته و انواع میخ و چفت و بست و غیره و فروشندگان سعی کرده اند اجناس خود را مرتب کرده و حداقل نظم و ترتیبی داده باشند تا مشتریان بتوانند اجناس مورد نیاز خود را بیابند. ولی در کتاب امثال سلیمان چنین چیزی وجود ندارد. ضرب المثلها بدون نظم و ترتیب یکی پس از دیگری آمده به طوری که حتی مثل بازار نیست بلکه انبار درهم و برهمی است که در آنجا اشیای مختلف را که ممکن است روزی به درد بخورند بدون نظم و ترتیب بر روی هم ریخته و انباشته اند.

تنوعی گسترده

آنچه در کتاب امثال سلیمان بیش از هر چیز جلب توجه می نماید تنوع و گوناگونی مطالب است. گاهی ضرب المثلها درباره مطالب عادی و پیش پا افتاده هستند مثلاً: «دست شخص زرنگ سلطنت خواهد نمود، اما مرد کاهل بندگی خواهد کرد» (۲۴:۱۲). «اگر عسل یافتی به قدر کفایت بخور، مبادا از آن پر شده قی کنی» (۱۶:۲۵). «هدیه شخص از برایش وسعت پیدا می کند و او را به حضور بزرگان می رساند» (۱۶:۱۸). بالعکس گاهی این ضرب المثلها نکات اخلاقی و الاتری در بردارند: «دولتمند و فقیر با هم ملاقات می کنند، آفریننده هر دوی ایشان خداوند است» (۲:۲۲). البته این حقیقت واضح است ولی حتی پس از اظهارات انجیل چه کسی از آن پند می گیرد؟ «حکمتی نیست و نه فطانتی، و نه مشورتی که به ضد خداوند بکار آید» (۳۰:۲۱).

کتاب تسلی با آهنگی مهیج و گیرا (اش ۱۳:۴۰) و رساله پولس رسول به رومیان (۳۳:۱۱-۳۴)، انعکاسی از همین ضرب المثل است.

اغلب ضرب المثلها بین دیدگاه مذهبی و زندگی روزانه قرار دارند. مثلاً: «هر که بر فقیر ترحم نماید به خداوند قرض می دهد و احسان او را به او رد خواهد نمود» (۱۷:۱۹).

آیا اندرز اخلاقی فایده ای دارد؟ شاید چنین باشد ولی چه کسی سخنان عیسی مسیح در مورد داوری نهایی را به کار می برد: «گرسنه بودم مرا طعام دادید» (مت ۲۵:۳۱-۴۶).

«هر که زوجه یابد چیز نیکو یافته است و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است» (۲۲:۱۸). این ضرب المثل که اشاره ای به روایت آفرینش دارد می تواند عنوان کتابی درباره معنویت ازدواج باشد.

اغلب ضرب المثلها همچنین اندرزهایی در بردارند که بدون اینکه مربوط به عرفان باشند قادرند زندگی اجتماعی را آسان سازند به شرط آنکه انسان برای آنها اهمیت قائل شود.

«پای خود را از زیاد رفتن به خانه همسایه ات بازدار، مبادا از تو سیر شده از تو نفرت نماید» (۱۷:۲۵).

«از تکبر جز نزاع چیزی پیدا نمی شود، اما با آنانی که پند می پذیرند حکمت است» (۱۰:۱۳). «سخنان پسندیده مثل شان عسل است، برای جان شیرین است و برای استخوانها شفا دهنده» (۲۴:۱۶).

حساسیتی هوشیارانه

تنوع بسیار ضرب المثلها گواه بر حساسیتی هوشیارانه بوده که به همه چیز توجه دارد:

حیوانات: به آیات ۱۸:۳۰-۱۹ و ۲۴-۳۱ مراجعه نمایید.

انسان ها: توانگران و بینوایان، اشخاص فروتن یا مغرور، پرحرف یا ساکت.

زنان: ضرب المثلهای کتاب مقدس بمانند ضرب المثلهای تمام کشورهای دنیا اغلب به زن بدبین هستند. زن همواره دلیل وسوسه مرد است و مخصوصاً به مردها درباره فاحشه ها هشدار داده شده است (۱-۱۴، ۷-۱:۲۷، ۲۳:۲۷-۲۸ و غیره)؛ برای مرد

بهتر است که همسرش را دوست بدارد (۵:۱۵-۱۹). البته همسر همواره بی عیب و خالی از نقص نیست (۱۱:۱۶-۲۲؛ ۴:۱۲)؛ چنین می نماید که اغلب زنان پرحرف و وراج هستند، در این صورت بلا است (۱۳:۱۹، ۱۵:۲۷). با وجود این در ضرب المثل گفته شده که همسر (واقعی) عطیه خدا است (۱۸:۲۲، ۱۴:۱۹) و حتی کتاب با توصیفی گیرا و جالب از همسر کامل پایان یافته است (۳۱:۱۰-۳۱).

کودکان: گفته شده که آنان را باید به خوبی تربیت کرد و برای این کار بر حسب روش های آن زمان، چوب و آموختن امثال و حکم توصیه می شوند که به این موضوع زیاد اشاره نشده است ولی در ضرب المثل ناگهان بیشتر از این گفته شده: «طفل نیز از افعالش شناخته می شود که آیا اعمالش پاک و راست است یا نه» (۱۱:۲۰).
دوستی و رفاقت جایگاه مهمی در زندگی انسانی دارد (۱۷:۱۷-۱۹، ۱۹:۱۸ و غیره).

ولی چگونه می توان از آنچه در باره **آدمی و تنهایی وی** گفته شده چشم پوشید؟ «دل شخص تلخی خویشتن را می داند و غریب در خوشی آن مشارکت ندارد» (۱۰:۱۴). «روح انسان بیماری او را متحمل می شود، اما روح شکسته را کیست که متحمل آن بشود» (۱۴:۱۸).

به همین سان می توان از فضایل یا معایب آدمیان گفت، از بی لیاقتی و بی دست و پایی در زندگی اجتماعی، از تنبلی، از کمبود محبت نسبت به یکدیگر. «همه راههای انسان در نظر خودش پاک است، اما خداوند روح ها را ثابت می سازد» (۲:۱۶). «کیست که تواند گوید دل خود را طاهر ساختم و از گناه خویش پاک شدم» (۹:۲۰). بالاخره بالاتر از این دنیای آدمیان، **خداوند و مشیت او** قرار دارد. «گوش شنوا و چشم بینا، خداوند هر دوی آنها را آفریده است» (۱۲:۲۰). «تدبیرهای دل از آن انسان است، اما تنطق زبان از جانب خداوند می باشد» (۱:۱۶).

در جستجوی حکمت

این حساسیت پیوسته بیدار و هوشیار از آن یک قوم است که سه نکته مشخص کننده جستجوی آن و چهارمین نکته مفهوم آن را توضیح می دهد:
نکته نخست: شادی کودکانه، بمانند کودکی که دنیای پیرامون خود را کشف می نماید،

همه چیز او را به شگفت آورده به نظرش جالب می آید. یا همچون شادی کسی که مجموعه و کلکسیون جمع آوری می کند بدون اینکه منظور خاصی داشته باشد.

نکته دوم: شور و هیجانی که در برابر راز زندگی آدمی وجود دارد: به چه سبب این همه رنج و غم در دل آدمی است؟ چرا آدمی به دست خود بدبختی خودش را بنا می کند؟ چرا بعضی افراد ثروتمند و بعضی فقیر هستند؟ به چه سبب افراد شریک موفق اند؟ و اما درباره زن واقعاً بخت آزمایی است.

نکته سوم: فروتنی عمیق و مذهبی: مسائل زیادی در تصور و درک آدمی نمی گنجد و جز با اعتماد و توکل به بیهوش کاری نمی توان انجام داد.

نکته چهارم: حکمت به عنوان ارزش والا و نهایی نمودار می گردد.

«تحصیل حکمت از زر خالص چه بسیار بهتر است، و تحصیل فهم از نقره برگزیده تر» (۱۶:۱۶).

بوسیله حکمت خانه بنا می شود... و انبارهای آن با متاع های گرانبها و دلپسند پر می گردند (۳:۲۴). حکمت فرزندان موجب سرور و شادی والدین می گردد (۱۵:۲۳) و بالاتر از همه، حکمت است که به سوی خداوند هدایت و رهبری می نماید (۱۹:۲۲) و راه زندگی می باشد:

«همچنین حکمت را برای جان خود بیاموز، اگر آن را بیابی آنگاه اجرت خواهد بود و امید تو منقطع نخواهد شد» (۱۴:۲۴).



امثال ۱۹:۳۱

زنی در حال نخ ریزی پشت میزی پر از مواد خوراکی نشسته و پشت سرش خدمتکاری با بادبزی در دست ایستاده است. نقش برجسته ای از شوش که تاریخ آن نامعلوم است (موزه لوور، پاریس)

به چه دلیل کتاب امثال سلیمان را دوست دارم

من کتاب امثال سلیمان و به طور کلی پنج کتابی که به نام کتابهای حکمت خوانده می شود (امثال سلیمان، ایوب، جامعه، بن سیراخ و حکمت) یا به طور کلی تر حکمای اسرائیل را دوست دارم. این کتابها را دوست دارم زیرا بر سر راهم مانعی قرار می دهند. اکنون ببینیم کوشش این حکیمان و دانشمندان به کجا کشیده شد و چگونه باید گنجینه آنها را ارزشیابی کرد؟ کلیه این مطالب مختلف و پراکنده درباره شراب، زن و پول و تمام این کوشش ذهنی (مرد خردمند بایستی فکر و اندیشه خود را پرورش دهد. «و وای بر احمق!») فقط برای این است که تصویری از آدم مست، چاپلوس، یاوه گو یا هرزه کار ترسیم شود؟

شاید آنچه حکیمان اسرائیل بیان و نفی کرده اند یعنی حماقت که دشمن شماره یک آنهاست و دروغ و هر آنچه باعث آزردن شدن حکیم گردد، متداول تر و مهم تر و خطرناک تر از آن است که معمولاً قابل تصور می باشد و شاید آنچه به آن می بالند یعنی خوشبختی روزانه (عیسی می گوید «برای هر روز زحمت و کوشش همان روز کافی است») و زمان تأمل و اندیشه کمیاب است (عیسی به کاتبان می گوید: «یاد بگیرید چگونه خودتان فکر و تعمق نمایید»).

خردمندان می گویند: موضوع مهمی است که آدمی روح و فکر خود را به امور خدا مشغول دارد ولی چگونه می تواند به امور بزرگ بپردازد اگر جرأت تمرین آن را در امور کوچک نداشته باشد مثلاً ناراحتی که از چکه کردن ناودان حاصل می شود یا عدم تعادل آدم مستی که همچون دکل کشتی در طوفان راه می رود. «مرد عاقل و حکیم چشم و گوش مرا می گشاید و نبایستی غفلت کرد که بعضی اوقات ممکن است قدرت و شناخت نوعی ناشنوایی و نابینایی ایجاد کنند».

می توان گفت که عیسی مرتبه حکمت را فراتر برده نه بدان معنی که «روشی» بهتر و آماده تر پیشنهاد کرده باشد بلکه به سبب اینکه حماقت فرمانروایان و قدرتمندان را آشکار و محکوم می کند و از رفتار بعضی از کاهنان متعجب شده به کاهن اعظم چنین می گوید: «اگر بد گفتم به بدی شهادت ده و اگر خوب برای چه مرا می زنی؟»

هر چیزی نیاز به توضیح دارد و ما همواره حق آن را داریم که توضیح بخواهیم. شهادت توضیح خواستن از آشنایی حکمت ناشی می‌شود. شهادت همانند حکمت معاصر کلیت زمانها و همه چیز است. اصولاً هر چیز معنی و مفهومی دارد و همه چیز بایستی «گفته شود» زیرا ما زاینده خدایی هستیم که شاعر است.

پارسایی را به خاطر دارم که از اینکه عیسی همه چیز را می‌دانست خوشحال بود (مگر او خدا نبود؟) و با این همه توانست به خوبی این موضوع را پنهان دارد. آیا از همان اول که بر روی زانوی مادرش طرز دعا کردن را فرا می‌گرفت دعای «ای پدر ما» را نمی‌دانست؟ آیا از پیش پاسخ پطرس را در جواب این سؤال که مردم درباره او چه می‌گویند نمی‌دانست؟ البته که همه چیز را از پیش می‌دانست! و فقط کافی است که آنها را تکرار کند. در اناجیل بر معجزات عیسی تکیه شده بنابراین او از آنچه پیش می‌آمد اطلاع نداشت، تعجب در آن است که از قبل نمی‌دانست و لغزش دفعته از آن به وجود می‌آمد. از جوانی عیسی فقط یک کلمه گفته شده که او در حکمت و دانایی رشد می‌یافت و تابع این قانون عمومی بود که هر که جستجو و اکتشاف می‌کند در واقع خود را می‌یابد و کشف می‌کند. بعدها عیسی در تمامی سخنانش چون انعکاس پاسخهایی که به سوالاتش داده می‌شود آشکار می‌کند که اقتدارش از کجا می‌آید: سربازان که برای دستگیری عیسی آمده بودند برای توضیح عدم موفقیت خود می‌گویند: «هرگز کسی بمانند او سخن نگفته است». عیسی مانند حکیمان پیشین که در زیر رواقها می‌نشستند، در حالی که بر روی چمن زاری با آرامش خاطر نشسته بود شروع به تعلیم دادن می‌کند و باکی نداشت از اینکه آموزش خود را با طرح سئوالاتی قطع نماید: «تو در این باره چه فکر می‌کنی؟ به نظر شما کدام یک پرارزش تر است؟ به نظر شما کدام یکی...؟» چنانکه گویی هنوز در آغاز آفرینش هستیم در آنجا که خدا خودش سؤال می‌کند و از آدم می‌خواهد تمام حیوانات را نامگذاری نماید، بدین وسیله ما را در عمل خود سهیم می‌سازد و از این رو ما نیز جواب می‌دهیم.

مردم شیفته شده‌اند... این حکمت از کجا سرچشمه گرفته؟ ضرورتی ندارد که تصور کنیم حکمت او از منابع مرموزی آمده اند زیرا وی با حکیمان کتاب مقدس معاشرت داشته و گفتارها و سخنانش در همان راستای تأمل و افکار و کاوش‌های آنان می‌بود تا از آنها فراتر رفته و حکمت خدا را بیان نماید.

نخستین ملاقات با حکمت

در نخستین بابهای کتاب امثال سلیمان نظریه ای درباره حکمت وارد کتاب مقدس شده که با خواندن نوشته های دیگر کتاب مقدس متوجه می شویم که این نظریه به تدریج گسترش و توسعه یافته است.

سبک ادبی

از نظر ادبی این بابها به سبک منظومه فلسفی می باشند که متفکران اولیه یونان و لاتین آن را به خوبی می شناختند. مثلاً پولس رسول در آتن از شاعر یونانی آراتوس، شعری می خواند (اع ۱۷:۲۸). این شیوه در اسلوب ادبیات کلاسیک اروپا معمول بوده ولی در فرانسه کمتر بکار رفته است. لافونتن شاعر مشهور فرانسوی آن را تجربه کرد ولی موفقیت چندانی به دست نیاورد اما با اشعار و داستان هایی که به سبک کلیله و دمنه درباره حیوانات نوشت شهرت یافت. نویسندگان دیگر فرانسوی چون آلفرد دووینی و ویکتور هوگو نیز چنین اشعاری سروده اند. بعضی دیگر این مطالب را به نثر درآوردند که از میان آنان روشفوکو و مونتینی و غیره را می توان نام برد.

بدیهی است در این نوشته های فلسفی چندان در پی قوت و غنای زبان نیستند ولی نبایستی تصور نمود که به سبب رعایت قافیه، منطق و استدلال از بین می رود. آنچه این اشعار در پی آن است استدلال یا نوعی حکمت عملی نیست که فقط برای ارضای روحیه انتقادی باشد بلکه می تواند اعمال ما را هدایت نماید. در این اشعار تفکر و تخیل، هیجان و طنز وجود داشته و یکدیگر را تعدیل می نمایند.

در کتاب مقدس

از اشعار کتاب مقدس نبایستی انتظار داشت که وجود ماوراء الطبیعی حکمت را توصیف نمایند. چندان اهمیتی ندارد که گاهی حکمت به صورت یک صفت خدایی قبل از آفرینش ظاهر شده باشد (امث ۳: ۱۹-۲۰) و گاهی بمانند آفریده ای که پیش از سایر مخلوقات بوجود آمده است (امث ۸: ۲۲).

این نکته کافی است که حکمت، مورد بیشترین مدح‌ها قرار گرفته و با زنی نیکوکار و زیبا (امث ۹:۱-۶) مقایسه شده است. بدین سان حکمت که به صورت شخصیتی مجسم شده با کلماتی مردم را خطاب می‌کند که گفتار پیامبران را به یاد می‌آورد (امث ۱:۲۰-۲۳، ۸:۱-۳۰). بالعکس حماقت به صورت زنی حيله گر مجسم گردیده که مردان نادان و احمق را به دام خود می‌کشاند (امث ۷ و ۹:۱۳-۱۸).

مهمتر از همه این است که حکمتی که از سوی خدا می‌آید ممکن است به آدمیان عطا شود و طرق بدشان را اصلاح نماید (امث ۳:۱۳-۲۰، ۸:۲۲-۳۱). حکمت «درخت زندگی» است (امث ۳:۱۸، ر.ک. پید ۲:۹، ۳:۲۲). هر که آن را بیابد بهشت گمشده را باز یافته است. الهیات مسیحی قدیم و قرون وسطی تا حدی بر این باور بود که عقل انسانی از حکمت خدا سهمی دارد.

نخستین آزمایش

ولی در نخستین بابهای کتاب امثال سلیمان بمانند بقیه بابهای آن معنی ابعاد اجتماعی و تاریخی زندگانی بشر وجود ندارد. این خوش بینی آرام بخش به آسانی قبول دارد که هر کسی بر طبق اعمال شخصی خویش پاداش می‌یابد یا کیفر می‌بیند. در نتیجه تفکر درباره حکمت موقتاً از هرگونه ملاحظاتی بر پیمان و عهد خدا با قوم و بر شریعت یهود جدا شده است.

در پایان کتاب، «سخنان آکوربن یا قه» که احتمالاً دیرتر نوشته شده ذکر شده و به عنوان تصحیح یا دعای انتظار گردآوری شده اند که عبارت از دعای فروتنانه شخصی است که خود را فاقد حکمت می‌شناسد و در انتظار سخنان خداوند و نیکویی او می‌باشد (امث ۳۰:۱-۹).

معنی کلمات را دریابیم

صلح و سلامتی

«سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شما می‌دهم، نه چنانکه جهان می‌دهد» (یو ۱۴:۲۷). بنابراین چندین نوع صلح و سلامتی وجود دارد؟

یکی آن که جنگ وجود نداشته باشد و برای این مفهوم نیازی به مثال نیست که معمولی و عادی‌ترین مفهوم صلح همین است.

ولی از نظر لغوی کلمه عبری «شالوم» معنی گسترده‌تری دارد و ریشه آن به معنی حالت چیزی است که دست نخورده، کامل، موزون و متناسب باشد. بنابراین در صلح زیستن به معنی سالم بودن است (پید ۴۳:۲۷)، همچنین با کسی آشنایی داشتن مثلاً در مزامیر آمده است: «مرد صلح و آرامش من^۱» (مز ۹:۴۱) یا اینکه در مشارکت با کسی بودن؛ بدین سان وقتی که «ذبیحۀ سلامتی = قربانی‌های صلح» تقدیم می‌شوند برای آن است که همبستگی و رابطه بین خدا و انسان نشان داده شود (لا و ۳:۱). بالاخره سلام معمول یهودی «شالوم» همان سلام معمولی ما است که به معنای آرزوی صلح و آرامش دوستانه می‌باشد.

در کتاب امثال سلیمان (۲۰:۱۲) انسان صلح‌جو (که شادی از آن او بود) در برابر کسی که پندار بد دارد (که تلخی از آن او بود) قرار گرفته است. در زبان کتاب مقدس «آدم دادگر» و «آدم صلح‌جو» برابر و مترادف هستند و به هر دوی آنان خوشبختی و شادکامی وعده داده شده است (مز ۳۷:۲۹ و ۳۷). در انجیل، وعده سعادت و نیک بختی صلح‌جویان در همین زمینه است: «خوشا به حال صلح‌کنندگان زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد» (مت ۵:۹).

صلح عطیه‌ای خدایی است. برای این «خدای صلح» است که جدعون مذبح برپا کرد (داور ۶:۲۴). خداست که به خادم خویش صلح عطا می‌کند (مز ۳۵:۲۷) و نیز به کسی که بر او توکل کند (مز ۲۹:۱۱). نه آن صلح موهوم و فریبنده کسانی که مکرراً می‌گویند: «سلامتی است، سلامتی است با آنکه سلامتی نیست» (ار ۶:۱۴)، بلکه صلح واقعی که پس از نابودشدن گناه بوجود می‌آید. این بدان معنی است که وعده استقرار صلح و آرامش کامل در آخر زمان تحقق می‌یابد هنگامی که «سرور سلامتی»، «صلح و سلامتی بی انتها» خواهد بخشید (اش ۹:۵-۶). اشعیای نبی، این سرور سلامتی را در خادم رنج‌دیده می‌بیند که با برعهده گرفتن گناهانمان به ما صلح و آرامش را عطا می‌کند (۵:۵۳).

سلام مسیح رستاخیز کرده به شاگردان همان سلامی گردید که ما در آیین نیایشی می‌گوییم: «سلام خداوند بر شما باد». عیسی گفت صلح و سلامتی واقعی آن صلحی است که وی توسط خون صلیبش به دست آورد که توسط آن همه انسانها با خدا آشتی نمودند (کول ۱:۲۰).

۱- در ترجمه فارسی کتاب مقدس این قسمت به صورت «دوست خالص من» ترجمه شده است.

حکمت

انجیل

عیسی با مثل سخن می گوید

در سرتاسر کتاب مقدس ضرب المثلها وجود دارد و گاهی یکی از عبارات کتاب مقدس به صورت ضرب المثل درآمده (پید ۳: ۱۹). گاهی یک نبی اصطلاح رایج زندگی روزانه را به صورت ضرب المثل درمی آورد تا منظور خود را بیان نماید (اش ۲۸: ۲۰) و گاهی پیامبری ضرب المثلی معمولی را آورده تا خلاف آن را نشان داده و وضعیت جدیدی را تشریح نماید (ار ۳۱: ۲۹؛ حزق ۱۸: ۲، ۳۷: ۱۱).

انجیل نیز حاوی ضرب المثلهایی است و حتی در اغلب قسمت های آن ضرب المثلهایی یافت می شود. گاهی عیسی بمانند پیامبران ضرب المثلی از زبان رایج زمان خود را برحسب مورد بکار برده یا اینکه توسط آن نظریه اش را بسط داده یا اینکه جمله ای را که دارای معنای کوتاه بینانه ای از حکمت است رد نموده و بدین ترتیب موقعیت را برای صحبت درباره حکمت خدا آماده می کند. گاهی نیز اندیشه های خود را به صورت ضرب المثل بیان کرده است.

در اینجا لازم دیدیم ضرب المثلهایی را که در انجیل آمده اند مشخص کنیم و چون تعداد آنها در انجیل متی زیاد است موارد برابر و مشابه آنها را در سایر اناجیل ذکر نکردیم. وانگهی مجموعه ای که ارائه می شود کامل نبوده و هر کس می تواند آنها را تکمیل نماید.

اکنون جالب است این ضرب المثلها را یکی پس از دیگری ملاحظه کنیم که هر یک چه نقشی در انجیل دارد. در این صورت بهتر می توانیم دریابیم چگونه ضرب المثلها در تأیید و تقویت افکار به کار رفته و به همه کس از کوچک و بزرگ و افراد ساده یا روشنفکر کمک می کنند تا تأمل کرده و ببانندیشند و به رازهای ملکوت خدا پی برند.

ضرب المثلهای انجیل

در اینجا ضرب المثلهایی را که در انجیل های چهارگانه نوشته شده اند ذکر می کنیم که بعضی از آنها در دوران عیسی بین مردم متداول بوده که با حرف (م) مشخص کرده ایم. بعضی دیگری را خود عیسی مسیح ابداع کرده و با حرف (ع) مشخص شده اند. و تعدادی

- نیز از سنت کتاب مقدس گرفته شده اند و با حرف (ک) مشخص گردیده اند:
- متی ۴:۴ انسان نه محض نان زیست می کند بلکه به هر کلمه ای که از دهان خدا صادر می گردد. (ک)
- ۱۵:۵ چراغ را نمی افروزند تا آن را زیر پیمانانه نهند. (م)
- ۳۹:۵ هر که به رخساره راست تو طپانچه (سیلی) زند دیگری را نیز به سوی او بگردان. (ع)
- ۳:۶ بلکه تو چون صدقه دهی دست چپ تو از آنچه دست راست می کند مطلع نشود. (ع)
- ۲۱:۶ هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود. (م)
- ۲۴:۶ هیچ کس دو آقا را خدمت نمی تواند کرد. (م)
- ۳۴:۶ بدی امروز برای امروز کافی است. (م)
- ۱:۷ حکم مکنید تا بر شما حکم نشود. (ع)
- ۵:۷ اول چوب را از چشم خود بیرون کن آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی. (ع)
- ۶:۷ مرواریدهای خود را پیش گرازان میندازید. (ع)
- ۸:۷ کسی که بطلبد دریافت کند.
- ۱۲:۷ آنچه خواهید که مردم به شما کنند شما نیز بدیشان همچنان کنید. (ع)
- ۲۲:۸ بگذار که مردگان مردگان خود را دفن کنند.
- ۱۲:۹ نه تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند.
- ۱۳:۹ رحمت می خواهم نه قربانی.
- ۱۷:۹ شراب نور را در مشک های کهنه نمی ریزند. (م)
- ۱۰:۱۰ مزدور مستحق خوراک خود است. (م)
- ۲۴:۱۰ شاگرد از معلم خود افضل نیست و نه غلام از آفایش برتر. (م)
- ۱۲:۱۱ ملکوت آسمان مجبور می شود و جباران آن را به زور می ربایند. (ع)
- ۱۷:۱۱ برای شما نی نواختیم رقص نکردید نوحه گری کردیم سینه نزدیدی. (م)
- ۳۰:۱۲ هر که با من نیست برخلاف من است. (م)
- ۳۳:۱۲ درخت از میوه اش شناخته می شود. (م)
- ۳۴:۱۲ زبان از زیادتی دل سخن می گوید. (م)
- ۶:۱۹ پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد (ع)
- ۲۴:۱۹ گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسان تر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا (ع)
- ۳۰:۱۹ لیکن بسا اولین که آخرین می گردند و آخرین اولین. (ک)

- ۱۴:۲۲ طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم. (ع)
- ۱۲:۲۳ هرکه خود را بلند کند پست گردد و هرکه خود را فروتن سازد سرفراز گردد. (ک)
- ۲۴:۲۳ پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید. (م)
- ۴۱:۲۶ روح راغب است لیکن جسم ناتوان.
- ۵۲:۲۶ هرکه شمشیر گیرد به شمشیر هلاک گردد. (ع)
- مرقس ۲۷:۲ سبت به جهت انسان مقرر شد نه انسان برای سبت. (ع)
- ۱۷:۱۲ آنچه از قیصر است به قیصر رد کنید و آنچه از خداست به خدا (ع)
- لوقا ۲۳:۴ ای طیب خود را شفا بده (م)
- ۲۴:۴ هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد. (م)
- ۷:۱۰ مزدور مستحق اجرت خود است (م)
- ۱۷:۱۱ هر مملکتی که برخلاف خود تقسیم شود منقسم گردد (م)
- ۱۰:۱۶ آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود (م)
- ۳۷:۱۷ در هرجایی که لاش باشد در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.
- ۴۰:۱۹ اگر اینها ساکت شوند هر آینه سنگ‌ها به صدا درآیند.
- ۳۴:۲۳ اگر این کارها را به چوب تر کردند به چوب خشک چه خواهد شد؟
- یوحنا ۸:۳ باد هرجا که می‌خواهد می‌وزد (ع)
- ۳۷:۴ یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند (م)
- ۷:۸ هرکه... گناه ندارد اول براو سنگ اندازد (ع)
- ۵۰:۱۱ مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردند.
- ۲۴:۱۲ اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نمیرد تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد (ع)
- ۲۵:۱۲ کسی که جان خود را دوست دارد آن را هلاک کند (ع)
- ۱۶:۱۳ غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود.
- ۲۲:۱۹ آنچه نوشتم، نوشتم (م)
- ۲۹:۲۰ خوشا به حال آنانی که ندیده ایمان آورند. (ع)

کتابی جنجال برانگیز

وقتی که فرد مسیحی نخستین بار کتاب جامعه را می‌خواند ناراحت شده و حتی لغزش می‌خورد. از خود می‌پرسد این فیلسوف که تلاش دارد ما را از اشتباه بیرون آورد و نامش جامعه است، این پیر بدبین که از همه چیز دلزده شده، در کتاب مقدس چه می‌کند؟ چه پیامی آورده که با الهام محبت خدا، خدای آفریننده همه نعمت‌ها، ارتباطی داشته باشد؟ جامعه نظیر فلاسفه کنونی ماست که همه چیز را هیچ و پوچ می‌انگارند.

در ۲۴:۲ طبق متن عبری می‌گوید: «خوشبختی آدمی فقط در خوردن و آشامیدن و لذت بردن از کار و مشغله است». شخص حکیم و شخص دیوانه سرنوشتی همانند یکدیگر دارند. گفته شده که خدا نقشه‌ای برای دنیا دارد ولی به هیچ وجه چنین چیزی معلوم نیست (۱۱:۳، ۱۷:۸). «انسان بر بهایم برتری ندارد چون که همه باطل هستند، همه به یک جا می‌روند...» (۱۹:۳-۲۰). چه کسی می‌داند ظلم و بیدادی که در این دنیا حاکم است جبران خواهد شد؟ البته گفته می‌شود که شریب هرگز به خوشبختی دست نمی‌یابد و عادل سعادت‌مند خواهد شد ولی عملاً عادلان پاداش بدکاران را می‌گیرند و بدکاران مزد عادلان را دریافت می‌کنند (۱۰:۸-۱۴). عشق و نفرت هر دو باعث یأس می‌شوند و انگهی وقتی که مرگ فرارسد از اینها و از همه گرفتاری‌هایی که دست‌وپاگیر آدمی است چه می‌ماند؟ «چون که در عالم اموات که به آن می‌روی نه کار و نه تدبیر و نه علم و نه حکمت است» (۱۰:۹) و در پایان «این مشقت سخت است که خدا به بنی آدم داده است» (۱۳:۱).

آیا این کتاب جنجال برانگیز نیست؟ یا بگوییم انعکاس جنجال موجود در دنیاست ولی نه جنجالی وحشتناک. ایوب که قربانی مصائب و بلاهای بسیاری است فریادهای وحشتناک برمی‌آورد. جامعه چهره قربانی را ندارد و مثل بقیه مردم عادی است که همراه اندوه و شادی‌های ناچیزشان زندگی می‌کند. این حکیم مملو از تلخی درونی مفهوم زندگی را نمی‌یابد. خیلی میل می‌داشت از چیزهای کم ارزش که به طعنه خوشبختی می‌نامد قانع می‌شد ولی نمی‌تواند. این در واقع نوعی حماقت است.

این جامعه پیر، همواره در درون ما مدام اظهار ناخوشنودی و غرغر می‌کند. ولی جامعه، موعظه عیسی را بر روی کوه نشنیده و انجیل یوحنا را رسول را نخوانده بود. آیا ما آنها را شنیده و درک کرده‌ایم؟

پس جامعه کیست؟

نویسنده کتاب کوچکی که در اینجا بررسی می‌کنیم شخصی به نام جامعه (به عبری قهلت) است (۱:۱-۱۲:۲، ۲۷:۷، ۱۲:۸-۱۰) بنابراین می‌توان تصور کرد واژه «جامعه» اسم خاص باشد. اما چنین به نظر می‌رسد که مؤلف اصلی این اسم را به عنوان نام مستعار انتخاب کرده است. این واژه در زبان عبری اسم عام است که معنی آن برای یهودی‌ای که عبری می‌دانست آسان است. خود نام نویسنده این کتاب کوچک که از بقیه کتابها متفاوت است، راهنمای خوبی برای درک کتاب می‌باشد.

کلمه قهلت شکل دیگری از کلمه «قهال» به معنی شورای ملی و مذهبی اسرائیل است که به دستور کاهنان تشکیل می‌شد و حرف «ت» در آخر آن از لحاظ دستوری مؤنث است و شاید دیرتر به آن افزوده شده باشد. بایستی لغت ساده «قهال» را که دارای معنی مذهبی قوی خاص بود از کلمه «قهلت» جدا نمود چرا که «قهلت» به هر شورایی گفته می‌شده است. (نویسنده و نیز خود کتاب در زبان فارسی با واژه جامعه ترجمه شده‌اند.) بنابراین کتاب جامعه همچون اثر گروه یا مجمع ارائه شده و چون مکرراً سخن از نوشیدن شراب است می‌توان گفت ضیافت یا کنگره است. در دوران‌های کهن فقط برای خوردن یا آشامیدن به دور هم جمع نمی‌شدند بلکه برای گفتگو و تبادل نظر اجتماع می‌کردند چنانکه گفته شده است: «شکم که سیر شد می‌توان حرف راست زد».

در این مجالس طبعاً یک میزبان، یک رئیس تشریفات یا یک سرپرست وجود داشته (ر.ک. یو ۲:۸) و مرتباً گفتگو و مذاکره را شروع و گاه‌گاهی مطالب گفته شده را جمع‌بندی می‌کرد. ساکنین قدیمی سرزمین‌های سواحل مدیترانه این شخص را گاهی «پادشاه بزم» می‌نامیدند و این به جا و مناسب بود زیرا ضیافت و مهمانی عملی شاهانه به شمار می‌رفت (ر.ک. سمو ۲۵:۳۶). ولی البته تاجی که از برگ‌های درختان درست شده بود بر روی سر حکیم‌چندان سنگین نبود و برای ایفای نقش سلیمان پادشاه اورشلیم احتیاج به سخنور زبردستی همچون او بود.

در ترجمه یونانی کتاب مقدس واژه قهلت به «اکلیزاستس» (Ecclesiastes) برگردانده شده که به معنی کسی است که در مجمعی سخنرانی کند. این کلمه در زبان یونانی رایج

کاملاً قابل قبول و مناسب می نمود ولی از طرز نوشتن آن به زبان لاتین (Ecclesiaste) بیشتر اینطور برداشت می شد که منظور ایراد سخنانی در کلیساست. در صورتی که خلاف ای ن امر بیشتر احتمال دارد زیرا کتاب جامعه کتاب مردم عامی است که از دور کاهنان و پیامبران رازیر نظر دارند و نیز خوب درک نمی کنند و غرغر می کنند. بدین سان مشاهده می شود که در کتاب مقدس گاهی رشته سخن به عام داده شده تا به مسؤلین خود درسهایی بدهند.

پنج دور نوشیدن شراب قرمز

پنج مرد که در تمام روز راه پیموده بودند در غروب آفتاب توقف کردند، سپس خیمه زده آتش مختصری برافروخته و گرداگرد آن نشستند و هر کدام از توشه دان خود نانی درآورده و با قمقمه ای از شراب در برابر خود نهادند. آنگاه هر یک به نوبت یک جرعه شراب نوشیده و شروع به نالیدن از این سفر عجیب و حیرت آور کردند، سپس همگی شراب سرکشیده و هم آواز گفتند: «بہتر است شراب بنوشیم». گفتگوی آنان چند بار از سر گرفته شد و هر بار مسافران با تأمل در جستجوی درک حکمت بودند.

دور اول

ناخوشنودی و شکایت سربازان شایسته شنیده می شود (۱:۴-۱۱) و سپس داستان سرداران بزرگ که مورد علاقه عام و تفریح مردم بینوا بوده اند (۱:۱۲-۲:۲۳). چه فایده ای دارد که آدم پادشاه باشد؟ هیچ! زیرا پادشاه نیز مثل دیگران به گور می رود! بہتر است شراب نوشید مخصوصاً اگر کار و مشغله ای دارید که شما را خوشایند است، فقط به خاطر داشته باشید که همه چیز از سوی خدای جاودانی می آید (۲:۲۴-۲۵).

دور دوم

هرگونه واقعه ای و حتی خلاف آن نیز اتفاق می افتد و آدم چیزی از این اوضاع سر در نمی آورد (۳:۱-۱۱). پس بہتر است شراب نوشید که عطیہ الهی است (۳:۱۲-۱۴).

خدا ترتیبی داده تا او را گرامی بداریم و حتی از او بترسیم. ولی در این دنیا عدالتی وجود ندارد، آیا غیر از این دنیا چیز دیگری هم هست؟ (۳:۱۵-۲۱)
 پس انسان بیاموزد که شادی خود را در آنچه انجام می دهد بیابد نه در آنچه در تملک دارد یا در آنچه بر او فرا می رسد (۳:۲۲). وقتی اوضاع خیلی بد باشد عشق و دوستی باقی می ماند (۴:۱-۱۲).
 لحظه ای می گذرد و مسافران خسته چرت می زنند. شعله آتش فرونشسته و اثر شراب دل ها را تسکین داده. یکی از همراهان مشتی خار و خاشاک بر آتش می ریزد و بحث از نو آغاز می شود.

دور سوم

و اما درباره پادشاهان؟ می توان گفت جوان باهوش خیلی بهتر از پادشاه پیر و خرفت است! ضمناً ممکن است این خیلی خطرناک تر باشد (۴:۱۳-۱۶). در صورتی که خداوند جدی است و بایستی او را گرامی داشت (۵:۱-۷).
 و چون اوضاع مرتباً رو به وخامت می رود سعادت در آن است که بخوریم و بنوشیم و شادمانی را در انجام کار به دست آوریم و این عطیه الهی است (۵:۱۷-۱۹).
 ثروت، خانواده، حکمت ... چه بگوییم! (۶:۱-۱۲).
 - البته حکمت بهتر است ولی نه آن حکمتی که سوالات مشکل و لاینحلی مطرح می سازد (۷:۱۰) بلکه آن حکمتی که بتواند لااقل به همان اندازه پول و ثروت موفقیت به دست آورد (۷:۱۱-۱۲). البته حکمت و دانش بیش از اندازه لازم نیست ولی نباید پنداشت که با بدجنسی و حماقت می توان موفق تر شد (۷:۱۳-۱۷).

همه این مسائل بسی دشوارند و این گرفتاری ها و دشواری ها از سوی خدا نمی آیند بلکه از جانب آدمیان است (۷:۱۸-۲۹) اما انسان عاقل می تواند بسیاری از مسائل را حل کند زیرا با خوش طبعی و قدرت به آن می نگرد (۸:۱).
 باری سخن بسیار و به انواع گوناگون گفته شده، بایستی از نو نیرو گرفت. وقت را بانواختن نی لبک همراه با دست زدن می توان گذراند. نوای نی با تنوع و زیر و بم تکرار می شود و این تغییر آهنگ با اوزان مداوم که گاه گاه قطع می شوند سیر افکار را تسهیل و تصفیه می نماید.

دور چهارم

همسفر چهارم قمقمه خود را بلند کرده و می‌گوید: «زنده باد پادشاه!» زیرا وقتی که پادشاهی هست باید از او اطاعت کرد (۲:۸). آیا درحقیقت منظور خداست؟ ظاهراً چنین می‌نماید: «کسی که از فرمان‌های او پیروی می‌کند روی بدبختی و بینوایی نخواهد دید و حکیم به خوبی از گذشت زمان و فرارسیدن داوری آگاه است.» ولی به راستی این داوری را نمی‌بینیم زیرا به عادلان همان چیزی که سزاوار بی‌دینان است می‌رسد و بالعکس. بنابراین بهتر است شراب بنوشیم! (۸:۱۵).

دور پنجم

بالاخره انسان از این وضع سر در نمی‌آورد! و آدمی هرگز به آنچه جستجو می‌کند نمی‌رسد (۸:۱۶-۱۷). همه چیز در دست خداست که بر ما افضل است (۹:۱). همه مردم، از نیک و بد، در برابر مرگ مساوی خواهند بود و همین نکته مصیبت بزرگی است که همگان یک سرنوشت داشته باشند (۹:۲-۶). ولی هر چقدر نارضایتی و دلسردی از جهان بالا می‌گیرد واکنش شدیدتر و کامل‌تر می‌شود: «به خوشی و خوشدلی بخور و بنوش! همسرت را دوست بدار! همین چیزها سهمی است که خدا در زندگی کوتاه به تو داده است. اگر می‌توانی کاری بکنی هم اکنون در آن کار نیروی خودت را بکارانداز زیرا فردا دیگر خیلی دیر خواهد بود» (۹:۷-۱۰).

با این همه در بی‌نظمی عمومی عناصر، از هر جهت حکمت بهتر موفق می‌شود (۹:۱۱-۱۸). «اگر آهن کند باشد و دَمَش را تیز نکنند باید قوت زیاد بکار آورد» و این امر مانع خوشی و شادمانی نیست (۱۰:۱۰).

نتیجه

بنابراین انسان عاقل چگونه رفتار می‌کند؟ زبان خود را نگه می‌دارد (۱۰:۲۰)، سعی می‌کند دوستان بسیاری داشته باشد و با داشتن دوستان بسیار شاید به هنگام بدبختی یکی از آنان وفادار بماند، زیرا آنچه باید برسد فرا خواهد رسید (۱۱:۱-۳). او می‌داند چطور با مخاطرات مواجه شود و انتظار ندارد که همه چیز را بداند تا

مبادرت به عمل کند (۱۱:۴-۶). تا وقت باقی است کوشش می کند از سعادت و خوشبختی بهره مند شود ولی همواره عقل و خردمندی را فراموش نمی کند و نه خدایی را که آفریدگار و داور اوست (۱۱:۷-۱۲:۲).

مرگ شاید با آرامش فرارسد و بتوان در این باره به ملایمت سخن گفت. بالاخره خاک به خاک بازمی گردد (ر.ک. پید ۳:۱۹) علی رغم هر آنچه تاکنون آدمی در حال بدخلقی از آن گفته معهدا روح به سوی خدا بازمی گردد که آفریننده آن است (۱۲:۷، ر.ک ۳:۲۰-۲۱). آدمی فقط یک نفس و هیچ است «و همه چیز بطالت است» (۱۲:۸).

اکنون زمان خواب فرارسیده و فردا بایستی زود به راه بیافتیم.

خاتمه

همسفر ششمی چیزی نگفت و این سخنان را در حافظه خود بماند نوار ضبط صوت به عنوان اثر و افکار گروه ارائه نمود (۱۲:۹-۱۲) و چنین نتیجه گرفت: «همه چیز شنیده شد: از خدا بترس و فرمان های او را بکار بند زیرا تمامی انسان همین است». خدا را گرامی بدار و مثل انسان زندگی خواهی کرد: این همان داوری است که این همه درباره اش سخن گفته اند و نتایج آن دیده نمی شوند.



جامعه باب ۲

پادشاه کیلامووا که خدمتکاری او را همراهی می کند. نقش برجسته روی یکی از درهای قلعه سمال (Samal) حوالی زنجیرلی در شمال سوریه. حدود ۸۵۰ ق. م. (موزه برلین)

فیلسوفی مایوس

یکی از بزرگترین داستان نویسان سوئدی که در سال ۱۹۵۲ میلادی خودکشی کرد چنین نوشته بود:

«من ایمان ندارم و بدین سبب هرگز خوشبخت نخواهم شد زیرا مرد سعادت‌مند نبایستی بترسد از اینکه زندگی او آوارگی و بی معنی به سوی مرگ حتمی باشد». نویسنده مشهور دیگری از کشور فرانسه به نام ورکور در کتابی باعنوان «حیوانات تغییر یافته» چنین نوشته بود:

«ای دوست! این که آسمان خالی است، حقیقت دارد. ولی با دانستن این نکته نمی توان به این واقعیت عادت کرد و قبول داشت که اعمال ما بدون معنی باشند... نیکوکاران و بدکاران برحسب اتفاق حامل نیکی یا مصیبت و بلا باشند... خدا همواره و همواره ساکت است».

سخنان بالا به خوبی روحیه نسل بعد از جنگ جهانی دوم را نشان می دهد، به بهانه اینکه نگاهی روشن بینانه تر از وضع بشری داشته باشند باوجودی که این فرضیه تاحدی قابل تصدیق و دفاع نبود ولی به شدت هرآنچه را به غلط تسلی دهنده بود و تمام عادات مرسوم و دروغ را نفی می کرد. در این سخنان سعی بر آن بود که وجود انسان را فاجعه ای بی معنی و باطل نمایان سازند. مثلاً بی ثباتی انسان، عجز و ناتوانی نهایی عقل، حضور مرگ در مرکز زندگی، انزوای غیرقابل امتناع انسان حتی در دل توده مردم و تهدید پنهانی که در هر یک از اعمال ما وجود دارد که به گونه ای به سوی عامل آن بر می گردد و کشف ناگهانی و عریانی بیابان... با این گونه استدلال ها به این باور رسیده بودیم که خود را تاحدی در دوره اضطراب، دلواپسی و نومیدی بدانیم حتی احساس می کردیم که این بدبینی تام بر دوران و زمان ما تأثیر کرده است.

اگر «جامعه» می توانست در سال های ۱۹۵۰ به بعد گشتی بر روی سیاره ما بزند احتمالاً با لبخندی طنزآمیز آنچه را خودش نوشته بود به ما یادآوری می کرد:

«آیا چیزی هست که درباره اش گفته شود
بین این تازه است».

در ده‌هایی که قبل از ما بود آن چیز قدیم بود.

ذکری از پیشینیان نیست

و از آیندگان نیز که خواهند آمد...» (۱۰:۱-۱۱).

در حقیقت چیزی بیشتر از آنچه خود «جامعه» در بیش از دو هزار سال پیش تکرار می‌کرد نمی‌گوییم.

تردید ذهنی

آنچه امروزه موجب شگفتی خواننده کتاب جامعه می‌شود نوآوری و تازگی آن است. معهداً این نوآوری کمتر از سؤال اصلی آن یعنی: آیا وجود انسان سرگردانی و آوارگی پوچ و بیهوده‌ای است یا اینکه معنی و مفهومی دارد؟ به چشم می‌خورد (این سؤال احتمالاً به اندازه عمر بشر قدیمی است چنانکه افسانه‌ها و اساطیر کهن گواه بر آن است). به سبب نحوه مطرح نمودن مسئله می‌توان گفت که کتاب جامعه پیشاهنگ و پیش قدم است. جامعه به مانند دکارت دانشمند فرانسوی قرن هفدهم میلادی به هیچ وجه پاسخ‌های آماده و مهیا را نمی‌پذیرفت و در هر سنتی هر چقدر قدیمی و محترم، شکی اسلوب‌گونه می‌کرد. بدین سبب هیچ نکته‌ای را پیشنهاد نمی‌کرد مگر آنکه قبلاً آن را بررسی و تجربه کرده باشد. بنابراین «دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزی که زیر آسمان کرده می‌شود با حکمت تفحص و تجسس نمایم» (۱۳:۱) و حتی بیش از این به خود گفت: «الآن بیا تا تو را با عیش و عشرت بیازمایم پس سعادت‌مندی را ملاحظه نما» (۱:۲).

آیا زندگی معنی و مفهومی دارد؟

جامعه می‌خواست زندگی خود را برای تحقق و جستجوی معنی زندگی بشر صرف نماید و کتاب کوچک جامعه نتیجه تحقیقات اوست که تماماً منفی است و تمام پاسخ‌های گذشته توهم آمیز و واهی به نظر رسیده مثلاً درست نیست که انسان مرکز دنیاست و آفرینش جهان به خاطر اوست، همچنین حقیقت ندارد که جامعه، ترتیب منطقی و عادلانه ارائه می‌دهد و چنین نیست که سرنوشت «نیکوکاران» بهتر از «بدکاران» باشد. بلکه دنیا بازار آشفته‌ای است که در آن انسان بر انسان تسلط دارد (۹:۸). «اینک اشک‌های مظلومان و برای ایشان تسلی دهنده‌ای نبود» (۱:۴). حقیقت ندارد که تاریخ معنی و

مفهومی دارد. حتی انقلابی که با موفقیت انجام شد و به وعده خود وفا کرد باطل و بیهوده است و آینده ای نخواهد داشت (۱۳:۴-۱۶). به هر انقلابی خیانت خواهد شد و آنگاه جامعه بدون تغییر باقی می ماند. «زیرا کیست که بتواند آنچه را او کج ساخته است راست نماید؟» (۱۳:۷). در این صورت دین نیز نوعی فریب کاری است. خواب و خیال است که گمان کنیم خدا آدمیان را از همه دشواری ها و اندوه و دل‌تنگی ها نجات خواهد داد (۶:۵) و غیره.

اعتراف به شکست

خلاصه از دید یک تماشاگر روشن بین هر پاسخ سنتی و معمولی غلط بوده و هیچ گونه مبنایی ندارد. با این همه «نمی توان قبول کرد که اعمال ما بدون معنا باشند». جامعه می خواست برای این مسئله پاسخی رضایت بخش بدهد و چنین پاسخی را نیافته. پس کتاب او اعتراف به شکست است. «همان طور که تو نمی دانی از چه راهی روح و نفس به سوی نطفه در شکم زن باردار می رسد به همان گونه عمل خدا را که همه چیز را آفریده است نمی توانی درک کنی» (ر.ک. ۱۱:۳، ۱۷:۸). جامعه وجود خدا را نفی نکرده در عین حال انکار نمی کند که عمل خدا ممکن است مفهومی داشته باشد. ولی نکته در این است که این مفهوم آشکار نیست و حتی «حکیم» آن را در نمی یابد. بنابراین چنین می نماید که این قضیه کاملاً ارادی و اختیاری است و بس. اکنون اگر به جای کلمه «خدا» تقدیر یا سرنوشت را بگذاریم تغییری حاصل نمی شود. مرگ نه تنها مطلقاً تمام پیش بینی و طرح های آدمی را بی معنی می سازد بلکه بر سرنوشت بشریت مهر بیهودگی و بطالت می زند. و آدمیان به هر طرزى که زیسته باشند و هر سرنوشتی داشته باشند آخرت واحدی در انتظار همگی آنان است (۱۶:۲، ۱۹:۳، ۱۰:۹-۳) و یاد آنان به زودی محو و زائل خواهد شد: «عمر چند صباحی بیش نیست».

پس حکمت کجاست؟

بنابراین همه چیز «باطل و بر باد می رود». آیا لااقل حکمت باقی نمی ماند؟ آیا همین امر موجب رضایت و خوشنودی مرد حکیم نیست که خود را حکیم می داند؟ گاهی جامعه این نکته را اظهار کرده ولی خود حکمت نیز بطالت است. «حکمت» از دسترس

ما خارج است (۲۳:۷-۲۴). جامعه از تلاشها و شب زنده داری های خود بهره ای نبرده و فقط رنج و سرکشی را آموخت:

«زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هر که علم را بیفزاید حزن را می افزاید» (۱۸:۱).

آیا این رنج کمتر از آنچه جامعه تصور می کرد پوچ و بیهوده نمی بود؟ اگر امروزه علی رغم طرز فکر گزنده اش، نسبت به او نوعی احساس همدردی داریم به دلیل آن است که برای ضعفا و مظلومین و کسانی که قربانی سرنوشت شده اند، رقت قلب نشان داده است.



کتاب مقدس و
مراسم عبادت

گفتگو با جامعه

اخیراً مختصری از مطالب کتاب جامعه سلیمان را کلیسای لاتین برای قرائت در آیین کلام خدا در نماز و مراسم پرستشی منظور کرده است. پیش از شورای اسقفان واتیکان دوم به هیچ وجه مطلبی از این کتاب در مراسم نماز خوانده نمی شد و پس از انتشار کتاب های جدید قرائت، در مراسم چند قسمت از کتاب کوچک جامعه خوانده می شوند.

به طوری که مشاهده می شود اجازه داده شد که فقط یک بار در هر سه سال (هیجدهمین یکشنبه سال سوم) قسمتی از آن خوانده شود که همه چیز باطل و بیهوده است ولی بلافاصله به دنبال این قسمت یک مزمور خوانده می شود که ما را دعوت به شادی و سرور و ستایش می کند و سپس یک متن از پولس خوانده می شود که اندرز می دهد نگاه خود را به سوی خداوند رستاخیز کرده بیاندازید. ظاهراً علت انتخاب این قسمت از کتاب جامعه متنی از انجیل است که بعداً خوانده می شود (داستان تمثیلی مردی که تازه توانگر شده و انبارهای وسیعی بنا کرده). انتخاب مناسب و به جایی است که از اهمیت سخنان قهلت می کاهد و فقط یک یکشنبه در سه سال خوانده می شود.

در کتاب قرائت هفتگی سه قسمت از جامعه سلیمان منظور گردیده است (در بیست و پنجمین هفته سال های زوج در روزهای پنج شنبه، جمعه و شنبه خوانده می شوند) این بار قهلت پاره ای از افکار و نظریات خود را با ثبات و قدرت اعلام می کند ولی آیه های مزمور به دنبال این متون خوانده می شوند که با کمال مهارت انتخاب شده اند بدین معنی که نظریات قهلت را در مورد گذشت زمان (۱:۲-۱۱)، کوشش ظاهراً بی ثمر (۳:۱-۱۱) و مرگ (۹:۱۱-۸:۱۲) با خواندن دعا و با فریادی شادمانه از امید و اعلام اعتماد به خداوند پاسخ می دهند (مز ۹۰ و ۱۴۴). بدین سان وارد مکالمه ایمان دار با خدا می شویم که به گفتگو، گاهی تنها به تأمل و اندیشه پرداخته و گاهی به سوی خدا روی می آورد.

این مقابله دو متن از عهدعتیق به ما کمک می کند که نه تنها نقش کتاب جامعه را دریابیم بلکه همچنین پیام کتاب مقدس را به تمامی درک کنیم چنان که گویی آهنگ و سرودی است که با نواهای مختلف سراییده می شود که سئوالات جسورانه شخص مضطرب یا شک و تردید در آن جای خود را دارد.

بطالت

کتاب جامعه با این کلمات آغاز می‌شود: «باطل اباطیل! همه چیز باطل است». این اصطلاح جامعه شهرت یافته و به خوبی نمایانگر محتوا و آهنگ سخنان نویسنده این کتاب است. اکنون ببینیم منظور از واژه بطالت چیست؟

در زبان دانشمندان علم اخلاق بطالت عیبی است که به خودستایی و اغراق در کیفیت بی بها فخر می‌کند. شخص خودپسند که از هرگونه ارزش واقعی تهی است بساط بطالت و بیهودگی خود را پهن می‌کند.

ولی کلمه عبری آن «هیل» است و به طور صحیح تر می‌توان آن را «بخار، کف و حتی حباب صابون» ترجمه کرد یعنی چیز سست و بی ثبات که تنها حقیقت ظاهری دارد و به یک باد یا فوت از بین می‌رود. بنابراین چیزی فریب دهنده است و در کتاب ما اکثراً به بطالت ترجمه شده: «همه آنها بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است» (۱:۱۴، ۲:۱۱۱...)

در خرابه های شهر پالمیر (تدمر) که بین شهر دمشق و رودخانه فرات قرار دارد بر روی سنگ قبرها کلمات زیر حجاری شده اند: «این زندگی چیست که بدین زودی می‌گذرد؟»

کلمه عبری «هیل» چهل بار در این کتاب بکاررفته و گاهی در مزامیر نیز آمده و آن را به معانی مختلفی ترجمه کرده اند. این کلمه، در مزامیر گاهی نیستی بت‌ها را افشا می‌کند (مز ۳۱:۶) و گاهی جنبه زودگذر زندگی ما را توصیف می‌کند (مز ۳۹:۶)، گاهی سستی و بی ثباتی انسان را به مانند نسیمی که می‌گذرد (مز ۹۶:۹، ۱۴۴:۴). در کتاب ایوب سخنرانی توخالی را توصیف می‌کند که هیچ گونه ارتباطی با واقعیت ندارد (ایوب ۲۱:۳۴، ۲۷:۱۲).

در متن یونانی کتاب مقدس واژه رایجی که برای ترجمه کلمه عبری «هیل» بکار رفته تا فریب دادن ارادی در کنار بطالت خواب و خیال وسعت می‌یابد (بنسی ۳۴:۵)، بطالت بتها (مز ۱۱۹:۳۷) و بطالت دروغگویان نیز بکار برده شده است (مز ۲۶:۴، ۱۴۴:۸).

در عهد جدید نیز بی ثباتی و دروغ شناخته شده و با واژه های مختلفی آن را توصیف کرده اند مثلاً سخنان باطل (افس ۵:۶)، طرح های نافرجام (اع ۴:۲۵)، افکار باطل (۱-قرن ۳:۲۰)، بت های فریب دهنده «باطیل» (اع ۱۵:۱۴) ولی همه این کلمه ها در ترجمه لاتین با لغت «بطالت» ترجمه شده اند که شامل همه جوانب معنایی حباب صابون می باشد.

حکمت

انجیل

آیا عیسی مخالف ازدواج بود؟

در انجیل متی آمده: «زیرا که خصی‌ها می‌باشند که از شکم مادر چنین متولد شدند و خصی‌ها هستند که از مردم خصی شده‌اند و خصی‌ها می‌باشند که به جهت ملکوت خدا خود را خصی نموده‌اند، آنکه توانایی قبول دارد بپذیرد» (مت ۱۹:۱۲). سخنان مذکور، گفتار شگفت‌انگیز خداوند است که ما را مبهوت و حیرت‌زده می‌سازد و مسلماً نبایستی آن را تحت الفظی درک نمود چنانچه بعضی از اعضای فرقه‌های منحرف در زمانهای گذشته انجام داده‌اند. ضمناً نبایستی از ارزش و اهمیت آن نیز کاست.

آیا این گفتار به معنای محکوم نمودن ازدواج است؟ چندی پیش یکی از خبرنگاران فرانسوی در برنامه تلوزیونی چنین اظهاراتی کرده بود و سپس در کتابی به نام «عیسی» این جمله عیسی در انجیل متی را با آنچه در انجیل لوقا ذکر شده مقایسه کرده است. «اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران حتی جان خود را نیز دشمن ندارد شاگرد من نمی‌تواند بود» (لو ۱۴:۲۶).

این خبرنگار فرانسوی در مقایسه این دو متن انجیل این طور نتیجه‌گیری نموده بود: «عیسی به شاگردان خود شدیداً توصیه نمود عشقی را که مبنای آن غریزه حیوانی است از خود برانند. عیسی، ورای وضع کنونی بشر، آینده‌وی را می‌بیند، آینده‌ای که در آن انسان عقیده محض یا تقریباً چنین چیزی خواهد بود». این خبرنگار می‌پندارد که در پایان تکامل بشریت بر این کره خاکی، روابط جنسی ملغی خواهد شد همانطور که عیسی این نکته را پیش بینی و خواسته بود.

چنین روی خواهد داد وقتی کسی رساله‌ای بنویسد و برای اثبات آن به دنبال متونی بگردد بدون اینکه بخواهد متون مخالف فرضیه اش را نیز مد نظر قرار دهد. زیرا باز این خود عیسی است که ضمن تأیید، این سخنان پیدایش (۴:۲) مبنی بر غیر قابل فسخ بودن پیوند بین مرد و زن را یادآوری می‌کند: «بنابراین بعد از آن دو نیستند بلکه یک تن هستند پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد» (مت ۱۹:۶). همچنین عیسی اولین معجزه خود را در جشن عروسی قانا و به خاطر عروس و داماد جوان انجام داد (یو ۲:۱-۱۱).

قبلاً (فصل چهارم، ص ۷۲) درباره کلمه «نفرت» که در آیه ۱۴:۲۶ انجیل لوقا بکار رفته، توضیح دادیم و گفتیم که عیسی این کلمه بسیار قوی را برای بیان وارستگی کسانی به کار برد که می‌خواهند او را پیروی کنند زیرا می‌بایستی از عزیزانشان جدا شده و میان محبتی که به نزدیکانشان دارند و محبتی که او از آنان انتظار دارد، تعارض خواهد

بود. لوقا (که انجیل نگار رحمت نام یافته) عمداً اصطلاحات و عبارات قوی و تندی برای بیان وارستگی بکار برده در صورتی که متی در قسمت مشابهی از انجیل خود (۱۰:۳۷-۳۹) همین نکته را با روش ملایم تری بیان کرده: «هرکه پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد لایق من نباشد و هرکه پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد لایق من نباشد. و هرکه صلیب خود را برنداشته از عقب من نیاید لایق من نباشد. هرکه جان خود را دریابد آن را هلاک سازد و هرکه جان خود را به خاطر من هلاک کرد آن را خواهد دریافت». معنی هر دوی آنها یکی است اگر محبتی که به خود و به کسان خود دارید (و در جای دیگر به مال و پول) از محبتی که به من دارید بیشتر باشد نمی توانید شاگردان من باشید. بنابراین خواسته او کاملاً روشن است، دل کردن از خود به هر صورتی که باشد، آنچه محکوم شده خودپرستی و خودخواهی منحصر به فرد است و نه در واقع عشق و محبت!

با این دید روشن بینانه، معنی واقعی سخنان عیسی درباره «خصی ها» پدیدار شده و درک می کنیم که معنای آن محکومیت ازدواج نیست بلکه دعوت از عده ای است که این وارستگی را به نهایت خود یعنی تا حد مجرد اختیاری برسانند («آنکه توانایی قبول دارد بپذیرد!») و این «به خاطر ملکوت آسمانها» است. این نکته آخری کاملاً از نظر خبرنگار مذکور پوشیده مانده در حالی که نکته کلیدی موضوع می باشد، این بیان نسبت به کسانی خطاب شده که می خواهند تمامیت وجود خود را در راه اعلام ملکوت خداوند به مردم صرف نمایند و ابداً ارتباطی با کاملیت انسانی ندارد، که خبرنگار تصور نموده در آینده به تدریج حس غریزی جنسی از بین خواهد رفت.

مسیحیان اولیه که به تعلیمات عیسی وفادار بودند زندگی زناشویی را پست و حقیر نمی شمردند و به طوری که از مضمون نامه های پولس برمی آید مسلماً اکثریت جامعه مسیحی از کسانی تشکیل شده بود که بیشتر متأهل بودند، چنانکه پولس قدیس به آنان اندرزهای حکیمانه داده (افس ۲۱:۵-۳۳؛ کول ۳:۱۸-۱۹) و حتی بعضی از شماسان و اسقفان ازدواج کرده بودند (۱- تیمو ۳:۱-۱۲). پولس رسول وقتی به سوالات مربوط به ازدواج و مجرد پاسخ می داد (۱- قرن ۷) مخصوصاً تصریح می نمود که هیچ گونه دستوری از خداوند در بابت مجرد ماندن ندارد (۲۵:۷). معهدا دستورات مربوط به ناگسسته بودن ازدواج را یادآوری می کند. البته پولس قدیس مجرد ماندن را ترجیح می داد: «اما ای برادران این را می گویم وقت تنگ است... زیرا که صورت این جهان در گذر است» (۲۹:۷-۳۱) و شخص مجرد (به مانند خودش) لازم نیست بین خدمت خداوند و نگرانی های زندگی روزمره یکی را انتخاب کند. ولی هرکس بایستی برطبق الهام درونی و نیازمندی های خود رفتار کند! و به قلم پولس است که بهترین عبارت درباره عشق زناشویی نوشته شده: «ای شوهران، زنان خود را محبت نمایید چنان که مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشان را برای آن داد» (افس ۵:۲۵).

نان خود را با شادمانی بخور

خوشبختی کجاست؟

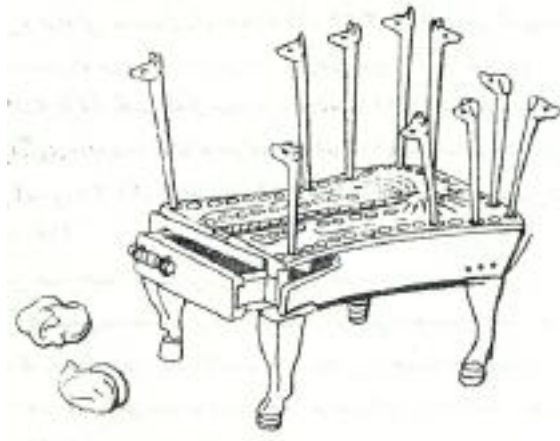
ما همگی در جستجوی خوشبختی هستیم و این در نقشه خداست. او ما را آفریده تا خوشبخت و سعادتمند باشیم. چنانکه در کتاب مقدس عبارات بسیاری وجود دارد که با این کلمات آغاز می‌شود: «خوشا به حال کسی که...» ولی این خوشبختی کجاست؟ چنین به نظر می‌رسد که قهلت نویسنده کتاب جامعه آن را در سطحی نسبتاً پایین قرار داده است. در سایر نوشته‌های کتاب مقدس وضع چگونه است؟

خوشبختی در بدو امر در داشتن نعمت‌های زمینی بود. خدا به ابراهیم وعده داد که نسلش کثیر و مالک سرزمینی حاصلخیز خواهد شد. خدای عهد، پیروزی بر دشمنان، صلح و آرامش و فراوانی محصول را وعده داد (لاو ۲۶:۳-۱۳). قومی که یهوه خدای او بود می‌توانست پسران برومند، دختران زیبا، انبارهای مملو و گله و مواشی و غیره داشته باشد (مز ۱۴۴:۲-۱۵)، کسی که از خدا بترسد (مز ۱۲۸) ذریتش در زمین زورآور خواهد بود، توانگری و دولت در خانه او خواهد بود (مز ۱۱۲). خوشا به حال کسی که همسری فهیم (بنسی ۸:۲۵) و کامل دارد (۱:۲۶-۴) و کسی که سالم و تندرست است (۱۶:۳۰-۱۴).

با این همه اصطلاحات مزبور نبایستی واقعیت را بیوشانند. زیرا از ورای برکات دنیوی نوای عشق و محبت در جریان است. ابراهیم «دوست خداست»؛ موسی در پی آن است که با خدا روبرو شود و التماس دارد که این مرحمت به او عطا شود، داود خداوند را می‌سراید: «روح من تشنه تو است» و از هر اسرائیلی خواسته شده هرروز تکرار کند «ای اسرائیل بشنو یهوه خدای ما یهوه واحد است. پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما» (تث ۴:۶-۵). در کتاب مقدس سخن از سعادت درونی است: خوشا به حال آنکه به نیکی و رحمت خدا توکل می‌نماید (مز ۳۴:۹) و به او امید دارد (ار ۱۷:۷)، آنکه گوش به اراده و مشیت الهی دارد (امثال ۸:۳۲-۳۴)، آنکه

حکمت را یافته است (امثال ۳:۱۳)، آنکه جانب خدا را برای خود برگزیده است: «کمال خوشی» از آن اوست (مز ۱۱:۱۶): خوشا به حال آنکه در خانه خدا سکونت دارد (مرد دعا) (مز ۲۳:۶، ۲۷:۴)، آنکه از شریعت بیهوده خشنود است (مز ۱:۲)، در گفتار خود مرتکب گناه نمی شود (بنسی ۱۴:۱) یا اینکه عصیاننش آمرزیده شده است. (مز ۱:۳۲).

با این همه مفهوم کامل خوشبختی در انجیل داده خواهد شد که اعلام می کند: خوشا به حال بینوایان، حلیمان، کسانی که موجب صلح و آرامش هستند، آنانی که به خاطر عدالت تعقیب و شکنجه می شوند، کسانی که چشمانشان با ایمان روشن شده، کسانی که خود را وقف خدمت به دیگران می کنند و در دوستی و محبت وفادار می مانند. اکنون می توان دید از جامعه تا به عیسی مسیح چه راهی پیموده شده. با این همه کتاب جامعه پیام مهمی دارد که به ما برساند و در این باره مقاله «دلتنگی برای حقیقت مطلق» را بخوانید.



جامعه باب ۳

میز بازی مصری از جنس آبنوس و عاج که از مقبره رانسنب (Renseneb) از سلسله دوازدهم در قبرستان بزرگ شهر تیس بدست آمده، ۱۹۹۰-۱۷۸۶ ق. م. (موزه متروپولیتن، نیویورک)

آنچه یهودیان در عید خیمه‌ها می‌خوانند

باعث شگفتی است که یهودیان در عید خیمه‌ها کتاب جامعه را قرائت می‌کنند. چرا یهودیان این کنایه نرم و تلخ را در هفته‌ای قرائت می‌نمایند که قوم اسرائیل به خاطر نعمت‌هایی که دریافت کرده است به درگاه خدا شکر می‌کند؟

در سفر تثنیه چنین آمده: «عید خیمه‌ها را بعد از جمع کردن حاصل از خرمن و چرخش خود هفت روز نگاه دار و در عید خود شادی نما تو و پسر و دخترت و غلامت و کنیزت و لای و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که درون دروازه‌هایت باشند. هفت روز در مکانی که خداوند برگزیند برای یهوه خدایت عید نگاه دار زیرا که یهوه خدایت تو را در همه محصولات و در تمامی اعمال دستت برکت خواهد داد و بسیار شادمان خواهی بود» (تث ۱۶:۱۳-۱۵).

آیا برای این همه شادی و سرور تکرار سخنان جامعه کافی است؟ «چیزی بهتر از آن نیست که بخوریم و بیاشامیم».

ولی برداشت محصول به معنی پایان سال است و پایان هر چیز همراه با دلتنگی است. وانگهی چیز مخوفی در عمل انگورچین وجود دارد که خون انگور را می‌ریزد (ر.ک اش ۶۳:۲-۳). وقتی زارعی دانه را در خاک فرو می‌برد بمانند اینکه دوستی را به خاک می‌سپارد غمناک است (ر.ک. مز ۱۲۶:۵). البته این تصاویر، تصاویر مبهم یا تضادهای مطلوب نیستند بلکه نتایج حساسیت باستانی است که توسط اساطیر اقوام کنعانی تأیید شده‌اند.

جشن خیمه‌ها در هنگامی از سال برگزار می‌شود که مردم از اینکه اولین باران فرامی‌رسد یا رسیده است خشنود هستند. البته برای درک آن آدمی بایستی سال‌ها در سرزمین خشک به سر برده، از آب و هوای خشک خسته شده و از گرد و خاک بیزار شده باشد، آرزوی آب نه برای آشامیدن بلکه برای استنشاق هوایی مرطوب کرده باشد. در این منطقه شش هفته پاییز خیلی دلچسب و دلپذیر است، هوا شسته شده و مناظر زیبا هستند، رنگ‌های طبیعت در برابر چشم می‌درخشند و همه جا سرسبز است. ولی سرما بزودی فرا می‌رسد، شب‌ها دراز و روزها آفتاب دیده نمی‌شود. ابرهای ضخیم یکی پس

از دیگری می آیند و از بین می روند (ر.ک جا ۱۲:۱-۲). بی سبب نیست که از خزان زندگی سخن می گویند. چه بسا سالخوردگانی که بار دیگر بهار را نخواهند دید و چه بسا افراد بالغی که متوجه خواهند شد که نوبتشان فرا رسیده. بدین سان جشن خیمه ها که در پاییز است توأمأ احساس زندگی و احساس مرگ را به همراه دارد. در این فصل لذت با ترس آمیخته و خوشی بر زمینه شهامت گسترانیده می شود.

جشن برداشت محصول بمانند سایر جشن ها در اسرائیل معنی و مفهوم عید گذر را گرفته است. در سفر لاویان آمده است:

«هفت روز در خیمه ها ساکن باشید، همه متوطنان در اسرائیل در خیمه ها ساکن شوند تا طبقات شما بدانند که من بنی اسرائیل را وقتی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم در خیمه ها ساکن گردانیدم من یهوه خدای شما هستم» (لاو ۲۳:۴۲-۴۳).

هنوز هم یهودیان پارسا به همین گونه رفتار می کنند. بعضی از خانواده های یهودی که در شهرها زندگی می کنند یک «سوکا»، چادر یا کلبه ای، در حیاط یا بر پشت بام برپا می کنند و اگر چنین امکانی نباشد در داخل یک اطاق برگزار می نمایند.

اکنون مجدداً این سؤال مطرح می گردد که چرا در این جشن ها کتابی خوانده می شود که در آن نه از عهد و پیمان، نه از قوم و نه از ابراهیم و موسی و داود و نه از مسیح موعود چیزی گفته شده و کتابی که از خدا با عبارات سطحی و خشک یاد کرده است؟

نباستی فراموش کرد که پیمودن راه در صحرای سینا به صورت فرار بدون افتخار بود (ر.ک تث ۱:۴۱-۲:۲) و در این مدت خداوند نسبت به قوم خود سختگیر و پرتوقع بود. هفته جشن خیمه ها خوشی چادر نشینی نیست و اگر قوم در این هفته شادمانی می کند به خوبی می داند که به پایان ماجرای خود نرسیده است.

وقتی عزرا که پیامبری پرهیزکار بود برگزاری این جشن را مقرر کرد (ر.ک "تبعید و بازگشت"، ص ۱۶۵) به قوم گفت:

«...خوراک های لطیف بخورید و شربت ها بنوشید... زیرا که سرور خداوند قوت شماست» (نح ۸:۱۰).

او به خوبی می دانست که خدمتگزار خوب وقتی اربابش اجازه و فرصت دهد شادی و استراحت می نماید همانند مسافری که به منزل مناسب و خوشایندی برسد. اینان سرور و شادی را ذخیره می کنند زیرا نیرو و توان می بخشند.

چرا جامعه را دوست دارم

سرنوشت کتاب قهلت در میان کتب عهد عتیق یکی از شگفت‌انگیزترین تقدیرهاست. بعضی از عبارات این کتاب به صورت ضرب‌المثل درآمدند مثلاً: «باطل اباطیل» که برابر این شعر حافظ شیرازی است: «جهان و هرچه در او هست هیچ در هیچ است». همه می‌دانند که «برای هرکار زمانی وجود دارد» یا بدبخت کشوری که «پادشاه آنجا کودکی باشد»، با این همه، کمتر کسی در پی آن بوده که نویسنده این ضرب‌المثلها را بشناسد و اغلب کسانی که خواسته‌اند در این مورد تحقیق کنند به بیراهه رفته‌اند. آری جامعه شخص حیرت‌آوری بود و حتی شگفت‌انگیزتر از این، وجود این کتاب در کتاب مقدس است زیرا معمولاً انتظار می‌رود که نوشته کتاب مقدس «پیام» خدا یا حداقل درباره خدا باشد.

سرنوشت آدم

ما معتقدیم که خدا از خلال تاریخ قوم اسرائیل با ما «سخن می‌گوید». بهتر بگوییم پیامبران به نام خدا ما را مورد خطاب قرار می‌دهند و معمولاً گفتار خود را چنین آغاز می‌نمایند: «یهوه چنین می‌گوید...». تاریخ به اندازه پیامبران و مزامیر به ما می‌آموزد که خدا کیست: «دیر غضب و کثیرالاحسان». باری جامعه هرگز سخنی از خدا نمی‌گوید مگر به صورت کسی که در تاریخ عظیم بشر با آدم طرف دیگر معامله است. جامعه در پی آن نیست که اطلاعاتی درباره خدا بدهد یا کلام او را ابلاغ نماید. آنچه در نظر جامعه اهمیت دارد سرنوشت آدمی، جوانی و پیری او، شادی‌های مختصر و رنج‌های بیشمار و آمال و آرزوهایی است که هرگز سیر نمی‌شود و آگاهی از این حقیقت دردناک که همه چیز خواهی نخواهی در مرگ اتمام می‌یابد و در آنجا «نه کار و نه تدبیر و نه علم و نه حکمت» است (۱۰:۹).

درست است که «عادلان و حکیمان و اعمال ایشان در دست خداست» (۱:۹) ولی به حکمت و عدالت هم نمی‌توان چندان اعتماد کرد: «به افراط عادل مباش و خود را زیاده حکیم مپندار مبادا خویشتن را هلاک کنی» (۱۶:۷).

پس چرا بایستی این نگرش نومیدانه و این حکمت تا این حد دنیوی را به عنوان الهام روح خدا به حساب آورد؟ و چگونه امروز این کتاب را مطالعه کرد در صورتی که به نظر می‌رسد ایمان ما اندیشه‌های جامعه را به کلی دگرگون می‌کند؟ زیرا اگر عیسی بر مرگ پیروزی یافت و اگر ما تن مسیح هستیم «در موت او تعمید یافتیم» تا در «تازگی حیات» (روم ۴:۶) زیست کنیم دیگر نمی‌توانیم بگوییم که این زندگی «باطل اباطیل» است. با این حال...

زندگی يك تراژدی است

زندگی کردن با خدا بدان معنی نیست که خود را با خوش بینی ساختگی مجهز سازیم؛ زندگی با مشکلات و ناملازمات بسیاری همراه است و مکاشفه مسیحی همچون مرهمی نیست تا زندگی را فراموش نماییم. از جمعه مقدس به بعد می‌دانیم محبتی که از کلمات و احساسات فراتر رود بدون تردید در مرگ خاتمه می‌یابد.

بدین سان آنچه اغلب به بدبینی افراطی جامعه، تعبیر شده بدبینی مزاحمی است که بر سیر الهام و تاریخ نجات لکه گذاشته، فریادی است به سوی خدا ولی نه به آن خدایی که اطمینان خاطر دهد که نیکوکاران را با ثروت و افتخار پاداش و بدکاران را با رنج و مرگ ناگهانی کیفر دهد بلکه خدایی که آدمی را آزاد می‌گذارد چه در موفقیت و چه در شکست زندگی. زیرا نبایستی اشتباه کرد: امید مسیحی به معنی خوش بینی نیست و نمی‌تواند خیلی ساده خلاف بدبینی جامعه باشد یعنی «همه چیز به خوبی می‌گذرد» در جواب به «همه چیز بد می‌گذرد» باشد. در این صورت سخنان عیسی را فراموش می‌کنیم: «هر که می‌خواهد زندگی یابد آن را از دست خواهد داد» و صلیب مسیح را وسیله سعادت خود دانسته و آن را برای انکار نمودن درد و مرگ به کار بریم.

فریاد بشریت

موضوعی که در کتاب جامعه و شاید بهتر از هر جای دیگر در عهد عتیق می‌یابیم پرسش و دعوت و رد محصور نمودن خود در امنیت «نظام چیزهایی» که تنها برای خود، کافی می‌باشند زیرا از هنگامی که آدمی خواست «نیکو و بدی را تشخیص دهد» تا مانند «خدایان باشد» دیگر نظام مقرر وجود ندارد بلکه فقط فاجعه گناه و مسئله نجات است.

جامعه در لابلای خطوط کتاب خود مرتباً این سؤال را از خدا کرده و این استمداد مردی است که در دنیای آسیب دیده زندگی می نماید و باهوش و احساسات خود آن را حس می نماید ولی نمی داند (و قادر نیست دریابد) که خدا از دخالت در تاریخ آدمیان چشم پوشی نکرده و کافی ندانسته که قوم خود را از بردگی در مصر رها نکرده، از بیابان عبور دهد بلکه می خواهد آن را به راه دیگری هدایت نماید.

تنها جواب به فریاد انسانی که در کرانه نومییدی برآورد پاسخی است که خدا «در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر» (لو ۳: ۱) به ما داده است.



جامعه ۸:۹

نجیب زاده مصری به همراه زن و مادرش در لباس جشن. آنان لباسهایی سفید و جواهراتی بسیار بر تن دارند و بر روی سرشان ظرفی مخروطی شکل حاوی عطریات قرار دارد.

نقاشی دیواری مقبره اوسرحد (سلسله نوزدهم) در تبس، ۱۳۰۸-۱۱۹۴ ق. م. (تبس، مصر)

جامعه یا مانع دور باطل

بچه‌ها بر روی شن‌های کنار دریا مشغول بازی بودند و می‌خواستند حفره‌ای را با سطل‌های آب پر کنند. من که مواظب آنان بودم ناگهان متوجه شدم که امواج دریا را می‌شمارم. سرگرمی من کمتر از آن کودکان نبود! البته فصل تعطیلات بود و هیچ کاری نکردن یک عمل انتخابی است.

دقیقاً، کمی درباره‌ی هیچ کاری نکردن صحبت کنیم.

- چرا بایستی دوباره به مدرسه برگشت؟

- عزیزم برای اینکه خواندن و نوشتن و حساب کردن را یاد بگیرید...

- چرا؟ - به این دلیل... - چرا؟ - به دلیل کار و خانواده، میهن و ... - چرا؟ چرا؟...

چرا زندگی می‌کنیم و چرا پدر بزرگ مرد؟

با این گفتگو و طرح این سؤالات بلافاصله به حقایق اولیه و توضیحات نهایی می‌رسیم. به این واقعیت که گفته شده است: ای مرد به خاطر آور که تو از خاک هستی و به خاک بر خواهی گشت! ولی دست کم هر چند می‌دانم که خواهم مرد به همان اندازه باور دارم که زندگی معنی و مفهومی دارد اگر قبول نمایم که عیسی مسیح را بطلبم - ولی برای جامعه چگونه بود؟

اثری از احساس شخصی وجود ندارد

هرگاه شخصی باخود بگوید از همه چیز زده شده‌ام و اگر او را باور کنیم همه چیز را آزموده و تجربه کرده، قدرت، موفقیت، کامیابی و جاه و جلال و لذا ایزد را به دست آورده و با این همه آیا او خوشبخت بوده است؟ و سؤال عجیب و ساده لوحانه‌تر اینکه آیا به خصوص در عشق خوشبخت بوده؟ اصولاً می‌بایست جواب دهد «بلی» ولی این نیز بیهوده و باطل است. اما می‌توان در آن تردید کرد زیرا به خوبی می‌توان در سخنرانی، احساسات و هیجانات درونی را پنهان نمود و فقط به مطالب کلی پرداخت.

به اطراف خود بنگرید

شکی نیست که جامعه فردی حکیم بوده زیرا با مهارت نقش استادان فلسفه را بازی کرده است مثلاً در سخنان و گفتار خود تمام دلایل ممکن را آورده تا نشان دهد زندگی ارزش زیستن را دارد. ضمناً این دلایل را مکرراً با کلمات نیش دار و کنایه آمیز باطل و بیهوده بیان کرده. اگر شما بگویید سفید، او پاسخ می دهد سیاه. اگر از سرور و شادی سخن بگویید او پاسخ می دهد اندوه و زاری؛ اگر شما از عدالت و عشق و حقیقت دفاع کنید او به آرامی می گوید: «به اطراف خود بنگرید».

نگاهی از پس وقایع و حوادث

نکته قابل توجه این است که جامعه پیامبر نیست و فقط حکیم است و به شدت از پیامبر بودن اجتناب می ورزد. او نمی خواهد خود را درگیر نماید بلکه از سطح بالاتری به اوضاع می نگرد و سعی دارد نظم جهانی را نگریند و اعلام می دارد که: «واقعاً زن تلخ تر از مرگ است». در صورتی که هوش نبی در مورد مشابهی سعی کرده احساسات خود را نشان دهد و اعلام می دارد که با وجود مذلت و بدبختی های ناشی از زندگی زناشویی، بیهوده پیوسته وفادار است. برای هوش نبی موضوع زن به طور عام نیست بلکه از همسر خودش سخن گفته است برای جامعه مطلب مرگ خودش نیست بلکه مرگ به طور کلی مطرح می باشد. نبی احساسی یا هیجانی یا واقعه ای را عنوان می کند و بدین وسیله با قلب آدمی سخن می گوید و معترض بر اینکه در درون آدمی چیزی وجود دارد که نه فاسد باشد، نه تأسف آور و نه تمسخرآمیز.

دلتنگی برای روزهای خوش کودکی

جامعه از موضوعی به موضوع دیگر می پردازد و آدم را همچنان بی اطلاع و سردرگم می گذارد. فکر می کنید که چیزی می دانید؟ پوچ و باطل است! می خواهید گریه زاری کنید؟ بیهوده و باطل است. به امید بیهوده هستید؟ متأسفانه از راه های وی نمی توان سردر آورد! جامعه ماهر و زیرک نخواهد گفت که برگشت به سوی خدا بیهوده و توبه کردن پوچ است. او در پی آن است که آنچه را می بیند به نگارش درآورد و به آن نظم و هماهنگی جهانی دهد به حدی که رضایت بخش باشد. دنیایی که در آن گرگ و بره در

کنار هم بخوابند، بدکاران کیفر بینند و نیکوکاران افتخار یابند و مخصوصاً در آنجا که مرگ بیش از هر چیز پوچ و باطل و هیچ و بن بست است. اما این خواب و خیالی بیش نیست. ولی بدین طریق جامعه با ذوق درونیش سرّشخص خویش را آشکار می نماید. بدین سان صورت بدبین وی که ما را می آزد و متغیر می کرد به کنار رفته و صورت انسانی تسکین ناپذیر دیده می شود که بسان کودکی غصه دار در انتظار بازیافتن دنیای بی گناه، فردوس و خالقی صمیمی است که هنوز با علاقه تمام شکفتن گل های دائمی بهشت آدم را مراقبت می نماید.

چند سؤال دشوار

نویسنده کتاب جامعه نه از قوم برگزیده و نه از تاریخ مقدس سخنی نمی گوید ولی چند سؤال جسورانه در رابطه با قانون مقدس یهود که نشانگر اتحاد و یگانگی قوم است مطرح می کند مثلاً هنگامی که با حرارت و بی پروایی عقیده خود را که: «طاهر یا ناپاک یکی است و چه قربانی شود یا نشود سرانجام یکی است» اظهار می دارد. کتاب جامعه را می توان خواند بدون اینکه در هیچ جای آن نام خدا به چشم بخورد و هنگامی که نام خدا را می برد بمانند منکر خدا است که بگوید: «خدا را شکر که من بی دین هستم». آنچه درباره خدایی که جامعه یاد کرده می توان گفت این است که خدا می بیند و داوری می کند ولی داوری او گرچه مهم است اثری در ظاهر ندارد. او هرگز مداخله نمی کند و ظاهراً هیچ چیز او را به رقت و تحرک نمی آورد.

دلسوز و طنزآمیز و رقت انگیز

با این همه کتاب جامعه مرا مسحور و مفتون می کند. نمی توانم این شخص درخشان را همچون شخصی مزاحم، مستبد و یک دنده بشمار آورم که فاقد احساسات است. آیا جامعه نویسنده ای نحس بود؟ به نظر من او مردی بود که مدام خنده بر لب داشت و شفقت او در پس طنز پوشیده بود، لبخند شیطنت آمیزی که نادانان و ابلهان را مسخره می کند. جامعه در نظر دارد مطلبی را بگوید که گفتن آن دشوار و تا اندازه ای موجب لغزش خواهد شد. ولی اگر شما زیرک هستید سعی کنید به ورای ظواهر نگریده و حقیقت تلخ آنچه را می گوید بسنجید بدون اینکه آن را فاجعه آمیز تلقی کنید. شفقت، زیرا او مهربان و

رقیق القلب است و این نکته در لابلای اظهاراتش به چشم می خورد. عدم اطمینان مدام او را رنج می دهد زیرا چشمی روشن بین دارد و از آنچه به غلط مطمئن و یقین جلوه نموده، امتناع می ورزد، بنابراین چه چیزی باقی می ماند؟ تأیید عامیانه، ترجیح بند بی ارزش و مقداری تسلائی بی اساس: «بخوریم و بنوشیم و خوش بگذرانیم، چه کسی می داند فردا چه خواهد شد؟ فردا؟ ما خواهیم مرد». هرگاه کسی درباره ارزش های فضیلت و کار و جذبه عشق و اجرای قوانین پیش وی به خود می بالید، جامعه شانه های خود را تکان داده و تبسم کنان می گفت: «آیا تصور می کنید که واقعاً این چیزها زندگی را توجیه می کنند؟»

من همه چیز را می خواهم

اگر او جرئت می داشت اعتراف می کرد که «همه چیز» را می خواهد. «همه چیز» چیست؟ البته خودش گفته است که وی هر آنچه را آدمیان آرزو دارند به دست آورده و این «هیچ» است و او «همه چیز» را می خواهد و بلاشک معنی آن خداست. اما جامعه محجوب و خوددار، باعصمت است و حیا دارد که بخواهد تا خدا را رو در رو ببیند. شاید در اعماق قلب خود نیز جرأت نکند که چنین دعایی را بکند زیرا وی، عارف نیست. آنچه مسلم است نویسنده کتاب جامعه فردی ناخشنود و ناراضی است و آن را با کمال شهامت اظهار می کند. ولی تا حدی زنده است که شنیده شود که واعظی از بالای منبر به جای عیب جویی از انحرافات مردمان عصر خود یا ننگ دوران بخواهد فضائلی را که پایه پیوند جامعه است نفی نماید بدون اینکه فضائل برجسته دیگری به جای آنها بیاورد.

اما انجیل در این باره چه گفته است؟

به نظر من در اینجا نکته ای از تعلیمات پولس رسول را که درباره ایمان و اعمال گفته است می یابیم. ایمان هرچقدر زیاد باشد باز بطالت خواهد بود اگر با محبت همراه نباشد. چنانچه از جمله ای از خود عیسی همین نیز استنباط می شود: «هنگامی که همه این اعمال را انجام دادید به خود بگویید: من خدمتگزار بی فایده ای هستم». پس از این باخشنودی و رضایت خاطر بمیرید زیرا شما می دانید آنچه را جامعه نمی دانست و به مانع برمی خورد: همه چیز فیض است و بالاخره مرگ پایان همه چیز نیست.

از عهد عتیق
تا عهد جدید

دلتنگی برای حقیقت مطلق

ترجیع بندی در صفحات کتاب جامعه تکرار شده است: «برای انسان نیکوست که بخورد و بنوشد و جان خود را از مشقتش خوش سازد این را نیز من دیدم که از جانب خداست» (۲۴:۲، ۱۳:۳، ۱۷:۵، ر.ک ۲۲:۳). در آخرین قسمتی که این عبارت آمده نکته زیر افزوده شده است: «جمیع روزهای عمر باطل خود را... با زنی که دوست می داری... خوش بگذران» (۹:۹).

عقیده جامعه

بایستی کاملاً متوجه باشیم که جامعه به شنوندگان و خوانندگان خود اندرز نداده که زندگیشان را با عیش و عشرت بگذرانند و در کتاب او همه چیز مخالف چنین تفسیری است. برای فهمیدن دستورات تکراری او بایستی آنها را در چارچوب خود کتاب خواند. باری، کشف اساسی و پیام ویژه این است که آدمی نمی تواند در دنیایی که زندگی می کند به آن خوشبختی که آرزو و انتظارش را دارد و برای آن ساخته شده، دست یابد. شهرت، عشق و نعمت های این دنیا هرچقدر فراوان باشند قلب و روح او را راضی و سیر نمی کنند. او بیشتر از اینها می خواهد. ولی این «بیشتر» که به آن می اندیشد (و نام نمی برد) در دسترس او نیست. هر آنچه به او عطا می شود و هر آنچه بتواند به دست آورد در مقابل آن حقیقت مطلق که آرزو دارد به آن نائل شود چیزی جز بطلت نیست.

اما این حکیم که جاه طلبی ها و جستجوهای آدمیان را به خوبی بررسی و سنجیده به هیچ وجه نتیجه نمی گیرد که انسان بایستی از زندگی فرار کند. جامعه زندگی را قبول کرده و اندرز داده که شادی های انسانی و به خصوص غذا، کار (که شادی می آورد) و عشق را چون هدیه خداوند بپذیرند. تمام این چیزها عطیه خدا هستند. مگر تورات قوم اسرائیل را به شادمانی دعوت نمی کرد تا در حضور خداوند در وقت جشن برداشت محصول غذا بخورد و بنوشد (تث ۱۶:۱۳-۱۵)؟

تعلیم انجیل

گاهی پرسیده می شود آیا پیام جامعه خیلی دور از پیام انجیل است؟ انجیل بمانند جامعه اعلام کرده که هرگونه کوشش انسان در جستجوی سعادت دنیوی به نحوی که آن را هدف زندگی خود قرار داده باشد پوچ و باطل است. هیچ چیز بر روی زمین آمل عمیق آدمی را تکمیل نمی کند زیرا انسان در جستجوی مطلق تعالی است و در این مورد، جامعه و انجیل کاملاً باهم تطبیق می نمایند.

اختلاف عمده بین جامعه و انجیل در این است که انجیل به این حقیقت مطلق نامی داده (و این نام «خدا» است) و بشارت می دهد که ما می توانیم به خدای زنده بپیوندیم: ملکوت آسمان ها گشوده شده است.

شاید چنین برداشت شود که انجیل تمام شادمانی های زندگی دنیوی را حقیر می شمارد در صورتی که چنین نیست. عیسی با مردمان در صرف غذا شرکت می کرد، در عروسی قانا آب را به شراب تبدیل نمود. او نیامد که قانون را فسخ و باطل کند بلکه تا به تمامیت و کاملیت برساند. او قلب ها را به سوی اصل، به سوی حقیقت مطلق، به سوی خدا می گرداند. با این همه شادمانی های زندگی را حذف و تحقیر نکرد بلکه آنها را تقدیس نمود. حتی در مورد ضیافت یا جشن عروسی، عیسی آنها را مقدمه دو راز مقدس کرد که هر یک بایستی قلب ها را هدایت نموده و آنها را به سوی ملکوت خدا رهسپار کند. بالاخره اگر عیسی دعوت می کند تا گاهی از شادی های این دنیا صرف نظر کنیم اعم از اینکه موضوع ریاضت باشد (که جای خود را در زندگی مسیحی دارد) یا عفت و پاکدامنی داوطلبانه، همواره «در جهت ملکوت خدا» است.

ما را برای خودت آفریده ای...

جامعه نمی توانست به این اندازه دورنگری داشته باشد ولی آنچه برای او نکته اساسی بود (یعنی دلتنگی برای حقیقت مطلق و در عین حال پذیرفتن شادی روی زمین) در انجیل به وفور یافت می شود. احتمالاً کسانی که سخنان جامعه را شنیده اند و با نارضایتی بنیانی او موافق هستند بهتر از کسانی آماده شده اند که هرگز این سؤال برایشان مطرح نشده تا با رضایت خاطر پاسخ انجیل را با شغف در تمام وجودشان بپذیرند. خوشابه حال دلهایی که تشنه حقیقت مطلق هستند.

بایستی پاسخ‌های فریبنده را زدود. پاسخ‌هایی که باشتاب از مزد و پاداش (فردی یا دسته‌جمعی) سخن می‌گویند، حتی پاسخ‌هایی که وفاداری و محبت خدا را می‌سرایند بدون اینکه تمام زندگی را در جستجوی خدا بگذرانند تا بشنوند پاسخ شگفت‌انگیزی را که ندای منجی اعلام می‌کند.

خوشوقتم از اینکه نوشته‌ای از کتاب مقدس توانسته تشویش و نگرانی انسانها را بیان کند، انسانهایی که خدای زنده و حقیقی را نمی‌شناختند (و هنوز هم نمی‌شناسند).
 اگوستین قدیس با این عبارات فریاد برمی‌آورد: «ای خداوند! تو ما را برای خودت آفریده‌ای، قلب ما مضطرب و پریشان است (زیرا آرامش ندارد و در جستجو است) تا اینکه در تو قرار و آرام گیرد». این فریاد فقط مختص تجربه مردی نبود که مدت‌ها خدا را جستجو می‌کرد بلکه این فریاد تمام انسانها است. گویی لازم بود اضطراب و ناخوشنودی و عطش همه چیز را قبلاً شناخت تا بتوان شادی وجدآور ملاقات با خدای زنده را دریافت.



جامعه ۱۱:۷-۹

مراسم «دهان‌گشایی» به منظور دادن راهی به سوی زندگی ابدی در آن دنیا به شخص متوفی. خدای شغال به نام آنوبیس جسد را نگاه داشته و در همان حال کاهنی می‌خواهد دهان مرده را با وسیله‌ای جادویی لمس کند. پشت سرش کاهن دیگری در حال ریختن قربانی ریختنی و سوزاندن کندراست. نقاشی پایروس هونیفر (Hunefer) (سلسله هیجدهم و نوزدهم) ۱۵۷۵-۱۱۹۴ ق. م. (موزه بریتانیا، لندن)

خوشابه حال!

در صفحات پیشین گفته شده که برای اسرائیلیان قبل از مسیح سعادت و خوشبختی چه مفهومی داشت، خوشبختی که جامعه آن را این قدر یأس آور تلقی کرده بود. درخاتمه از سعادت برای مسیحیان نیز سخنی گفته شد اکنون سعی می کنیم این سعادت را اندکی شرح دهیم.

طبق سخنان مسیح اصول اساسی سعادت و نیک بختی در عباراتی بیان شده اند که متی آنها را در باب پنجم انجیل خود تحت عنوان «خوشابه حال‌ها» گرد آورده است (۱:۵-۱۲). آیات دیگری در جاهای مختلف انجیل این مطالب را تکمیل کرده اند. قبل از بررسی این نکات بهتر است صفحات دیگری از انجیل را بخوانیم تا در این باره به مبالغه و افراط نپردازیم.

اگر عیسی بسیاری از مردمان را جسماً شفا داده مسلماً در آغاز به این منظور بوده که ملکوت خدا فرارسیده و بازیافتن تندرستی نشانه نجات است ولی نبایستی انکار کنیم که در عین حال عیسی خواسته بود تا به دردمندان سهمی از سعادت بشری یعنی سلامتی را نیز عطا کند. رحم و شفقتی را که نسبت به همه بیماران ابراز نموده است ملاحظه نمایید (مت ۱۴:۱۴)، برای نابینایان اریحا (مت ۲۰:۳۴)، برای یک جذامی (مر ۱:۴۱)، برای زنی که مدت هیجده سال خمیده مانده بود و عیسی نخواست شفای او را یک روز به عقب اندازد حتی به قیمت تخطی از قانون روز شنبه (لو ۱۳:۱۰-۱۶).

عیسی در شادیهای معمولی انسانها و جشن عروسی شرکت می کرد. نگاه تحسین برانگیزی بر محصول رسیده و زرد انداخت، بر گل های زیبای فلسطین نگرست و لذت سعادت دوستی را چشید.

درست است و معهداً بایستی بپذیریم که وقتی در انجیل به صراحت از سعادت و خوشبختی یاد شده منظور سعادت دیگری است. سعادت که انسان را تا عمق وجودش فرامی گیرد و او را به سوی خوشبختی جاودان رهبری می نماید.

در انجیل متی هشت آیه خوشا به حال ذکر شده و لوقا آنها را چهارتا شمرده است. هر یک از این دو انجیل نگار با رنگ آمیزی مختلفی آنها را توصیف کرده است. نزد متی

بیشتر جنبه اخلاقی داشته و همچون چکیده کمال نمایان شده اند در صورتی که لوقا آنها را همچون تسلی دهنده و پاداش در دنیای دیگر برای کسانی که بر روی زمین رنج می برند نمایانده است. پیام در هر دو انجیل یکی است. خوشبختی که عیسی آن را اینگونه می نامد: «خوشا به حال...» با خوشبختی از نظر دید انسانی ارتباطی ندارد. این خوشبختی حتی در عین درد و رنج و اشک ریختن وجود دارد، چرا که کاملاً درونی است. این خوشبختی از آن کسی است که به پول، زور و خشونت، تسلط و برتری، کینه و دشمنی پشت کرده و بجای آنها رحم و شفقت، صلح و آرامش و فروتنی را ترجیح داده. این خوشبختی کسی است که به سبب وفاداری به خدایی که دوست دارد مورد زجر و آزار قرار می گیرد. این خوشبختی کسی است که به جای تسلی یافتن ترجیح می دهد دیگران را تسلی دهد، کسی که در دادن به دیگران بیش از گرفتن احساس خوشی می کند (اع ۳۵:۲۰)، کسی که می بخشد و انتظار عوض و پاداش ندارد (لو ۱۴:۱۴)، کسی که به شیوه مسیح خود را خدمتگزار برادرانش می کند (یو ۱۷:۱۳)، کسی که خداوند را می پذیرد و به او خود را مکشوف می سازد (مت ۱۶:۱۳، ۱۱:۲۷) و ایمان به مسیح «پسر خدای زنده» می آورد.

مشاهده می کنیم که این خوشبختی تا به حد تمجید سراسر وجود پولس قدیس را فراگرفته و لبریز می گردد (۲- قرن ۷:۴؛ فی ۴:۴-۷) یا نزد مسیحیان زمان اعمال رسولان (۲:۴۶، ۵:۴۱، ۱۳:۵۲) و در نخستین نامه یوحنا رسول (۱:۳-۴). این خوشبختی که اعلام شده و به تجربه رسیده آیا فقط «در امید» و در انتظار دنیای دیگر است؟ بایستی چنین می بود و نیز از مطالب انجیل به همین گونه استنباط شده اگر «ملکوت آسمان ها» از پیش بر روی زمین آغاز نشده بود. در نور آینده ای که خوشبختی و سعادت شاگردان مسیح به کمال خواهد رسید زیرا دوران ملکوت عشق و محبت بی پایان و بدون خلل می باشد، ارزشهای حقیقی این دوران تأیید شده اند. تنها کسانی که این خوشبختی را آزموده اند می توانند از شادی توصیف ناپذیری که آنان را فراگرفته است سخن گویند، گرچه این گونه افراد نادرند ممکن است به بعضی از آنان برخوردیم و گاهی از سیمای آنان پیدا است. شهدا و مقدسین از جمله این افرادند. حالا خوشبختی در چیست؟

دو ایماندار در برابر راز خدا

یکی از این دو ایماندار جامعه است که سرشار از ثروت و خوشی، هرچیزی را که معمولاً می‌توان خوشبختی نامید به دست آورده بود. دیگری ایوب است که ضربه‌ای مهلک به جسم و احساسات و اموالش وارد آمد و ژرفای یأس بشری را تجربه کرد. در گذشته‌ای نه چندان دور به فاصله چند دقیقه با دو نفر برخورد کردم که هر دو پس از چهل سال دوری خدا به سوی وی بازگشته بودند. وقتی از آنان سبب ترک ایمانشان را پرسیدم نفر اولی پاسخ داد: «من خیلی خوشوقت بودم و دیگر در زندگی من مکانی برای خدا وجود نداشت». دومی جواب داد: «من رنج بسیار کشیدم و نمی‌توانستم به لطف و رحمت خداوند باور داشته باشم».

جامعه و ایوب ایمان خود را حفظ کرده بودند و واقعاً ایمانی خالص و بدون توقع داشتند زیرا با اینکه جامعه سرشار از خوشی و خوشبختی بود اما احساس یأس می‌کرد که این زندگی پوچ و باطل است و حتی علم و دانش بیهوده است، وی همچنان تشنه باقی مانده بود، ولی معتقد بود هرچه خوب و نیکوست از سوی خدا می‌آید. ایوب در ژرفای مهلکه و بدبختی فرو رفته بود و از سطحی بودن استدلال دوستانش به تنگ آمده، چنانکه امروزه هم اغلب استدلالات به همین گونه می‌باشند («اگر رنج می‌بری به این خاطر است که خداوند تو را تنبیه کرده است»). ایوب با تمام نیرو به سرنوشتی که او را محصور کرده بود اعتراض می‌کرد و به مرگ پرخاش می‌نمود و از موفقیت بدکاران دلگیر می‌شد ولی همچنان ایمان به خدای نجات بخش (گوئل = مدافع) را حفظ می‌کرد:

می‌دانم که ولی من زنده است

و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست.

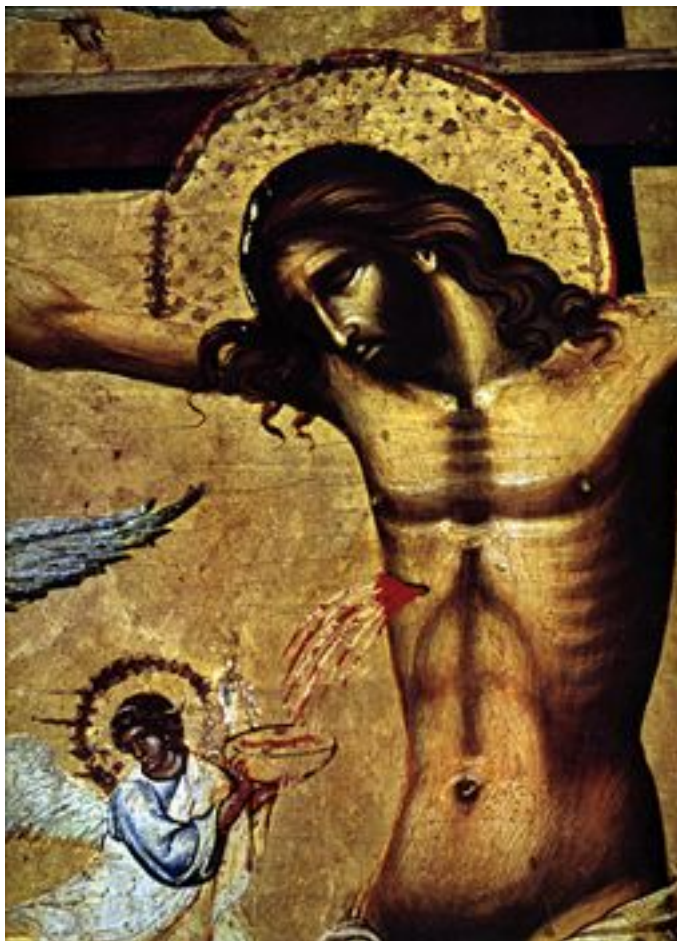
و بعد از آنگاه این پوست من تلف شود

بدون جسم نیز خدا را خواهیم دید (۱۹: ۲۵-۲۶).

ایوب شاهد رایگان در خدمت خدا بودن است. اگر قبول می‌داشت که به جهت گناه

تنبیه شده چنانکه دوستانش به آن معتقد بودند بدین سان اعتراف می کرد که اگر خدا را خدمت کرده برای این بوده که خوشبخت باشد. ناله و فریاد ایوب با علم الهیات معاصرانش درباره کیفر و پاداش خدا تطبیق نمی کرد. از خدا به خدا و از خدای کیفر و پاداش دهنده به خدایی که به رایگان نجات می بخشد شکایت می کرد (۳۵:۳۱) و بالاخره او خدایی را می شناخت که اهل تصفیه حساب نیست (۴۲:۱-۶).

خدا به ایوب حق داد و نظر دوستان او را تکذیب کرد: «زیرا که درباره من آنچه راست است مثل بنده ام ایوب نگفتید» (۴۲:۷).



مبارزه‌ای در ۹ دور

شاعری گفته: «مناقشه در افکار و اندیشه همچون مبارزه بین اشخاص خشن و تند است». آیا او کتاب مقدس را خوانده بود؟ بعضی اوقات در کتاب مقدس مشاهده می‌شود مردانی که با خداوند در کشمکش بودند مثل موسی که بر شکاف ایستاده بود تا مانع ریختن غضب خداوند بر قومش شود (مز ۱۰۶: ۲۳) یا ارمیای نبی که به نام عدالت به خدا اعتراض می‌نمود (ار ۱: ۱۲ و آیات بعد).

در واقع ایوب بحث‌های خود را با نقل یکی از سخت‌ترین گفتارهای ارمیای نبی آغاز نمود (ایوب ۳: ۱-۳ = ار ۲۰: ۱۴-۱۸). ولی آن را جزو افکار خردمندان جا داد و بدین سبب خداوند فقط در سرانجام آن حاضر می‌شود تا به آن خاتمه دهد (بابهای ۳۸-۴۲). بنابراین در نگاه اول ایوب فقط برعلیه شیطان و برعلیه آدمیان از خود دفاع می‌کرد ولی مبارزه روحانی قهرمان بیش از پیش در طول کتاب هویدا می‌شود: سه نفر از دوستان ایوب که بمانند او خردمند و سخنور بودند او را برمی‌انگیزند تا در استدلال خود فراتر رفته و پایان اندیشه‌های خود را بیان نمایند و در این گفتگوها سخنان خطیر و جدی بین این رفقا رد و بدل شد که اساس کتاب ایوب را تشکیل می‌دهد (بابهای ۳ تا ۳۷). ولی به همان گونه که قبل از ورود قهرمان به میدان از ارزش کارهای موفق او نام برده می‌شود، مؤلف کتاب ایوب نیز در شروع توضیح می‌دهد که ایوب چه کسی بوده و در کدام نبردها پیروزی یافته که این موضوع مقدمه کتاب ایوب می‌گردد.

مقدمه: بابهای ۱-۲

ایوب «مرد کامل و راست و خدا ترس بود و از بدی اجتناب می‌نمود». ولی دشمن انسانها، شیطان، که مسئول افشا نمودن عیوب آدمیان است از خدا اجازه می‌گیرد تا ایوب را در بوته آزمایش بگذارد: «آیا ایوب مجاناً از خدا می‌ترسد؟ دست خود را دراز کن و تمامی مایملک او را لمس نما و پیش روی تو ترا ترک خواهد نمود». ایوب اموال و فرزندان خود را از دست داد ولی در احترام او نسبت به خدا خللی وارد نشد و می‌گفت: «خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد!»

آنگاه شیطان درخواست می‌کند ضربه دومی بر سلامتی و عزیزترین احساسات ایوب وارد نماید و گفت: «الآن دست خود را دراز کرده استخوان و گوشت او را لمس نما و ترا پیش روی تو ترک خواهد نمود». ایوب دچار نوعی جذام شده و همسرش عقلش را از دست داد ولی ایوب در جواب گفت: «مثل یکی از زنان ابله سخن می‌گویی، آیا نیکویی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟»

این پاسخ معنی عمیق‌تری دارد و به بدبختی معنی و مفهومی می‌بخشد که برای درک آن بایستی بقیه کتاب را بخوانیم.

اکنون سه دوست ایوب که بایستی باور نمود آمده‌های صادقی بودند بدون آنکه بدانند بازیچه شیطان می‌گردند. ایوب که تا اینجا در برابر حملات مستقیم به خوبی مقاومت کرده بود آیا در دام سیاست ماهرانه گرفتار و از احترامش نسبت به صاحب مطلق وقایع کاسته می‌شود؟

مبارزه ایوب

سخنانی که بین ایوب و دوستانش الیفاز، بلدد و صوفر رد و بدل شدند مانند ضرباتی بودند که در مبارزه مشت‌زنی زده می‌شوند. در ابتدا سه حریف ساکت ماندند تا صاحب عنوان قهرمانی اولین مشت را بزند.

اولین دور مبارزه

ایوب در باب ۳ عمیقاً مطلب را بیان نموده و در شکایتی طولانی به صورت بسیار شاعرانه، تأسف خود را از زیستن در این دنیا ابراز می‌نماید.

الیفاز در (بابهای ۴ و ۵) خطای ایوب را یادآوری می‌نماید و مانند مشت‌زنی که ضربه‌ای با دست راست وارد کند به تندی و با تأکید می‌گوید: «تو که دیگران را تقویت می‌کردی آیا نیروی خود را از دست داده‌ای؟» سپس ضربه چپ: «الآن فکر کن کیست که بی‌گناه هلاک شد، و راستان در کجا تلف شدند. چنان که من دیدم آنانی که شرارت را شیار می‌کنند و شقاوت را می‌کارند همان را می‌دروند...» (۴: ۷-۱۱) و مستقیماً بر شکم می‌خورد: «هیچکس در مقابل خدا بی‌گناه نیست» (۴: ۱۲-۲۱) و بالاخره نتیجه گرفته می‌شود که ایوب به سبب خطای خود در بدبختی فرو رفته و هرگاه درسی را که خدا می‌دهد فراگیرد شفا خواهد یافت. (۵: ۸-۲۷).

ایوب متقاعد نمی‌شود (بابهای ۶ و ۷) و بر ناله و شکایات خود می‌افزاید (۶:۱-۷) و فقط یک درخواست دارد که بمیرد ولی خیانت به صاحب و ارباب خود ننماید (۶:۸-۱۰). اما دوستانش به او کمکی نمی‌کنند (۶:۱۵): آنان از برابر واقعیت می‌گریزند (۶:۲۱) و فقط کلمات و سخنان پوچ و بی‌معنی می‌گویند (۶:۲۲-۳۰).

ایوب که طبق قانون بازی نقش بر زمین شده جواب غیرمنتظره‌ای می‌دهد و مبارزه را به زمینه‌ای می‌کشاند که حریفانش انتظار نداشتند و آماده‌ی مقابله با آن نبودند.

ایوب پس از لحظه‌ای آرامش با آزادی کلام که اکنون یافته بود با خدا سخن می‌گوید. بنده‌ای که در مقدمه کتاب، خادم فرمانبری بیش نبود اکنون پس از شبی شکست تبدیل به شخصی شاکی می‌شود. ایوب شکوه می‌کند (۷:۱-۱۱) و حتی متهم می‌کند «چرا خدا در امور انسانی مداخله می‌کند؟» (۷:۱۲-۲۱). معنی این آزمایش چیست؟

بلدد دوست دیگر وارد میدان می‌شود (باب ۸). از سخنانی که شنیده بود به خشم آمد. ولی مطلبی بهتر و بیشتر از استادش پیشنهاد نمی‌کند.

ایوب (بابهای ۹ و ۱۰) به نظریات و عقاید خود ادامه می‌دهد و داور را زیر سؤال می‌برد ولی آیا می‌توان با کسی بحث و مشاجره کرد که حکمت او با قدرتش برابر است (۹:۱-۲۰)؟ سپس ضربه‌ی الیفاز کارگر می‌شود. ایوب به بی‌گناهی خود مشکوک شده از خود می‌پرسد تا چه اندازه باید برای سخنان الیفاز اهمیت قائل گردد. زیرا در دنیا آن قدر چیزها رخ می‌دهند که سرانجام خدا مسئول آنهاست (۹:۲۱-۳۱)!

بنابراین اگر هیچ‌گونه عدالتی بین خدا و انسان امکان نداشته باشد پس بهتر است انسان بدون ترس و با آزادی سخن بگوید. ایوب چنین کرد و این یک دعاست: چونکه خدا انسان را آفریده پس امتناع می‌ورزد از اینکه با او همچون متهمی رفتار کند! (۱۰:۱-۲۲). دوست دیگرش به نام صوفر وارد میدان می‌شود (باب ۱۱) ضربات او با عادات معمول و سنتی به خوبی زده می‌شوند اما فقط بر بدنی بی‌حس می‌خورند.

دومین دور مبارزه

در بابهای ۱۲ تا ۱۴ ایوب به سه حریف خود حمله می‌کند: «بد است که انسانی را که به سوی خدا فریاد برمی‌آورد تا از او جوابی بگیرد مسخره نمود و همچنین شایسته

نیست که شخص بدبخت را مورد تمسخر قرار داد» (۱۲:۱-۶) و مجدداً افکار و اندیشه خود را تشریح می نماید.

همه چیز به دست خداست و او همه وقایع را هدایت می نماید (۷:۱۲-۲۵) بنابراین بر خداست که خود این امور را توضیح دهد (۱۳:۱-۳). کسانی که مدعی دفاع از او هستند اشخاصی حقه باز و وکلای دروغگویی هستند و عدم صداقت خودشان آنان را محکوم می کند (۱۳:۴-۱۲).

بنابراین ایوب همه مخاطرات را می پذیرد و داور مبارزه را می کوبد درحالی که حریفانش فقط تماشا می کنند (۱۳:۱۳-۱۷). او مرتکب خطایی نشده بود که مستوجب چنین مصائبی باشد (۱۳:۱۸-۲۸) وانگهی هر انسانی همانند اوست (۱۴:۱-۵). بنابراین امیدوار است که خدا بگذارد به زندگی محقرش ادامه دهد و بیش از این در آن مداخله ننماید (۱۴:۶-۱۲).

ناگهان سخنی خارج از حدود شرایط بشری گفته می شود و ایوب حکیم تبدیل به نبی می شود: «آیا خدا قادر خواهد بود که انسان را در هاویه پنهان نماید و بعدها وی را به یاد آورد؟» اما درحال حاضر این موضوع تنها رویاست و نه امید (۱۴:۱۳-۲۲).

در باب ۱۵ الیفاز نفس تازه کرده حریف خود را تحت نظر گرفته و با دو دلیل تازه مجدداً حمله را آغاز می کند. اولین همان دلیل اشخاص تابع سنتهای مقرر بود: «توزهد و تقوی را نابود می کنی» و دلیل دوم به زبان امروزی ما، شخصیت ایوب را مورد هدف قرار می دهد: «حمله و تعرض تو نشانه ندامت پنهانی توست» (۱۵:۴-۱۶). ولی الیفاز بلافاصله به شیوه پیشینیان سخن می گوید. به نظر الیفاز اکنون مسلم شده که ایوب مقصر است زیرا جسارت کرده با خدا مقابله کند و دیگر از دوستی قدیمی دو نفر چیزی باقی نمانده (۱۵:۱۷-۳۵).

ایوب به آسانی پاسخ می دهد (بابهای ۱۶ و ۱۷): «بسیار چیزها مثل این شنیدم... شما به من تهمت می زنید» (۱۶:۱-۱۱). سپس شکایت طولانی خود را برعلیه خدای خود از سر می گیرد که با فریاد کشته شدگان به پایان می رسد: «ای زمین! خون مرا مپوشان!» (۱۶:۱۲-۱۸).

این دومین سخن مرموز از قبل آماده شده بود: آفریدگار ایوب را ساخته (۸:۱۰) و به او جرأت و شهامتی الهام کرده که هیچ ریاکاری در آن نیست (۱۳:۱۶)، او را به ادای

دعایی بی‌آلایش وامی دارد (۱۷:۱۶). «اینک الآن نیز شاهد من در آسمان است و گواه من در اعلیٰ علیین» (۱۸:۱۶-۱۹). انسانی که در دادگاه آسمانی که در مقدمه کتاب توصیف شده (۶:۱ و آیات بعد) بی‌سبب رنج می‌برد از این پس و کیلی خواهد داشت و خدا به او حق خواهد داد و این داور، متهم را ضمانت خواهد کرد (۱۷:۱-۳) ولی در حال حاضر ایوب آینده و امیدوی جز تنهایی و مرگ در پیش رو نمی‌دید (۱۷:۱۱-۱۶).

نوبت دوست دیگرش یعنی بلدد نیز فرا می‌رسد (باب ۱۸) ولی او تنها حریف تمرینی بود.

در باب ۱۹ ایوب شکایت و ناله‌های خود را از سر می‌گیرد و برای سومین بار سخن فوق بشری به گوش می‌رسد: «من می‌دانم که ولی من زنده است و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست» (۲۵:۱۹). آیا این همان فریادی است که نماینده آدمی در برابر خدا است؟ (ر.ک ۲۰:۱۶) آیا همان سخنانی است که ایوب می‌خواسته بر سنگ حکاکی شوند (۲۳:۱۹-۲۴)؟ یا اینکه منظور خداست که ایوب از او تقاضا کرد ضامنش شود (۳:۱۷)؟ در هر دو حال رویای رستاخیز تأیید شده: «بعد از آن که این پوست من تلف شود، بدون جسد من نیز خدا را خواهم دید» (۲۶:۱۹) و این اطمینان به اندازه‌ای حیرت‌آور است که متن کتاب مقدس به نظر مبهم و تاریک می‌آید و مترجمان در جزئیات آن تردید دارند.

صوفی نعمانی در باب ۲۰ نظر خود را ارائه می‌نماید ولی حتی اشاره‌ای جزئی به پرسش در وضع حاضر نمی‌کند.

سومین دور مبارزه

همه چیز بمانند نبرد واقعی به نظر می‌آید و زیباترین ضربات، ضرباتی هستند که به وسط زده می‌شوند. تاکنون آخرین سخنان گفته شده اند و کم‌کم خستگی غلبه می‌نماید ولی هنوز جای پیشرفت باقی است.

ایوب در باب ۲۱ بیش از پیش شکایت خود را تا موضوع بی‌عدالتی جهانی بسط می‌دهد: «چرا بایستی جنایت کاران زندگی کنند؟»

الیفاز در باب ۲۲ پاسخی تند و برنده می‌دهد: جنایتکار، خودت هستی و کیفر خدایی بر تو نشانه آن است.

ایوب (بابهای ۲۳ و ۲۴) از مباحثه ای چنین بی مایه کسل می شود. وی همواره آرزوی دیدار خدا را داشت و مطمئن بود که می تواند سخنانش را به گوش او برساند. چرا خدا «فرستی» برای پیروانش ندارد؟ این سخنان را می توان چنین تعبیر کرد که چرا «دنیای دیگری» وجود ندارد؟ زیرا در این دنیا بینوایان و فقیران آزار و شکنجه می بینند (۱۷:۲۴-۱۷).

چنین به نظر می رسد که باقی این باب به خوبی از زبان ایوب نقل نشده و در نتیجه بعضی از ناشران در متن آن تغییراتی داده اند. شاید در مبارزه، اوضاع به هم ریخته و معلوم نیست کی دارد کی را می زند (۱۸:۲۴-۲۴).

بلدد (در باب ۲۵) فقط کلماتی چند می گوید. گاهی خلاصه ای از سخنان به آن افزوده شده اند که کتاب آنها را به ایوب نسبت داده (۲۶:۵-۱۴).

در بابهای ۲۶ تا ۲۷ ایوب سطح تفکر خود را بالاتر برده چنان که گویی می خواهد از طریق اندیشه و حکمت به سخنان پیامبرانه ای که به زبان آورده برسد. می گوید خدا فقط قلمرو زندگان را خلق نکرده بلکه وادی مردگان را نیز که در آنجا هیچ چیز از او پنهان نیست (۲۶:۶). همه چیز در این دنیای دیدنی به کمال نمی رسد. بنابراین ایوب حق قانونی خود را نگه می دارد با وجودی که ظاهراً محکوم شده (۲۷:۱-۹) و حتی لعنت مخالفانش را به خودشان برمی گرداند (۲۷:۷-۲۳).

صوفی در جواب ایوب مطلب دیگری ندارد (مگر اینکه سخنرانی خود را با عباراتی که از کتاب ایوب ۱۳:۲۷-۲۳ و ۲۴:۱۸-۲۴ گرفته شده اند مجدداً از نو تنظیم نماید). به این ترتیب سه حریف ایوب برنامه خود را به آخر رساندند.

ایوب، میدان دار مبارزه

در باب ۲۸ که ایوب مسلط بر اوضاع شده، آزادانه نظریه خود را بیان می کند: حکمت از هر چیز دیگر ارزشمندتر است و از طریق کار و کوشش کارگران معادن یا ملاحان ماجراجو به دست نمی آید (نه در کارخانه ها و نه در سفرهای فضایی)، حکمت در خداست و برای آدمیان عبارت از این است که خدا را احترام گذاشته و از بدی دوری جویند. این نوع تفکر، اندیشه دائمی حکمای قوم اسرائیل بود. آنان معتقد بودند: ممکن

است آنچه بر روی زمین می گذرد یک معنی کلی داشته باشد ولی در خدا نهفته و پنهان است و وظیفه هر انسان معنی دادن به زندگی خود می باشد.

گرچه ایوب در نزد داور متعال مدافعی دارد با این همه هنوز در بازداشت موقت به سر می برد. سخنان شگفت انگیز و فوق بشری که بیان می کند متعلق به خودش نیستند و از اظهار این سخنان احساس خرسندی نمی کند. حکمت در نیکی کردن بدون در پی پاداش بودن می باشد، اما ایوب در پی پاداش نبوده بنابراین به همان گونه که ناله و شکایت طولانی خود را آغاز کرده بود پایان می دهد یعنی شکایت در مورد انسان صادقی که نمی داند برای چه رنج می کشد (بابهای ۲۹ تا ۳۰).

منتقدی مداخله می کند: بابهای ۳۲-۳۷

در مشقت زنی وقتی که حریفان خسته می شوند یک نفر به میدان می آید و به آرامی آنچه را واقع شده توضیح می دهد. در داستان ما این شخص الیهو نام دارد. با اینکه وی جوان است ولی تصور می کند بهتر از قدما که سکوت اختیار کرده اند موضوع را درک می نماید (باب ۳۲). ولی کاری نمی کند جز آوردن همان دلایل و برهان منتهی با عبارات نرمتر و ملایم تر و با نظم و ترتیب بیشتر.

البته درست است که ایوب با حمله به داور مبارزه و دعوا با داور دچار اشتباه شد و الیهو می تواند بعضی از سخنان ایوب را بر علیه خود او بکار برد (۳۳:۳۴، ر.ک. ۱۶:۷) ولی الیهو به این توجه ندارد که ایوب از حد جستجوی عدالت گذشته، اعمال ایمانی او بسیار دورتر رفته و در واقع خود را به اراده قادر متعال و حکیم واقعی سپرده است. بدین سان این منتقد در سطح ظاهر باقی می ماند بدون اینکه درک کند که در این مورد زندگی یک انسان مطرح است.

داور نظر خود را بیان می کند: بابهای ۳۸-۴۲

ایوب امیدش به ملاقات با خدا را با فریاد بیان کرده بود و خدا خودش را بر ایوب آشکار می نماید چنان که بر موسی نیز ظاهر شده بود. ولی ایوب خدا را به مبارزه طلبیده و خدا با تمام جلال و همراه با تمام آفرینش بر او ظاهر گردید و ایوب درمی یابد که بایستی خاموشی اختیار کند (۴۰:۱-۵).

خدا درحالی که دو تا از موحش ترین آفریدگان خود را به همراه دارد به حمله می پردازد: یکی بهیموت، هیولایی که قادر است در برابر طغیان آب ایستادگی نماید و فقط اسب آبی معمولی نبود؛ دیگری لویاتان هیولای حیلہ گری که از دهانش آتش می جهد و آن هم فقط سوسمار عادی نیست. این هیولاها، جانوران اساطیری را به یاد می آورند که در اعماق هاویه و وادی مردگان زندگی می کنند (ر.ک. ۱۲:۲۶) و خدا صاحب و فرمانروای آنهاست.

ایوب به چشم خود خدایی را می بیند که فقط از طریق شنیدن او را می شناخت و اکنون که آرزویش مستجاب شده و الهام نورانی یافته می تواند بدون تأثر و بدون سرافکندگی از او اطاعت نماید (۱:۴۲-۶).

نتیجه

- پس آیا این سه دوست ایوب حق داشتند؟

- ابداً خیر، و این کل راز کتاب است. خداوند به الیفاز می گوید: «خشم من بر تو افروخته شده... بنده ام ایوب به جهت شما دعا خواهد نمود...» (۷:۴۲-۸) ایوب همانند یعقوب با خدا مبارزه نمود و بمانند او مجروح شد و برکت یافت.

اینها آخرین کلمات کتاب ایوب هستند و بقیه فقط زیور و زینتی بیش نیست. آیا این آخرین سخن پروردگار است؟ مسلماً نه، خدا سخنان دیگری نیز بیان کرده و آنها را در این دنیا به فعل درآورده زیرا «کلمه تن گرفت».



قایق‌هایی از جنس نی. مدلهای چوبی که از مقبره مکتره (MEKETRE)، کارگزار یکی از فراعنه سلسله یازدهم در تبس به دست آمده. متعلق به ۲۱۳۰-۱۹۹۰ ق.م. (موزه قاهره)

قصه‌ای به نثر و شعری مهیج

منتقدین ادبی معتقدند که نکاتی چند بعدها به کتاب ایوب افزوده شده و تغییرات مختصری در مطالب کتاب به عمل آمده است. از دیرباز در این کتاب دو قسمت متمایز تشخیص داده شده است:

دو قسمت

اولی که به نثر نوشته شده توضیح می‌دهد که چرا و چگونه ملاک ثروتمندی به نام ایوب بر اثر شرط بندی بین خدا و شیطان تحت آزمایش قرار گرفت و چگونه با صبری بی نظیر آنها را تحمل کرد (بابهای ۱-۲) و بالاخره مورد تحسین خدا واقع گشته و ثروت و نعمت هایش بازپس داده شدند (۷:۴۲-۱۷).

در میان این قصه خیلی ساده، شعری طولانی به زبانی پیچیده و سخت و با ترکیبی از مباحثات پایان ناپذیر بین ایوب و سه دوستش و بالاخره دو سخنرانی بهوه که به صورت داور به اختلاف آنان پایان می‌بخشد قرار می‌گیرد.

آیا این دو قسمت دو اثر ادبی هستند؟

باری تفاوت و اختلاف بین این دو قسمت منحصر به سبک و زبان و شیوه ادبی نیست بلکه همه چیز متفاوت است. اگر خدا و ایوب را به کنار بگذاریم اشخاص متفاوت هستند: از طرفی بارگاه آسمانی و خانواده ایوب و از سوی دیگر سه دوست به اضافه نفر چهارمی. مضافاً بر اینکه خود ایوب نیز در قسمت دوم آن ایوب اولی نیست: در قسمت نثر، ایوب نمونه صبر و استقامت می‌باشد در صورتی که در قسمت شعر کسی است که از جا در می‌رود، آشفته می‌گردد و فریاد شورش برمی‌آورد. موضوعاتی هم که مطرح شده‌اند به نظر مختلف می‌رسند. مثلاً در قسمت نثر بدبختی‌های ایوب چون آزمایش تصادفی و موقتی شرح داده می‌شوند در صورتی که در قسمت شعر هیچ‌گونه توضیحی حتی در نتیجه‌گیری داده نشده و تنها به راز عظمت والای الهی پناه برده می‌شود. خلاصه مشکل بتوان یکپارچگی کامل کتاب ایوب را پذیرفت و در آن اثر یک مؤلف را دید که آن را به یک روش تنظیم کرده باشد.

آیا دو نویسنده این کتاب را نوشته‌اند؟

بنابراین کتاب ایوب چگونه بوجود آمد؟

حزقیال نبی گواهی می‌کند (۱۴:۱۴-۲۰) که در سده ششم پیش از میلاد مسیح، سنتی یا افسانه‌ای درباره مردی به نام ایوب وجود داشته که وی را در کنار نوح و دانیال نبی به عنوان نمونه درستی و فضیلت تعریف می‌کردند. برطبق این اطلاعات می‌توان سه فرضیه در نظر گرفت:

فرضیه اول: آیا بایستی چنین فرض نمود که دو نویسنده مختلف که یکی راوی و دیگری شاعر بوده این روایت را گرفته و از آن دو کتاب متفاوت نوشته که یکی نقل اخلاقی و دیگری شعر مهیج و حزن‌آور بوده و بعدها مؤلفی دیگر آنها را جمع‌آوری نموده و کتاب ایوب به دست آمده؟

فرضیه دوم: آیا بیشتر احتمال ندارد که در ابتدا حکایتی نوشته شده که در آن افسانه ایوب آمده و سپس شاعری خوش ذوق با اضافه کردن شعری مشتمل بر سه پرده مباحثه، آن را تکمیل نموده است؟

فرضیه سوم: آیا نمی‌توان تصور کرد که به شعری مهیج که با سئوالی دشوار خاتمه می‌یافت مؤلف متفکر آن خواسته پرخاشگری و قسمت زنده آن را با افزودن مقدمه و نتیجه‌ای حذف نماید تا تأکید کند که روی هم رفته تمام این شعر نمایشی بیش نبوده و هدف خاصی دنبال نمی‌شده و نبایستی در بدبختی‌های ایوب توضیحی غیر از شرط خدا با شیطان جستجو کرد و منظور این آزمایش برجسته نمودن وفاداری قهرمان داستان می‌باشد؟

شاهکار

آیا از تلاقی دو اثر متنوع و متفاوت که با یکدیگر تلفیق شده اند تلخیص برجسته و قابل توجهی به دست آمده؟ آیا قصه اخلاقی و سنتی بوده و بعدها به صورت اعتراض قوی درآمده؟ آیا شعر به شکل سئوالی مشوش کننده و زنده بوده و مؤلفی ماهرانه توانسته آن را در بین قوانین علم الهیات سنتی وارد سازد؟ به هر صورت در مورد هر سه فرضیه شک و تردید باقی است زیرا هر کدام از آنها دلایل خود را داشته و طرفدارانی دارد. فقط

می توان گفت فرضیه دوم که مدت ها به علت سادگیش بر دیگر فرضیه ها ترجیح داده می شد اکنون به نظر می آید که تا حدی اعتبار خود را از دست داده است. در اینجا موضوع این نیست که یکی از این فرضیه ها بر دیگران ترجیح داده شود بلکه علی رغم فرایند ترکیب ادبی آن، این کتاب را مورد تحسین و تمجید قرار دهیم که واقعاً یک شاهکار است.



ایوب ۱۰:۱۶

شکار شیر. نقش برجسته ای که از قصر آشوربانیپال در نینوا بدست آمده. پادشاه آشوربانیپال بر روی ارابه خود در حال تیراندازی با کمان است و همراهانش شیرهای تیر خورده و مهاجم را می کشند، ۶۶۸-۶۳۰ ق. م. (موزه بریتانیا، لندن)

معنی کلمات را دریابیم

شیطان

در عهد عتیق

کلمه عبری که در کتاب مقدس برای شیطان به کار رفته تقریباً به همین صورت به زبان های دیگر راه یافته است. این کلمه در اصل به معنی «متهم کننده» و «رقیب» است. اکنون این شخصیت را که در عهد عتیق «شیطان» نامیده شده بررسی می نمایم و در فصل بعد به بررسی آنچه از او در عهد جدید گفته شده خواهیم پرداخت.

در عهد عتیق نام شیطان فقط سه بار آمده است: در کتاب ایوب که راوی برای او نقش فتنه جو قائل شده (۱:۶-۱۲، ۲:۱-۷) و پس از ایفای نقش خود از صحنه ناپدید می شود. در کتاب زکریای نبی نیز نام شیطان آمده (۳:۱-۲): این پیامبر رویایی دیده که در آن روش شیطان تهمت زدن به قوم برگزیده است که یهوشع نماینده آن قوم است. در کتاب اول تواریخ ایام (۱:۲۱) ملاحظه می شود که شیطان داود را برانگیخت تا قوم اسرائیل را سرشماری نماید، (در صورتی که در آیات متوازی در ۲- سمو ۲۴:۱ خداست که داود را برای سرشماری قوم می فرستد).

ولی ممکن است بگویید که شیطان به صورت ماری آدم را به عدم اطاعت از خدا تشویق نمود (پید ۳:۱-۱۵) یا اینکه بوسیله این شیطان طماع و حسود «مرگ به دنیا وارد شد» (حک ۲:۲۴)

اما هرگاه متون مذکور را به دقت بخوانیم متوجه می شویم که هویت شیطان زیاد مسلم نیست: «شیطانی که زکریای نبی از او سخن می گوید یا مؤلف کتاب ایوب از او چهره برجسته ترسیم کرده، به عقیده نویسندگان مذکور فرشته ای همچون فرشتگان دیگر بوده که وظیفه ای عجیب بر عهده دارد. نامش به معنای رقیب است اما نه رقیب خدا بلکه رقیب آدمیان. می توان او را «دادستان عمومی» جامعه بشری نامید. گویی نوعی حقوق دان آسمانی است که مأموریت دارد در دادگاه الهی گناه مقصر را افشا کند. وی بمانند سایر فرستادگان یهوه سراسر دنیا را می پیماید و شغلش گردآوری وقایع و اتفاقاتی است که به درد ادعاهایش بخورند. می توان امروزه او را «وکیل مدافع ابلیس» نامید اما نه خود ابلیس... یهوه او را می پذیرد و با احترام با او سخن می گوید. بنابراین نبایستی او را با ماری که در سفر آفرینش ذکر شده یکی دانست... زیرا به هیچ وجه وی شبیه فرشته هبوط کرده نیست...»

این مطالب را نویسنده ای به نام اشتینمن در کتاب: «شاهدان خدا» نوشته است. حتی ایوب هم نسبت به شیطان چندان نظر مساعدی نداشته است... اگرچه شیطان در عهد جدید خصوصیات چند از آن را حفظ نموده ولی کاملاً صورت دیگری داشته که مهیب می باشد.

از عهد عتیق
تا عهد جدید

عدالت خدا از مرگ فراتر می رود

معمولاً به دانشجویان زبان عبری توصیه می شود کتاب ایوب را نخوانند زیرا با خواندن این کتاب خیلی زود متأثر و سرخورده می شوند، درست مثل خارجیانی که بخواهند فارسی یاد بگیرند و از روز اول خمسه نظامی را بخوانند. متن عبری کتاب ایوب دارای لغات کمیاب و سبک شعرگونه است. به طوری که کاتبان متوالی (که بر اثر زحمات آنان، این کتاب به دست ما رسیده) نتوانسته اند به طور صحیح از نسخه خطی رونویسی نمایند و خلاصه کتابی که اکنون در دست داریم متنی ناقص است.

مدافع خود را خواهیم دید

در اینجا به چند آیه (۲۳-۲۷) از باب نوزدهم می پردازیم که بهتر است معنی درست آن را بدانیم بدون اینکه وارد جزئیات مباحثه های اغراق آمیز مفسران شویم (که معمولاً خلاصه آنها در حاشیه کتاب ذکر می شود). ابتدا نکاتی که مورد قبول همه هستند:

۱- آنچه ایوب در این قسمت می گوید به اندازه ای مهم است که می خواهد گفته هایش بر سنگ کنده شود (۱۹:۲۳-۲۴)

۲- «من می دانم که ولی من زنده است...» (۱۹:۲۵).

کلمه عبری «گوئل» که در اینجا «ولی» ترجمه شده لقبی است که در کتاب مقدس به خدا اطلاق می شود. این ولی (یا فدیة دهنده) برخواهد خاست (البته برای عدالت به نفع مظلوم).

۳- فقط یک اصطلاح در آیه ۲۶ کاملاً واضح است: «خدا را خواهیم دید». در آیه بعدی نیز بر این اصطلاح تأکید شده است که می توان آن را به دو صورت زیر ترجمه کرد: «آن کسی را که خواهیم دید برای من خواهد بود» و «او را که خود من خواهیم دید، خودم».

ایوب با قاطعیت تصدیق می کند که خدا را خواهد دید که مدافع و حامی او شده و به داد او می رسد. ولی کجا این ملاقات صورت می گیرد؟ آیا پیش از مرگ یا پس از آن؟ متن عبری با کیفیت نامناسبی که به دست ما رسیده، پاسخی به این سئوالات نمی دهد.

ماورای مرگ

مترجمین قدیمی که در درک این آیه ها سردرگم شده بودند سعی می کردند آنها را درک نمایند. بنابراین متنی که به ما رسانده اند بیانگر طرز استنباط آنان از مطلب فوق است. بسی

امکان دارد که ترجمه های آنان تحت تأثیر اعتقادات زمانشان قرار گرفته باشد. به هر صورت این ترجمه ها بیانگر طرز درک قوم ایمانداران آن دوران از کتاب ایوب است.

کتاب ایوب که در ابتدا به عبری نوشته شد در قرن دوم پیش از میلاد مسیح به یونانی ترجمه گردید. باری مترجم یونانی آیه های ۲۵-۲۷ را این گونه ترجمه کرده «می دانم که جاویدان است آن کسی که مرا بر روی زمین نجات می بخشد تا احیا کند (یا دوباره زنده کند) تن مرا که از این رنج می برد...»

ظاهراً مترجم می پنداشته که ایوب امیدوار بوده مجدداً جسم سالم خود را (یا لاقل در وقت داوری نهایی) بازیابد تا به هنگامی که خدا عدالت را درمورد او به اجرا می گذارد یعنی بعد از مرگش، کاملاً خودش باشد.

من از قبر رستاخیز خواهم کرد

ترجمه ای که ژروم قدیس در سده چهارم میلادی به زبان لاتین نموده خیلی صریح تر و واضح تر است: «می دانم که فدیۀ دهنده من زنده است و در روز واپسین از خاک دوباره برخوام خاست و دوباره به پوست خود ملبس خواهم شد و با بدن خود خدا را خواهم دید و اوست که خواهم دید، خودم و نه شخص دیگری».

متن کتاب کاملاً روشن می شود ولی آنچه در این ترجمه گفته شده بیشتر از متن اصلی است اما می توان طبق گفته اشتینمن نتیجه گیری کرد: «این ترجمه کاری جز توضیح و تشریح انجام نداده بدون اینکه در اعتقاد ایوب مصیبت دیده خدشه ای وارد کند. ایوب به عدالت خدا ایمان دارد، عدالتی که از مرگ فراتر می رود...».



تَشَوْب خدای رعد و برق در کشور سوریه بر پشت گاو نری ایستاده و با دست خود رعد و تبری را بالا برده است. ستون سنگی که در تل برسپ (تل احمر) پیدا شده، ابتدای هزاره اول قبل از میلاد (موزه ملی حلب)

ایوب ۳۷: ۲-۵

اراده تو انجام شود!

شارل پگی شاعر فرانسوی در نامه ای به دوستش سخنانی نوشته که شهادت محسوس و مؤثری بر صداقت او در دعا کردن است: «... باور کن مدت هیجده ماه نتوانستم دعای «ای پدر ما» را بر زبان بیاورم و بگویم «اراده تو انجام شود»، نمی توانستم این سخنان را بگویم، آیا درک می کنی؟ نمی توانستم دعا کنم چونکه نمی توانستم اراده او را بپذیرم. این وحشتناک است. منظورم این نیست که دعا طوطی وار گفته شود بلکه منظورم این است که گفته شود آنچه باید گفت و من نمی توانستم واقعاً بگویم «اراده تو انجام شود». این صداقت و درستی قابل تحسین است و نحوه دعا کردن طوطی وار ما را محکوم می کند. پس اراده خدا چیست؟ پذیرفتن خواست خدا بدان معنی نیست که در برابر مصیبت و بلا تسلیم شد و آنها را پذیرفت و وقتی می گوئیم «انجام شود» یک آه تسلیم و سر فرود آوردن نیست.

اگر در انجیل جستجو کنم که اراده خدا چیست چه خواهم یافت؟ در واقع پایان جمله چنین است: «اراده تو بر روی زمین انجام شود چنانکه در آسمان است». آیا این بدان معنی نیست که اراده خدا اراده سعادت است؟

پس اراده خدا در چیست؟ عیسی به کسانی که از او می پرسیدند چنین یادآوری می کرد: «خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما... و همسایه خود را مثل خود محبت نما» (مت ۲۲: ۳۷-۴۰) و آن را در فرمان تازه ای خلاصه کرد: «به شما حکمی تازه می دهم که یکدیگر را محبت نمایید چنانکه من شما را محبت نمودم» (یو ۱۳: ۳۴). بنابراین وقتی دعا می کنیم: اراده تو انجام شود! درخواست می کنیم که این اراده عشق و محبت اجرا شود و نخست توسط ما انجام شود. انجام دادن این امر دشوار بوده و مستلزم شهامت و شجاعت است ولی به هیچ وجه ارتباطی با تسلیم شدن به مصائب و بلاها ندارد. بدی که ما نسبت به یکدیگر می کنیم (بی عدالتی، منازعه، جنگ...) آیا بر اثر عدم اطاعت از اراده و مشیت خدا نیست؟ خدایی که فرمانروایش به معنی «عدالت و سلامتی و خوشی در روح القدس» است (روم ۱۴: ۱۷).

اراده خدا، اراده رستگاری است. عیسی به ما فرموده: «همچنین اراده پدر شما که در آسمان است این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردد» (مت ۱۴:۱۸).

عیسی گاهی حتی از «خوشنودی» پدرش سخن گفته. آیا این خوشنودی، خوشنودی فرمانروایی است که از روی هوا و هوس ملت خود را پایمال می کند؟ «خوشنودی» پدر این است که اسرار نهفته ملکوت (نقشه پر محبتش برای دنیا) بر «کودکان» آشکار گردد در حالی که «خردمندان و دانشمندان» از آن محروم اند (لو ۱۰:۲۱).

خدا همچون مالک تاکستانی است که سخاوتمندانه به کارگری که در آخر وقت (یازدهمین ساعت) آمده بیش از آنچه حق اوست به او مزد می دهد: «حق خود را گرفته برو، می خواهم بدین آخری مثل تو دهم. آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم» (مت ۲۰:۱۴-۱۵).

یوحنا رسول به ما می گوید: «ما دانسته و باور کرده ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی. در محبت خوف نیست» (۱- یو ۴:۱۶-۱۸). در نور این الهام که افضل ترین الهام عهد جدید است چگونه می توان خدایی را تصور نمود که هدفش بدی کردن به ما باشد؟

«نه به خواهش من بلکه به اراده تو» (لو ۲۲:۴۲) در اینجا موضوع صلیب است و عیسی آن را می پذیرد. این جزو نقشه خدا درباره مسیح برای نجات و رستگاری دنیا بود «تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند» (یو ۱۱:۵۲) زیرا این کار محبت است و محبتی بالاتر از این نیست که کسی زندگی خود را فدا کند (یو ۱۵:۱۳).

تفسیر دردناک کلمه «انجام شود» از واقعه باغ زیتون آمده و این کلمه در آن وضعیت کاملاً بجا و موجه بوده زیرا هر مسیحی بایستی به مانند عیسی صلیب خود را حمل نماید و در آزمایشات خود محبتی را به کار گیرد که به وی اجازه همکاری در راز بازخرید گناهکاران را بدهد. آن وقت موضوع اراده الهی، هدایت قلب متحد ما به مسیح حتی در زمان رنج است. بنابراین هنگامی که می گویم: «ارده تو انجام شود» درخواست می کنم که به من نیرو دهد تا این آزمایش را با محبت بگذرانم.

وقتی که خدا سکوت می کند

«از تنگی روح خود سخن می رانم

و از تلخی جانم شکایت خواهم کرد»

ایوب ۷:۱۱

ما دعای ستایش و دعای توبه و دعای استغاثه را می شناسیم. ایوب به ما می آموزد که وقتی خدا را مخاطب قرار می دهیم حق داریم شکایت کرده از ژرفای اندوه خود فریاد برآوریم و در بدبختی از پا در نیاییم بدون آنکه قبلاً اعتراض کرده باشیم. البته خدا به ایوب پاسخ داد که حسابی ندارد تا با او تصفیه کند ولی در عین حال به دوستان ایوب گفت: «شما از من به خوبی سخن نگفتید چنانکه خدمتگزار من ایوب سخن گفت». بنابراین خدا می پذیرد که ایوب علی رغم ناله و شکایتش، عشق و محبت خود را نسبت به خدا انکار ننموده است.

ایوب تنها شخصی نیست که در کتاب مقدس بدین سان مطالب خود را بیان کرده باشد. حضرت موسی از بدبختی هایی که در بیابان بر قوم او فرود آمد به خدا شکایت نمود (خروج ۳۲:۱۱-۱۲) و همچنین از فشار باری که با سپردن این قوم به دست او، بردوش گذاشته شده بود (اعدا ۱۱:۱۱-۱۵). در کتاب اول سموئیل تضرع زن نازایی را می خوانیم که حنا نام داشت. وی در این تضرعها «به تلخی جان نزد خداوند دعا کرد و زارزار بگریست» (۱:۱۰-۱۶). سخنان ایللیای نبی را که تحت آزار و شکنجه بوده و دیگر تاب و توان نداشته بشنوید: «بس است، جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم» (۱:۱۹:۴). همچنین زنی شونمی نام که به خاطر مرگ پسرش «روحش در تلخی و مرارت» بود نزد الیشع نبی اعتراض کرد (۲:۲۷:۴-۲۸). ارمیای نبی هم با همان لحن ایوب اعتراض بر ناز و نعمت بدکاران نموده (۱:۱۲) و نسبت به رنج خویش شکایت کرده است (۱۵:۱۸). همچنین در مزامیر موارد بسیاری وجود دارد که فریاد علیه بی عدالتی سرنوشت هستند (مز ۴۴:۱۰-۲۷؛ ۷۴؛ ۷۹؛ ۸۸ و غیره) و خود عیسی نیز قبل از آنکه زندگیش را تسلیم دست پدر نماید به سوی او فریاد نومیدی زمزمور ۲۲ را برآورد: «ای خدای من! ای خدای من! چرا مرا ترک کرده ای؟»

خدا هرگز شکایت های لغزش برانگیز ما را محکوم نمی کند. این شکایتها به طریقی گواه آنند که ما او را عادل و رحیم می دانیم زیرا بدبختی را که بر ما یا برادرانمان وارد می شود نمی پذیریم. رنج بشر محبت خدا را جریحه دار می کند.

ایوب و دوستانش

دوستان ایوب شاگردان خوبی بشمار می رفتند چرا که سفر تنبیه را می دانستند و کتاب های پیامبران را آموخته بودند

شریعت یهود

آنان این سخنان موسی را خطاب به اسرائیل خوانده بودند:
 «اگر آواز یهوه خدای خود را به دقت بشنوی تا هوشیار شده تمامی اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم به جا آوری آنگاه یهوه خدایت تو را بر جمیع امتهای جهان بلند خواهد گردانید و تمامی این برکتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت» (تث ۲۸: ۱-۲).

و در مقابل:

«اما اگر آواز یهوه خدای خود را نشنوی تا هوشیار شده همه اوامر و فرایض او را که من امروز به تو امر می فرمایم به جا آوری آنگاه جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت» (تث ۲۸: ۱۵).

انبیا

مهمتر از همه این است که دوستان ایوب از انبیا و مخصوصاً از حزقیال نبی آنچه را ما اصل مکافات و پاداش فردی می نامیم آموخته بودند: از این پس نمی توان این ضرب المثل را پذیرفت: «پدران انگور ترش خوردند و دندانهای پسران کند گردید»؛ اینک همه جانها از آن خداست: «چنان که جان پدر است همچنین جان پسر نیز از آن من می باشد»؛ «هرکسی که گناه ورزد او خواهد مرد» (حزق ۱۸: ۲-۴).

بنابراین در نظر دوستان ایوب و در نظر بسیاری از اسرائیلیان مسئله روشن بود: گناه همواره کیفر و جزا می بیند و فضیلت همیشه پاداش می یابد. چنین اصلی، اصل دیگری را به دنبال دارد: هر رنج و محنتی را می توان کیفر و تنبیه تفسیر کرد و شخصی که رنج و محنت می کشد کسی است که مرتکب گناه شده است.

سه دوست ایوب یعنی الیفاز، بلداد و صوفر که با این عقاید کلی مجهز شده اند به

دیدار ایوب می‌روند تا او را «تعزیت گویند و تسلی دهند» (۱۱:۲). پس از ابراز احساسات اولیه و پس از تأمل و سکوتی طولانی (۱۳-۱۲:۲) گفت و شنودی آغاز می‌شود.

تجربه

نخست ایوب سخن آغاز می‌کند. در نظر او فرضیات وجود ندارند، فقط آنچه واقعیت دارد بدبختی‌هایش و آگاهی از این که او مستحق آنها نبوده است.

شکی نیست که ایوب وسوسه می‌شده تا با عقاید دوستانش موافق شود زیرا او نیز همان تعلیم آنها را یافته بود. او هم آموخته بود که خدا عادل است و با حکمت تنبیه و پاداش می‌دهد «لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود» (۲:۹). تمام این استدلال‌ها و دلایل با یک تجربه که همه آنها را زیر سؤال می‌برد عقب زده می‌شوند. ایوب با استمداد، با شورش، با دلسردی، با حذر و با اعتراض نمودن به مباحثه مغشوشی پرداخته و فقط به یک نکته متکی است و آن بی‌گناهی خودش می‌باشد.

باری سه دوست به مباحثه با چنین مردی می‌پردازند و این بحث و مشاجره طولانی و چانه زدن شرقی گونه با آب و تاب و تکرار مطالب ادامه می‌یابد و بالاخره منجر به مقابله و رویارویی بین تئوری و تجربه می‌شود؛ یقیناً این ایوب بود که اشتباه می‌کرد و احتمالاً گناهی کرده بود که به یاد نداشت یا اینکه ناخودآگاه خطایی مرتکب شده بود. پس ایوب بایستی آن گناه را یافته و حتی اگر آن را به یاد نداشت بایستی این نکته را بپذیرد زیرا ممکن است غافل باشد که گناهکار است، وانگهی آیا همین سرسختی و ادعای بی‌گناهی او گناهی بشمار نمی‌آید؟ و این نظر علم الهیات آن دوران بود.

گویی اظهارات قاضیان محکمه تفتیش عقاید قرون وسطی شنیده می‌شد که می‌خواستند گالیله را وادار به اعتراف کنند که زمین نمی‌چرخد. ولی ایوب در وضع مناسب تری قرار داشت زیرا گالیله چرخیدن زمین را به چشم ندیده بود و حساب او هنوز در مرحله تئوری و آزمایش بود در صورتی که ایوب وجدانش را شاهد می‌گرفت.

اصولاً موضوع خیلی پیچیده تراز آن بود که سه دوست ایوب فکر می‌کردند. شکی نیست که خدا عادل است ولی او برتر از استدلال‌های ماست و در دلائل سه گانه ساده ما محصور نمی‌شود. بدین سبب در وضع فعلی کتاب، خدا حق به جانب ایوب می‌دهد: «خشم من بر تو (الیفاز) و دو رفیقت افروخته شده زیرا که درباره من آنچه راست است مثل بنده ام ایوب نگفتید» (۷:۴۲).

«عادل رنج دیده» در ادبیات خارج از اسرائیل

به محض اینکه آدمی درباره خود و سرنوشت خود می اندیشد یکی از سئوالاتی که برایش مطرح می شود، علت وجود رنج و محنت است. هرگاه انسان به خدایی باور داشته باشد که آفریننده دنیا و مسئول تاریخ آن است اشتیاق دارد که کم و بیش از آن آفریننده توضیح بخواند. بنابراین جای شگفتی نیست که در همه تمدن ها و در تمام ادبیات، قطعات غنایی یا نمایشی یافت می شوند که کمابیش یادآور کتاب ایوب هستند.

در مصر

ذیلاً نمونه ای از این نوشته ها را در ادبیات مصری با عنوان **گفتگوی شخصی نومید با روح خویش آورده می شود:**

به چه کسی امروز سخن گویم؟
همراهان شریب و بد ذات هستند
دوستان یک روزه فاقد احساسات اند...
به چه کسی امروز سخن گویم؟
چهره ها کتمان می کنند
هر کدام در برابر همراه خود چشم به پایین می اندازد...
به چه کسی امروز سخن گویم؟
از بدبختی از پا درآمده ام
هیچ دوست معتمدی ندارم.
به چه کسی امروز سخن گویم؟
بیدادگری که در کشور تسلط یافته پایانی ندارد.

در آشور و بابل

در ادبیات آشور و بابل نیز شعر **عادل رنج دیده** از هزاره دوم پیش از میلاد به بعد به صورت های مختلف دیده می شود:

تازه به زندگی رسیده بودم که زمان معین را طی کردم.
 سر را برگرداندم: باز بدی بود و باز رنج.
 فشار بر من افزون شده و به حق خود نرسیده ام.
 به سوی خدایم فریاد برآوردم و او روی خود را نشان نداد.
 الهه خود را خواندم، او حتی سر خود را بلند نکرد.

...

خواب بمانند توری مرا پوشانده.
 چشمانم می نگرند ولی نمی بینند،
 گوش هایم بازند ولی نمی شنوند،
 ضعف تمام بدنم را فرا گرفته.
 ضربه ای بر جسمم وارد شده،
 ناتوانی تا به زانوهایم رسیده.

...

مرگ (در پی من است) و تمام بدنم را پوشانده.
 اگر کسی ضمن سخن گفتن با من، مرا بخواند پاسخ نمی دهم.
 قوم من گریان است. من نیز مدت درازی زندگی نخواهم کرد.
 دهانم را بسته اند
 و حرف بر سر زبانم مانده است.

در یونان

در ادبیات یونان با نفرین های پرومته (رب النوع آتش) که بر صخره ای برحسب
 خواست زئوس زنجیر شده بود و ناله ها و شکایات اودیپوس که سرنوشت خارق العاده، او
 را کورکورانه به ظالمانه ترین کیفرها کشاند برخورد می کنیم. البته پرومته و اودیپوس
 «بی گناه» نبودند ولی رنج و شکنجه ای که متحمل شدند بی اندازه و غیرانسانی بود.
 همه مردم آنان را ترک نموده و انزوا و تنهایی انسان را در شب تجربه نمودند. بدین سان
 فریاد آنها گاهی به طور حیرت آوری همانند فریاد ایوب به نظر می رسد.

نوآوری کتاب ایوب

گفته شده که همانند موضوع کتاب ایوب پیش از آن نیز وجود داشته و این مسئله تا حدی درست به نظر می رسد که در آن موضوع دائمی و پایان ناپذیر مشکل انسان مطرح می شود. ولی اگر با دقت بیشتری بنگریم متوجه می شویم، اختلافات بیش از تشابهات هستند، تشابهاتی که اتفاقی به وجود آمده اند.

در محیط بت پرستی آن دوران و در مناقشات دائم بین رب النوع های متعدد، انسان بازیچه یا قربانی بی گناه بود و این افسانه ها با قریحه ای قوی در اشعار حماسی سروده می شدند و این موضوع به اساطیر و داستان های خاور نزدیک جنبه ای دراماتیک و لحنی یأس آوری داده که کتاب مقدس فاقد این موضوعات است.

بالعکس علم الهیات عهد و اعتماد قوم اسرائیل به خدای پدر که پیامبران از مهربانی و محبت او خبر داده بودند راز ایوب را بیشتر ناراحت کننده می نمایند و انتظار دریافت پاسخی واقعی بیشتر می گردد.

به هر صورت مؤلف کتاب ایوب با نحوه ارائه ادبی آن نخواست خود را در دنیای اسرائیل قرار دهد. قهرمان او مرد ثروتمند و گله داری است که معتقد به خدای یگانه می باشد ولی از امتیازات قوم اسرائیل بی اطلاع است. مؤلف خواسته به پیام خود ابعاد بشری دهد و داستان ایوب را در محیط ادبیات کلی «عادل رنج دیده» قرار داده است.



ایوب ۳۸:۳۹

صحنه شکار که بر بشقاب طلایی کنده کاری شده و در نزدیکی معبد اوگاریت پیدا شده. قرن چهاردهم ق. م. (موزه ملی حلب)

آیا خدا می تواند روبرگرداند؟

آیا ایوب شاهد رنج های بشری است؟ می توان پاسخ داد: آری! ایوب با دوستانش مباحثه های طولانی و ملال انگیزی داشت، اگر بتوان آنان را دوست نامید! امروزه اینگونه اشخاص را «آشنا» می نامند. به هر صورت این منازعه به صورت بحث آکادمیک درآمده و خود ایوب هم در این دام افتاده است، شاید از این بحث خسته شده و سعی داشته اطرافیانش را متقاعد کند که در نظر آنان رنج و محنت فقط موضوع مباحثه بود، پس بحث درباره آن بی فایده است. این الفاظ قراردادی به ایوب که در ورطه تاریکی فرو رفته بود روشنایی نمی بخشند، بلکه فریادها و حتی فریادهای سهمگین که طنین آنها در دل شب می پیچید. این فریادها بودند که از دور به ما اجازه می دهند که با او همدردی کرده و شاید درک نماییم می خواسته چه چیزی به ما بگوید!

از درون ورطه هلاک

برخلاف عقیده عموم، سئوالی که ایوب مطرح می کند درباره آدمی و رنج هایش نبوده بلکه سئوال او درباره خداست. البته اصطلاح «سئوال درباره خدا» صحیح نیست. زیرا ایوب ما را در سراشیب تند و گیج کننده ای به درون نهان آدمی می کشاند. خدا برای ایوب تنها یک موضوع قابل بحث نیست همانطور که درد و رنج نبود، خدا آن وجود محرم و صمیمی در باطن و درون خودش است. حضور خدا درون وی را همچون خورشید نورانی می سازد و دنیایی را به وجود می آورد که در آن حرکت می نمود، محبتی که به او زندگی می بخشید، آن کسی که در حضورش می ایستیم و بوسیله او همه چیز آرامش و نظم و هماهنگی می یابد. ولی ناگاه شکنجه جسمی می شود، از فرزندانش محروم می گردد، خویشاوندانش او را طرد می کنند و آنچه دارد از بین می رود، ایوب در دنیای پهناور هرج و مرج و بی معنی فرو می رود. دنیای آرامش و سعادت فرو می ریزد.

شب تیره و تار

در تاریکی شب، خدا همچنان نیاز نهایی و یگانه یقین است، یقینی که خود را تحمیل می کند و با این حال وجودش تنها برضد و نقیض ها می افزاید و زندگی را غیرممکن

می نماید چنانچه بخواهیم به حقیقتی که با رنج کشفش می نمایم، وفادار بمانیم. خدا راه گریز نیست زیرا انسانی که رنج و محنت می کشد از هر سو محاصره شده است. لحظه ای فرامی رسد که راه آدمی و راه خدا با یکدیگر تلاقی پیدا می کنند و چنان با هم آمیخته می شوند که دیگر برای انسان میسر نیست اگر بر یکی از آنها قرار گیرد راه دیگری را ببیند. همه چیز در هم ذوب می شود و تمام جدلها و مباحثه های الهیاتی بیهوده و وقت گذرانی به نظر می آیند. به چه کار می آید که آدمی منکر شخص خود شود و به خاطر خطایی که مرتکب نشده خود را مقصر بداند؟ ایمان به وجود خدا را نمی توان به بهای دروغ خریداری نمود، زندگی را به خاطر عشق شورانگیزی فدا نمی کنند تا معشوق را مطابق میل خود نمایند. هنگامی که همه چیز تیره و تاریک است تنها امید پرتوی ضعیف از وفاداری بی رحمانه به حقایقی که به زحمت جمع شده اند متولد می شود. باری عشقی که ایوب به خدا داشت از اینگونه بود. وانگهی عشق همواره با روشنی و وضوح همراه نیست. عشق در رویای خویش فکر می کند که دیگری را می فهمد؟ ولی دیگری آن دیگر نمی بود اگر می توانست او را بفهمد. آیا چاله، دیوار یا تاریکی بین ماست؟ این فاصله مرموز بین دو موجود را که می خواهند به یکدیگر بیوندند هرکسی می تواند به میل خود توصیف نماید. هرگاه شکی پیدا شود و ظواهر برخلاف انتظار ظهور نمایند بلافاصله عدم تفاهم خیلی زود موضوع خیانت را در نظر می آورد ولی عشق آن است که بر شک و تردید پیروز گردد.

عشق قوی تر از مرگ است

حادثه دردناک زندگی ایوب، فاجعه عشق است، عشقی که احساس می کند به او خیانت شده با این حال به اندازه ای نیرومند است که از باور نمودن این خیانت امتناع می ورزد. زیرا ایوب خدا را دوست دارد. در صورتی که درباره دوستانش نمی توان چنین گفت، دوستانی که این قدر خوب درباره کسی صحبت می کنند اما او را بسیار اندک می شناسند. خدای آنان در برابر راز عظیمی که ایوب با آن برخورد کرده، بس کوچک است. با این همه ما در برابر این داستان آشفته می شویم و می پرسیم آیا راه دیگری غیر از رنج بشری وجود ندارد تا چهره واقعی خدا آشکار شود؟ آیا طریق دیگری وجود ندارد که ایمان به جای غوطه ور شدن در ظلمت و آزمایش در آن راه بپیمایند؟ آیا این بازی

بی‌رحمانه‌ای نیست که کسی که محبت ما را می‌جوید از آن لذت می‌برد؟ آیا می‌توان خدایی را که بیگانه و بی‌رحم است دوست داشت؟ فاجعه زندگی ایوب در زندگی ما نیز تکرار می‌شود زیرا در برابر درد و رنج، راز خدایی که آن را اجازه داده و انسانی که آن را تحمل می‌کند در یک راز آمیخته می‌گردند. ما هنوز به آخر تعمق و کاوش در زندگی و کشف آن نرسیده‌ایم و آن را در نمی‌یابیم مگر با از دست دادن آن.

چهره خداوند

خونی که زندگی می‌بخشد از زخمی که در دل آدمی است جاری می‌شود. ایوب با کشاندن ما بر جاده غیرقابل درک، روزنه‌ای بر ایمان ما گشوده و ما را به پای مسیح مصلوب هدایت می‌کند. در آنجاست که برای نخستین بار در تاریخ بشری عملاً درمی‌یابیم که خدا ما را رها نکرده بلکه با ما همراه شده تا زندگی را از مرگی که متحمل می‌گردد برویاند.

نه، خدا به ما خیانت نمی‌کند؛ از این به بعد می‌دانیم گرچه درد و رنج در سرنوشت آدمی نوشته شده اما برای خدا ناشناخته نیستند. با نگرستن به عیسای مصلوب، صدای وی را می‌شنویم که به ما می‌گوید: «ای فیلیپس! کسی که مرا دید پدر را دیده است».



ایوب ۳۹:۹

شکار گاو نر. نقش برجسته قصر آشوربانیپال دوم در شهر نمرود، ۸۸۳-۸۵۹ ق. م.
(موزه بریتانیا، لندن)

کتاب مقدس و
مراسم عبادت

کسی جرأت نکرد

هنگامی که در کلیسای لاتین اعلام شد که هر روز یکشنبه در مراسم نماز قطعه ای از عهد عتیق خوانده خواهد شد امیدوار بودم فریاد ایوب را خواهم شنید ولی اشتباه کرده بودم. امیدوار بودم فریادهای مهیج ایوب را نه فقط در بدبختی ها و رنج های خود که بیان می کند خواهم شنید بلکه در جایی که پای بحث را فراتر برده و ثابت می کند که بی عدالتی تقریباً بر همه جهان حکمفرماست و بی دینان همواره موفق و کامیاب می شوند (۲۱:۷-۳۴) و از همه بدتر کسانی تحقیر و تمسخر می شوند که کوشش داشتند به خدا وفادار بمانند (۱۲:۴-۶).

در بعضی ساعات سکوت خدا غیرقابل تحمل است. عدالتش قابل درک نیست، او «صالح و شریب را با هم هلاک می سازد» (۲۲:۹). هرگز حتی در شدیدترین بیدادگری ها دخالتی نمی کند حال آنکه او آفریننده و قادر متعال است. ایوب تمام رنج ها و بدبختی ها را که تحمل کرده به یاد آورده و فریاد می کشد: «دست خداوند آنها را به جا آورده است!» (۹:۱۲)، «پس اگر چنین نیست کیست که می کند؟» (۲۴:۹).

دوستان ایوب این سخنان را به هیچ وجه نپذیرفته می گویند: «تو خدا ترسی را ترک می کنی و تقوی را به حضور خدا ناقص می سازی» (۴:۱۵). شاید ما نیز مثل آنان می اندیشیم ولی ایوب بلافاصله پاسخ داد و پاسخ او مهیج و منقلب کننده بود: «آیا برای خدا به بی انصافی سخن خواهید راند و به جهت او با فریب تکلم خواهید نمود» (۷:۱۳).

فقط با پیمودن راه درستی و حقیقت است که می توانیم به سوی خدا گام برداریم. شرارت واقعیتی بس سنگین و برای انسان طاقت فرساست و ما نمی توانیم به بهانه احترام به خدا این واقعیت را نادیده بگیریم. اصولاً هدف ایمان آن نیست که چشمان خود را ببندیم بلکه ایمان روشنایی است و از دیدن آدمیان و گناهانشان و حکمفرمایی بی عدالتی و اهمه ای ندارد حتی اگر این واقعیتها برای عقل و قلب ما گمراه کننده باشند.

اگر بگوییم اعمال و رفتار خدا غیرقابل درک هستند بدان معنی نیست که خدا را نفی کرده باشیم بلکه شناختن و اعلام کردن حکمت و دانایی او خارج از قوه تصور و ادراک ماست. خدا می گوید: «در باره من آنچه راست است مثل بنده ام ایوب نگفتید» (۷:۴۲). ما محتاج به شنیدن این تأیید الهی بودیم مشروط بر اینکه قبلاً ایوب را خوانده و فریاد او را شنیده باشیم. به هر صورت متأسفم که این «دعای ناامیدی» به گوش ما رسانده نمی شود، دعایی که اضطراب و اندوه ما و برادران ما را بیان می کند و در عین حال قلب های ما را برای بشارت موعظه عیسی بر روی کوه و تأمل و تعمق در صلیب آماده می نماید.

تعلیم از افسانه‌های حیوانات در کتاب ایوب (۳۶:۴۱-۳۹:۳۸)

یکی از برنامه‌های تلویزیونی که همیشه در منزل ما بیننده فراوانی دارد برنامه «دنیای وحش» است. شاید تصور کنید که من در خانواده‌ای پرجمعیت زندگی می‌کنم که فرزندان زیادی دارد و اکثراً روحیه‌ای کودکانه و مذهبی دارند. خیر، اشتباه نکنید من خودم روحانی و نسبتاً مسن هستم و در بین جمعی زندگی می‌کنم که اغلب پیر و سالخورده‌اند و در این محیط کتاب ایوب را فهمیدم. حال همسایه من کشیش عالی قدری است که در گذشته استاد علم الهیات و مورد توجه و احترام همکاران و تحسین شاگردانش بوده ولی مدت مدیدی است که چشمانش خوب نمی‌بینند و نمی‌تواند مطالعه کند. یکی دیگر واعظ مشهور، کشیش دانا برای شنیدن اعترافات ایمانداران بود که در زندگی خود بسیاری را تحت تأثیر قرار داده، آرامش بخشیده، آشتی داده، و شاید به سوی خدا هدایت کرده است. به جوانان توصیه می‌کرد تا راه او را پیروی کنند... ولی مدتی است که صدایش را از دست داده، سبک موعظه‌هایش کهنه شده و دیگر شنونده‌ای ندارد. شخص سوم، مردی با معلومات و طبع ظریف و حساس است که گوشش سنگین شده و دیگر متون زیبای لاتین و موسیقی کلاسیک را که دوست می‌داشت نمی‌شنود. واقعاً هیجان‌انگیز نیست که آدمی پر از شور و هیجان گردد، خود را وقف کند و از بسیاری چیزها محروم شود تا کاری را به انجام رساند که ناگاه پایان نیافته متوقف می‌گردد و سپس خود را در خلاء می‌یابد درحالی که نه وارثی داشته و نه احتمالاً جانشینی به جای گذاشته تا بتواند تجدید اوضاع را به چشم ببیند.

برای درک ایوب لازم نیست که انسان به مانند وی دارای زن و فرزندان و اموال و احشام فراوان باشد تا همه چیز را از دست بدهد، چون در مورد سلامتی باید گفت سنی فرا می‌رسد که تمام بیماریها هجوم می‌آورند. باری اشخاصی را که یاد کردم همگی به خدای خود وفادار و به ارزش‌ها و تعهدات خود و به زندگی جامع و به دعا در حد نیرو و توانایی خود پایبند هستند. این اشخاص تفسیرهای هذیان‌گونه را نفی نموده و نه خود را مقصر دانسته و نه استادان خود را متهم می‌کنند. آنها به خوبی می‌دانند که بین خطاهای

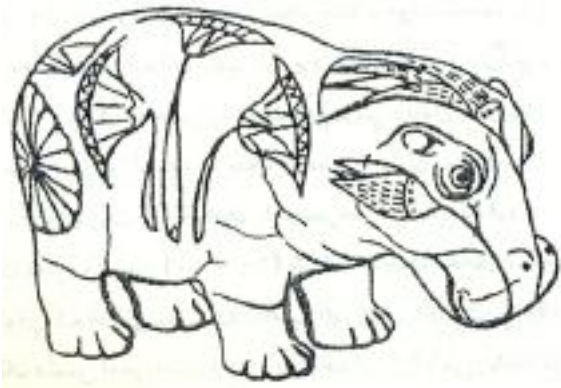
شخص و وقایع مهمی که رخ می دهند تناسبی وجود ندارد که آنان را در این جا و در حالت مات و مبهوت و به مانند قایق فرسوده ای که غفلتاً مواجه با جزر و مد دریا می شود و در شن فرو می رود رها شده اند. ولی هر وقت فرصتی می یابند، ماهی یک بار برنامه تلویزیونی «دنیای وحش» را نگاه می کنند.

آیا می توان علت آن را یافت؟ این مردان دانش آموخته و اندیشمند، کلام خدا را خدمت کرده اند. با فیض این کلام به دیگران کمک کرده، آنان را تسکین داده و شفا بخشیده اند. اکنون مشاهده می کنند که کلام به حقیقت نمی رسد حتی کلام علم الهیات و کلام کلیسا و کلام مقدسان. وقایع و حوادث مهم و عظیم تر آنان را به سکوت واداشته و نه تنها به سکوت سخن که چندان مهم نیست بلکه به سکوت فکر و اندیشه ملزم شده اند. همچون ایوب درک نمی کنند و سخنی برای آنچه رخ می دهد نمی یابند و بایستی از آن چشم پپوشند. وفاداری تام آنان با سخن نادرست قانع نمی شود. در چنین وضعیتی ما که حیوانات ناطق به شمار می رویم (و شاید در زمان توانایی و قدرت خود، زیاده سخن گفته باشیم) خود را با تماشای تصاویر حیوانات بی زبان تسکین و تسلی می دهیم. آنان تکثیر غیر منطقی زندگی را که سخت و شگفت انگیز و باشکوه است می نگرند و زیبایی حرکات حیوانات را تحسین می کنند که می دونند، می خزند شنا یا پرواز می کنند بدون اینکه در فاصله بین دیدن و عمل کردن سخنی گفته شود. کسانی که مدت های دراز درباره وجود و حیات سخنرانی کرده اند اکنون با تماشای موجودات بی زبان، برای به انتها رساندن راهی که برایشان باقی مانده اندکی نیرو می گیرند.

به همین سان آفریدگار که می خواست درباره ایوب اقدامی بکند صحنه ای طولانی از «زندگی حیوانات» از نظر او گذرانید: ماده شیر و شیربچه ها، کلاغ و جوجه هایش، بزکوهی، مرال جنگلی و گورخر صحرایی را نشان داد و همینطور گاومیش و شترمرغ و اسب و عقاب و اسب آبی و نهنگ و لویاتان که سوسمار آبی است و خلاصه تمام ساکنان روی زمین و آسمان و آبها را و بدین گونه ایوب آرامش یافت و ساکت شد.

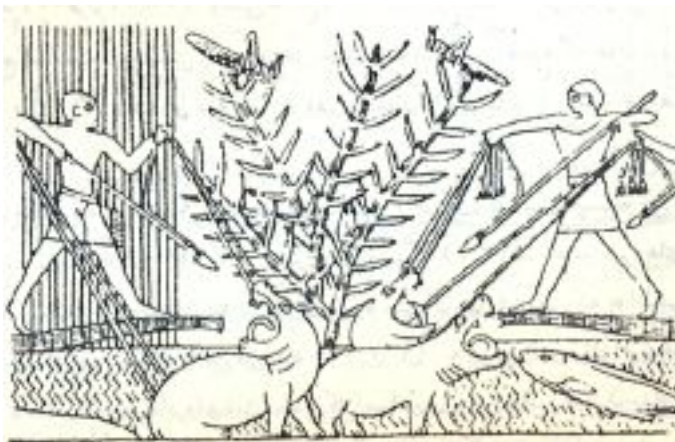
در کتاب مقدس قسمت دیگری درباره حیوانات و مبارزه آنها وجود دارد که کتاب مکاشفه یوحنا است. در این کتاب ازدها جای لویاتان را گرفته که هیولایی هفت سر به دنبال او از دریا بیرون می آید (مکا ۱۲). اسب ها پیام قدرت و بدبختی و بالاخره پیام کلام الهی را می آورند (مکا ۶، ۹: ۱۱-۲۱). الهام نهایی همان شیر پیروزمندی است که

در عین حال بره ذبح شده می باشد (مکا ۵) و امید آخر همان حضور اوست (مکا ۲۱: ۲۲-۲۳). ایوب زبان سکوت را آموخته بود، آینده نگر جزیره پطمس زبان دیگری آموخته بود، زبانی که در آن سکوت تصاویر با آهنگ کلمات در هم می آمیزد و امید به نیکوییهای آینده با امیدواری همراه می شود.



ایوب ۱۵:۴۰

اسب آبی کوچک از جنس سرامیک. این حیوان با گلها و برگهای نیلوفر آبی که غذای مورد علاقه اش است پوشیده شده. در دوران کهن اسب آبی به فراوانی در رود نیل وجود داشت. (موزه لوور، پاریس) ۱۷۹۰-۱۹۹۰ ق.م.



ایوب ۱۵:۴۰

شکار اسب آبی. شکارچیان ایستاده در زورقهایی از جنس خیزران با نیزه و چوب حیوانات بسته شده را می زنند. نقش برجسته ای که در مقبره مروکا (Mereruka) (سلسله ششم) پیدا شده، ۲۳۵۰-۲۰۰۰ ق.م. (سقراه، مصر)

معنی کلمات را دریابیم

شیطان

در عهد جدید

در عهد جدید شیطان چهره بس مخوف و ترسناک تری از عهد عتیق دارد. البته می توان در چندین جا نقش او را با نقشی که در کتاب ایوب بازی کرد مقایسه نمود. مثلاً در انجیل لوقا: «ای شمعون ای شمعون اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند. لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما» (۲۲:۳۱-۳۲). همچنین در رساله دوم پولس رسول به قرنتیان: «خاری در جسم من داده شد، فرشته شیطان تا مرا لطمه زند مبادا زیاده سرافرازی نمایم» (۷:۱۲). در این دو مورد شیطان کسی است که مأموریت دارد مردمان را به تجربه و آزمایش گذارد.

ولی در روایت وسوسه عیسی (مت ۴:۱۰) شیطان همچون مخالف شخصی تدبیر خدا نمایان می شود، فریبنده ای که ادعای بخشیدن امپراتوری دنیا به عیسی را دارد. در مثل برزگر (مر ۴:۱۵) شیطان دشمن آدمی است و بذر کلام خدا را از او می رباید. در رنج و مرگ عیسی این شیطان است که در یهودای اسخریوطی داخل شده تا به استاد خویش خیانت نماید (لو ۲۲:۳؛ یو ۱۳:۲۷). پولس فاش می کند که باز این شیطان است که با مأموریت او مخالفت و ضدیت می نماید (۱-تسا ۲:۱۸)، شیطان با شگفتی های کاذب سعی خواهد کرد شاگردان را مجذوب و گمراه نماید (۲-تسا ۲:۹-۱۰) و برای اینکه آنان را فریب دهد خود را به صورت فرشته نورانی ملبس می نماید (۲-قرن ۱۱:۱۴). وقتی شاگردان عیسی فرا رسیدن فرمانروایی خدا را اعلام می کنند در واقع شکست آن دشمن را تحقق می بخشند: «شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می افتد» (لو ۱۰:۱۸). «خدای سلامتی بزودی شیطان را زیر پایهای شما خواهد سائید» (روم ۱۶:۲۰).

در کتاب مکاشفه یوحنا مکرراً شیطان را دشمن و حریف کلیسای مسیح می یابیم چه در یهودیت «کنیسه شیطان» (۹:۲)، چه در امپراتوری ستمگر (۱۳:۲)، چه در نیروهای پلیدی که به صورت اژدها مجسم شده اند، اژدهای بزرگ... «یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را می فریبد» (۷:۹-۱۲). به هر صورت مرتباً او تمام ابعاد را به خود می گیرد: «حکمران و فرمانروای این دنیا» که امپراتوری جابرا نه اش فقط بوسیله مرگ مسیح نابود گردید (یو ۳۱:۱۲): «... اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می کند به زیر افکنده شد و ایشان به وساطت خون بره و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند...» (مکا ۱۰:۱۱-۱۲)

سوگند یاد مکنید!

متی ۵: ۳۳-۳۷

سوگند خوردن چیست؟ سوگند عبارت از آن است که خدا را گواه بگیریم تا ارزش قول یا حقیقت حرف مان را ثابت کنیم، در تمام ادیان سوگند شناخته شده زیرا اصولاً آدمی نیاز دارد که حرف خودش را ثابت کند و سخن خود را بوسیله شاهی مسلم به تأیید برساند. در سرتاسر کتاب مقدس سوگندهای بسیار آمده و خدا خودش سوگند یاد کرده که رسماً وعده هایش را به عهده بگیرد ولی خدا فقط به خودش سوگند یاد می کند. مثلاً: «خداوند می گوید به ذات خود قسم می خورم...» (پید ۲۲: ۱۶). در احکام ده گانه موسی نیز اشاره ای ضمنی به سوگند وجود دارد. در این احکام سوگند خوردن منع نشده ولی «بیهوده» بر زبان آوردن نام خدا یا ریا یعنی گواهی به دروغ برای دادن تضمین الهی یا شکستن پیمان منع شده است (خروج ۲۰: ۷).

عیسی با توجه به این قانون به بدنیتی کاتبان و فریسیان حمله نمود چرا که آنان با چرب زبانی، خود را از تعهدات قسم هایی که خورده بودند، معاف می کردند (مت ۲۳: ۱۶-۲۲).

ولی عیسی پیروانش را مطلقاً از سوگند خوردن منع کرده می گوید: «باز شنیده اید که به اولین گفته شده است... لیکن من به شما می گویم هرگز قسم مخورید... بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده بر این از شیر است» (مت ۵: ۳۳-۳۷). این دستور در چارچوب سخنان عیسی در جایی آمده که با تکرار مکرر تأثیر می کند: «به شما گفته شده... و من به شما می گویم...» عیسی با تعلیماتی که می دهد از قانون کهن فراتر می رود. در تمام ادیان و مذاهب سوگند خوردن وجود دارد ولی در اینجا موضوع ورای دین و مذهب است. حرف یک مسیحی می بایستی فاقد هرگونه ضمانتی بجز صداقت و راستی برادرانه باشد.

بسط دادن این ممنوعیت ممکن است به نظر ما شگفت و عجیب جلوه نماید درجایی که گفته شده: «نه به آسمان... نه زمین... نه به اورشلیم... و نه به سر خود قسم یاد نکن.» زیرا اینگونه سوگندها وسیله انحرافی بود تا خدا را گواه بگیرند بدون اینکه نام مقدس او را بر زبان آورند: آسمان «کرسی خداوند» و زمین «پای انداز او» است (اش ۶۶: ۱)، اورشلیم «شهر پادشاه عظیم» بشمار می رفت (مز ۴۸: ۳) و بالاخره سر انسان نشانه تمامی وجود آدمی است و آدمی به خدا تعلق دارد.

عیسی هرگز به سوگند متوسل نگردید بلکه او تأکید کرد: «آمین! به راستی به شما می گویم...» هنگامی که کاهن اعظم به او گفت: «تو را به خدای حی قسم می دهم ما را بگوی که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه؟» عیسی مسئولیت این درخواست را برعهده خود او گذاشت و پاسخ داد: «تو گفتی» و سپس ادامه داد: «... و نیز شما را می گویم...» پولس رسول که سوگند خوردن را محکوم نمود (۱- تیمو ۱: ۱۰) به هنگام دفاع از خودش که صحبت دوطرفه آری و نه را بکار برده بود تعلیمات مسیح را یادآوری کرده و می گفت: «پس چون این را خواستم آیا سهل انگاری کردم یا عزیمت من عزیمت بشری باشد تا آن که به نزد من بلی بلی و نی نی باشد. لیکن خدا امین است که سخن ما با شما بلی و نی نیست. موعظه کردیم بلی و نی نشد بلکه در او بلی شده است» (۲- قرن ۱: ۱۷-۱۹). در پنج یا شش مورد به قلم او اصطلاحاتی از این قبیل دیده می شود: «خدا مرا شاهد است که شما را دوست دارم...» ولی این فریاد تعجب را در زبان جاری نمی توان با سوگند خوردن واقعی اشتباه کرد.

خود یعقوب نیز که کاملاً تحت تأثیر یهودیت بود به دریافت کنندگان رساله اش نوشت: «لکن اول همه ای برادران من قسم مخورید نه به آسمان و نه به زمین و نه به هیچ سوگند دیگر بلکه بلی شما بلی باشد و نی شما نی مبادا در تحکم بیفتید» (۵: ۱۲). اما در رساله به عبرانیان قسمی را که خدای عهد برای ابراهیم خورد یادآوری و معمول بودن سوگند بین انسانها درج شده است (۶: ۱۳-۱۸) ولی از این مطالب نمی توان استدلال کرد که جامعه اولیه مسیحیان از دستور عیسی پیروی نمی کرد.

با این همه تاریخ به ما می گوید که سوگند خوردن خواه ناخواه در جامعه مسیحی و حتی در کلیسا معمول شد و یکی از مبانی و پایه های تشکیلات و تأسیسات مسیحی در قرون وسطی به شمار می رفت. اشخاص تحت تعقیب و شکنجه قرار می گرفتند چرا که از سوگند خوردن به نام انجیل امتناع می ورزیدند. در کشورهای مختلف تا به امروز دادگاه ها از شاهدان می خواهند که به صلیب یا کتاب مقدس سوگند یاد کنند یا به طریق غیرمذهبی فقط دست راست را بلند کرده و بگویند: «سوگند می خورم!» و دادگاه های کلیسایی نیز سوگند را تحمیل می نمایند. تا چندی پیش در رم کسانی که به دفاتر دادگاهی واتیکان احضار می شدند ملزم بودند سوگند یاد کنند که «اسرار» مذاکرات را فاش نکنند.

به کار بستن حکمت انجیل کاری بس دشوار است. غریزه انسان سعی دارد امنیت خود را در قوانین جستجو نماید قوانینی که دائماً تغییرات و نوسان ها آنها را دشوارتر و پیچیده تر می کنند. مسیح برای ما آزادی آورد که مسئولیت آن سنگین است و این آزادی برای آنانی است که پاکی دل و سادگی گفتار دارند: «بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده بر این از شیر است».

دعا در کتاب مقدس

کتاب مقدس دعا کردن را به ما می آموزد

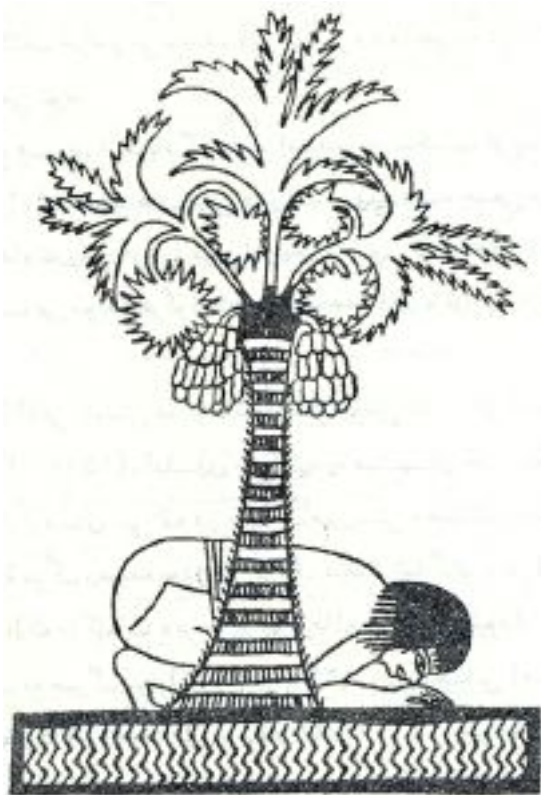
کتاب مقدس فقط مجموعه ای از اسفار و کُتب نیست که در آن تاریخ قوم خدا و الهامات و پیشگوییهای انبیا و نوشته های حکیمان قوم نوشته شده باشند. قوم خدا قومی است که دعا می کند و کتاب مقدس مملو از دعاها و اوست و کتابی کلاً به دعا اختصاص داده شده که همان کتاب مزامیر می باشد. ولی مزامیر و دعا تقریباً در تمام کتابهای دیگر عهد عتیق نیز یافت می شوند.

این دعاها متنوع هستند، از فریاد گرفته تا استدعا در سکوت، از ستایش بدون طلب (« برای جلال نام تو! ») تا تقاضاهای عینی و از التماسهای دسته جمعی تا راز و نیاز فردی (« به سوی تو ای خداوند روح خود را برمی افرازم، به سوی تو ای خدای من »). همه اینها برای ما تعلیم محسوب می شوند: هرگونه دعا در نظر خدا قدر و ارزش دارد. ولی به دو شرط:

برای دعا کردن آدمی بایستی فقیر باشد، مثل موسی که بر اثر عدم موفقیت نومید شده بود (اعد ۱۱: ۱۰-۱۵)، ایلایای نبی که به منتهای خستگی رسیده بود (۱- پاد ۱۹: ۴-۵)، ارمیای نبی که در برابر مأموریتش وحشت زده شده بود (۱: ۶)، حزقیال که به آستانه مرگ رسیده بود (اش ۳۸)، تبعید شدگان بابل (بار ۱: ۱۵-۳: ۸) سراینده مزمور ۵۱ (که با کلمات « بر من رحم فرما! » شروع می شود)، پسر گمشده که از گرسنگی نزدیک به مرگ بود (لو ۱۱: ۱۱-۲۴)، زن کنعانی (مت ۲۲: ۲۸-۲۹)، باجگیری که از فقر درونی خود آگاه بود (لو ۱۳: ۱۸-۱۴)، مردمان ناتوان و بی چیز، آنان که حیلله گر نیستند، کسانی که به خودشان مغرور نبوده بلکه امیدشان به خداست، آری خدا دعای آنان را می شنود.

البته این حقیر بودن درست نقطه مقابل اطمینان است، اطمینانی که از ایمان صادر می شود، (این دو کلمه در زبان لاتین از یک ریشه اند) اما نه ایمانی عقلانی (که از

حقایق حاصل می شود) بلکه ایمان به یک شخص که مورد اطمینان است: «خداوند نور من و نجات من است از که بترسم، خداوند ملجای جان من است از که هراسان شوم؟» (مز ۲۷: ۱)، «جان من منتظر است و به کلام او امیدوارم» (مز ۱۳۰: ۵)، «خداوند صخره من است و ملجا و نجات دهنده من» (مز ۱۸: ۲). می توان بر این خدای مستحکم و پایدار تکیه کرد، می توان به این خدای وفادار اعتماد نمود چرا که آدمی احساس می کند مورد محبت است. ایمان ابراهیم بدین گونه بود و خدا چنین ایمانی را اجابت می کند: «عیسی بدیشان گفت آیا ایمان دارید که این کار را می توانم کرد، گفتندش بلی خداوند. در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده گفت بر وفق ایمانتان به شما بشود» (مت ۹: ۲۷-۲۹).



مزمور ۹۲: ۱۳

درخت خرما. بخشی از یک نقاشی دیواری که در مقبره پاشدو (Pashedu) (سلسله نوزدهم و بیستم) در قبرستان بزرگ شهر تباین پیدا شده، ۱۳۰۸-۱۰۸۷ ق. م. (تیس، مصر)

در سرتاسر کتاب مقدس مردم دعا می کنند

آیا کتاب مقدس کتاب دعا است؟

در دنیای غرب مسیحی کتاب های بسیاری درباره دعا وجود دارند، مثلاً کتاب دعای روزانه، کتاب دعای جامعه کلیسا، مجموعه تفکرات و اندیشه ها، کتاب دعای مخصوص جوانان و اخیراً کتابهای دیگری نیز منتشر شده اند که همگی کتاب دعا هستند. این کتابها عبارات و اصطلاحاتی برای ما بیان می کنند که می توان در هر وضع و شرایط خدا را با آنها مخاطب قرار داد.

باری به استثنای کتاب مزامیر که مجموعه ای از سرودهای آیینی است، کتاب مقدس هیچگونه شباهتی به این کتابهای دعا ندارد. کتاب مقدس به مراتب بهتر و عمیق تر از آنهاست زیرا اگر دعا گفتگوی انسان با خداست، کتاب مقدس از خلال نوسانهای فکری و اجتماعی بیست قرن تاریخ شهادتی است بر این گفتگو که بی وقفه تکرار و تجدید شده است. در سرتاسر کتاب مقدس مردم دعا می کنند.

در سفر پیدایش

از آغاز آفرینش، در کهن ترین روایات از صمیمیتی که بین خدا و آدمیان حکمفرما بوده سخن گفته شده است. این گفتگوها خودمانی و تقریباً روزانه بودند. در بیشتر اوقات ابتکار از سوی خداست که تدابیر خود را به انسان می سپارد و بدین طریق حسن نظر یا سختگیری خود را به وی نشان می دهد. مثلاً رفتار خدا نسبت به آدم که در نسیم شب او را ملاقات نمود یا نسبت به نوح نبی که خبر فرا رسیدن طوفان را در آینده به وی اعلام کرد و او را تعلیم داد چگونه از این بلا رهایی یابد یا نسبت به ابراهیم که وی را از بقیه جدا نمود تا او را پدر و جد قوم عظیمی بنماید. تمام اینها در نهایت سادگی و بدون هیچگونه تشریفات انجام می گرفت. اکثر اوقات این امور به زبان درونی گفته می شد مثلاً: «خدا به نوح گفت...»، «بهبوه به ابراهیم گفت...» یا حد اکثر: «کلام بهبوه به ابراهیم در رؤیایی خطاب گردید».

با این همه گاهی خدا خود را نشان می دهد؛ گاهی انسان با او بحث می کند. در ظهور

در زیر درخت بلوط ممری است که سه نفر با ابراهیم ملاقات می‌کنند و ابراهیم در بین آنان یهوه را شناخته با او صحبت می‌کند. در این گفتگوی مهیج که نوعی چانه زدن است ابراهیم سعی می‌کند بخشایش ساکنین شهرهای سدوم و عموره را کسب نماید. در همان وقت دعا و کم کم ساختارهایی برای دعا کردن برقرار می‌شوند مثلاً خنوخ از اول نام یهوه را می‌خواند؛ نوح و ابراهیم قربانیهایی تقدیم می‌کردند، یعقوب سنگ یادبودی در بیت ئیل برافراشت. به تدریج سوگند خوردن‌ها، برکت و نفرین کردن‌ها و مراسم عهد و پیمان وارد روابط بین خدا و انسان گردید. دعا به صورت بنیادی تنظیم و تصویب شد بدون این که حقیقت خود را از دست دهد. در این دوران کهن مراسم مذهبی کاملاً معنی و مفهوم خود را حفظ کرده بودند.

در دوران موسی و داود

پس از خروج یهودیان از مصر وضعیت تغیر یافت. مشایخ یهود ابتدا یک خانواده بزرگ و در نهایت طایفه‌ای را تشکیل دادند. در مصر و در بیابان سینا قومی شکل گرفت. از آن پس موسی به عنوان مخاطب ممتاز خداوند و مرد دعا به شمار می‌آمد. در پشت سر او جمعیتی که درباره آنان چیزی گفته نشده به جز از ترس هایش، واکنشهای نامنظمش، شورش‌هایش و توبه‌هایش قرار دارد. موسی که رهبر قوم، قانونگذار و مترجم کلام خدا به شمار می‌آمد در پیش آدمیان و در پیش خدا میانجیگری می‌کرد. و در چند وهله چون ابراهیم جهت سدوم، ولی با شور و شوق بیشتری برای قومش شفاعت می‌کرد. همین سخنان درباره سموئیل، داود و نخستین پادشاهان گفته خواهد شد. برقرار نمودن سلطنت، استقرار سازمانهای سیاسی و مذهبی، تنظیم آداب نماز و مراسم دینی، بنای معبد، مستلزم بحث با خدا بوده، گرچه اغلب بیان نشده است. گاهی یک پیامبر میانجی می‌شد و زمانی هم الهام کاملاً درونی بود. مثلاً وقتی که خدا به داود وعده داد که بر «خاندان او» نظارت خواهد کرد گفتگو با ناتان پیامبر آغاز شده بود ولی بلافاصله وجود شخص میانجی بی‌فایده می‌گردد زیرا «داود وارد شده و در برابر یهوه قرار گرفت» تا آزادانه سپاسگزاری و حق شناسی کند.

با پیامبران

در دوران پیامبران جنبه‌ای جدید برای دعا کردن پدیدار گردید. در این دوران که با پیشرفت روابط با غیریهودیان، ایجاد شهرها و همسایگی با ملت‌های بت پرست همراه بود برای اسرائیل این خطر وجود داشت که خدای خود را از یاد برده و معنی و مفهوم دعا کردن را فراموش کند. به علاوه آن مذهب زنده و پر معنی که موسی، داود و سلیمان برقرار کرده بودند به سبب گذشت زمان و مرسومات مورد تهدید قرار گرفته بود. در آن وقت پیامبران مداخله کردند.

این پیامبران که جانشینان موسی و پدران قوم گردیده‌اند و از یک سواهل دعا بودند، رابطه‌ای صمیمی با خدا داشتند که به آنها الهام می‌کرد و از سوی دیگر خود را مسئول دعای دیگران می‌دانستند. آنان نه تنها میانجی و شفیع بودند بلکه اصلاح‌گر نیز بودند و اعمال و حرکات خشک و بی‌روح را نمی‌پذیرفتند و قوم را به مذهبی درونی در ایمان و وفاداری رهنمون می‌گردیدند. مخالفت ظاهری آنان با مراسم عبادت در حقیقت کوششی بود به سوی دعای حقیقی، به سوی «مختون نمودن قلب» و تقدیم وجود خود. گفته شده که پیامبران در مأموریت خویش شکست خوردند زیرا نتوانستند مجازاتی که اورشلیم را تهدید می‌نمود دور کنند. با این همه موفق گردیدند که روحیه دعا کردن را در دل قوم حفظ نمایند، روحیه‌ای که باعث دور هم جمع شدن قوم و بعدها پاک شدن و آرامش یافتن آن گردید.

پس از دوران تبعید

در واقع بازگشت از تبعید را می‌توان به عنوان پیروزی دعا به شمار آورد زیرا یهودیان در این دوران عبارات و اصطلاحات سنتی دعا را دوباره جمع‌آوری نموده در آنها تجدید نظر کرده و به صورت رسمی درآوردند و کتاب مزامیر نتیجه این اقدامات است. در نزد دیگران دعا به صورت آثار ادبی بیان می‌شود مثلاً حکیمان، نویسندگان کتابهای ایوب، بن سیراخ و حتی جامعه ثمره تفکر و اندیشه خود را به صورت‌های مختلفی به ما ارائه می‌دهند. تاریخ نویسان و داستان‌سرایان دوست دارند که نیایشهای قهرمانان خود را همچون عزرا، نحمیا، طوبی یا یهودیه شرح دهند. و اگر کتاب استر در این مورد استثنایی به نظر آید این فقط ظاهر امر می‌باشد و در حقیقت دعا در تمام پس‌زمینه مطالب وجود

دارد و مترجم یونانی با اضافه نمودن دعاهای استر و مردخای به کتاب استر، آنچه را خوانندگان یهودی حدس می‌زدند با صدای بلند اعلام کرده است.

دوران جدید

در عهد جدید تازگی دعای عیسی و آموزش او درباره طرز دعا کردن کاملاً آشکار است. با این همه بایستی توجه داشت که چقدر این دعا در ادامه دعاهای یهودی است. در آیین‌های مذهبی معمولاً قبل از قرائت انجیل سرودهایی خوانده می‌شوند که همگی از عهد عتیق الهام گرفته‌اند. مزامیر جای مهمی در دعای عیسی دارد. گفته شده که دعای «ای پدر ما» محور دعای کتاب مقدس است تا بدانجا که بعدها مسیحیان اغلب به جای این که دعاهای جدیدی ابداع کنند از دعاهای قدیمی اسرائیل استفاده نموده و از این اقتباس دعاهای نوینی ساختند.



نقاشی دیواری در مقبره یکی از فراعنه مصر در دره پادشاهان

مزامیر الفبایی

مزامیر الفبایی به هشت مزموری اطلاق می‌شود که حرف اول هر بیت از آنها به ترتیب با یکی از بیست و دو حروف الفبای زبان عبری آغاز می‌شود (الف، ب و غیره...) آیا این نوع مزامیر دعا بوده یا صرفاً نوعی تمرین سبک نگارش؟ (در زمان گذشته بعضی از شاعران ایرانی نیز چنین شعرهایی سروده‌اند).

با این همه نیاستی به مزامیر الفبایی کم توجهی نمود. باید به خاطر داشت کتاب مراشی که عمیقاً حزن‌انگیز است دارای چهار شعر الفبایی می‌باشد. مؤلفین مزامیر الفبایی دربارهٔ موضوعی که مورد توجهشان بود تأمل و تفکر می‌کردند: «حکمت و مشیت الهی» (مز ۱۱۱)، تقدسی که به ما پیشنهاد شده (مز ۱۱۲) و جلال خدایی که بی‌حد قابل ستایش است (مز ۱۴۵). تعمق کردن اثبات نمودن نیست بلکه دور زدن حول یک موضوع و پرداختن متناوب و مکرر به آن و بیان همان فکر و اندیشه به اشکال مختلف است. این نوع تعمق با شیوه نگارش مزامیر الفبایی هماهنگی دارد مضافاً بر اینکه نویسنده آن احتمالاً فکر می‌کرده که هر یک از حروف الفبا به طریقی خدا را ستایش می‌کند به طوری که مجموعه الفبا ترکیب موزونی را می‌داد که با آلات موسیقی مثل چنگ، تار و نی هم ارزش بود.

این نظریه پیش از آن که با عقاید جدید هماهنگ باشد از عقاید مذهبی یهود ناشی می‌شود، به هر صورت علی‌رغم مشخصه گردآوری تصنعی، مزامیر الفبایی را می‌توان خواند و با آنها تعمق و دعا نمود. گاهی پیش می‌آید که پس از سالها مزموری را که خوانده و دوست داشته‌ایم روزی کشف می‌کنیم که این مزمور، مزمور الفبایی بوده است. خود این موضوع دلیل آن می‌گردد که مشخصه الفبایی یک مزمور ما را نباید از مطالعه آن منع نماید.

مزمور ۱۱۹ از بقیه مزامیر طولانی‌تر است. این مزمور از ۲۲ بند تشکیل یافته که با بیست و دو حرف عبری تطبیق می‌نماید. هر یک از این بندها محتوی هشت آیه است که همگی با یک حرف عبری شروع می‌شود. در تمام این آیه‌ها (۸×۲۲=۱۷۶) به خدا گفته شده و تکرار شده است که مؤلف (و سپس کسی که این سخنان را باز می‌گوید) شریعتی را که خدا عطا فرموده دوست دارد و می‌خواهد آدمی سعادت خود را در آن بیابد. این تکرار مداوم آرزوی وفاداری به خداوند ما را در حضور خدا قرار می‌دهد. این مزمور را به درستی «الفبای عشق الهی» نامیده‌اند.

قابل توجه است که این مزمور به مانند بسیاری دیگر با این عبارات آغاز می‌شود: «خوشا به حال... که به شریعت خداوند سالکند» و اشاره‌ای دارد به مزمور اول: «خوشا به حال کسی که...». آدمی برای خوشبختی آفریده شده و شریعت خدا او را کمک می‌کند تا راه خوشبختی را بیابد. این سخنان همچون بشارت «خوشا به حال...» موعظه عیسی بر روی کوه می‌باشند.

مزامیر داود

هرگاه مزامیر را در یک کتاب مقدس کامل بخوانید اکثراً با عنوان دومی روبه رو می شوید به این صورت: «از داود، هنگامی که در بیابان یهودیه بود» یا «سرود درجات داود»...

این عناوین در بیشتر کتابهای مزامیر حذف شده اند. آیا این عناوین مفهومی ندارند یا این که از آنها می توانیم الهامی برای دعا کردن بیابیم؟ قبل از هر چیز نیابستی نتیجه بگیریم که این مزامیر را داود شخصاً نگاشته است چنانکه سلیمان نبی نیز تمام کتاب امثال سلیمان یا غزل غزلها یا کتاب جامعه را نگاشته است. در بسیاری از موارد سبک نگارش و زبان یک مزمور که به داود نسبت داده شده نشان می دهد که تاریخ آن، زمان تبعید یا بازگشت بوده است. ما فقط می دانیم که این نوع عناوین برحسب تصادف داده نشده اند بلکه این اشعار داود را به یاد می آورند و شاید هنوز ما را به فکر او می اندازند. ولی این مزامیر کدامین هستند؟

مجموعه مزامیر داود که در آنها خدا به نام یهوه خوانده می شود

نخستین مجموعه مزامیر شامل مزامیر ۳ الی ۴۱ می باشد و تعدادی مربوط به لحظات حزن آور و هیجان انگیز زندگی قهرمان این مجموعه می باشد مثلاً «هنگامی که از برابر ایشالوم فرار کرد» (مز ۳:۱، همچنین به ۱:۷ و ۱:۳۴ مراجعه نمایید) یا به طور کلی «هنگامی که از دست دشمنانش رهایی یافت» (مز ۱:۱۸). بنابراین توجه ما بر مصائب و دشواریهای داود و تحمل و وفاداری طولانی او و بالاخره شفاعت نهایی خدا در حق او معطوف می شود. در نتیجه مزامیر مربوط به چنین اوضاعی بودند و در اینجا فقط به مواردی که خیلی مشخص هستند اکتفا می کنیم: استغاثه عادل رنج دیده (مز ۲۲)، اعتماد و اطمینان کامل در همه احوال (مزامیر ۱۵ و ۲۳)، شکر و سپاسگزاری (مز ۲۱)، اعلام سعادت (مز ۳۷) سرودهای ستایش خداوند (مزامیر ۸، ۱۸، ۱۹، ۲۹). در این مجموعه مزامیر پیوسته نام خداوند با کلمه «یهوه» ذکر شده و بدینگونه نوعی

استحکام ادبی وجود دارد (با این که کسی نمی داند چگونه آنها را با سنت یهوئست پنج کتاب اول کتاب مقدس تطبیق دهد). این مجموعه با دعای حمد و ستایش پایان می یابد: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد، از ازل تا به ابد آمین و آمین!» (مز ۴۱:۱۳). پس این مجموعه به صورت کتابچه مشخصی وجود داشته است.

مجموعه مزامیر داود که در آنها خدا الوهیم نامیده می شود

این مجموعه شامل مزامیر ۵۱ تا ۷۲ می باشد و با نتیجه گیری ساده ای خاتمه می یابد: «دعاهای داود بن یسی تمام شد» (مز ۷۲:۲۰). به کار بردن مکرر نام خداوند با کلمه «الوهیم» به این مجموعه نیز استحکام می دهد بدون این که رابطه آن با سنت الوهئست پنج کتاب اول کتاب مقدس آشکار باشد.

در این مزامیر به ماجراهای زندگی داود بسیار اشاره شده و با بزرگترین آنها یعنی گناه داود با بتشیع آغاز می شود (مز ۵۱:۱ همچنین به مزامیر ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۳ رجوع شود). این مزامیر مملو از دعاهای گناهکاری است که توبه می کند یا دعاهای عادلانه که مورد تعقیب دشمنان می باشد و همچنین فریاد کمک از خداوند که آمیخته با سپاسگزاری است. در اواخر این مجموعه تعداد سرودهای مذهبی بیشتر است (مز ۶۵، ۶۷، ۶۸). مزمور ماقبل آخر مناسب حال داود در دوران کهنسالی است (مز ۷۱) و آخرین مزمور که به افتخار سلیمان است گشایش آینده تاریخ مقدس می باشد. سراینندگان مزامیر در این مجموعه خیلی بیشتر از مجموعه اولی خواسته اند زندگی پادشاه بنیانگذار را با ذکر دعاها برجسته سازند و در برابر ما روح او را به سرودن وادارند.

سایر مزامیر داودی

اکنون از سه مزمور مجزا (مز ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۳) صرف نظر می کنیم تا به یک مجموعه کوچکتر برسیم که دارای ساختار بهتری است: سرود ستایش خدای لشکرها که از یک سرود جنگی قدیمی قبیله یهودا گرفته شده است (مز ۱۰۸)؛ نفرین بی رحمانه دشمنان داود که بی سبب با او به جنگ پرداخته و در برابر دوستی او کینه و خصومت می ورزند (مز ۱۰۹) و بالاخره سرودی در ستایش مسیح موعود که خداوند داود و فاتح نبرد ایام آخر است (مز ۱۱۰).

«سرود درجات» را زائرانی می خواندند که به زیارت اورشلیم می رفتند و طبیعتاً بعضی از این مزامیر را به داود پادشاه نسبت می دادند که این شهر را به قوم خود عطا کرده بود (مز ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۳).

بالاخره مزامیر داودی با شکر و سپاس (مز ۱۳۸)، اعتماد و اطمینان (مز ۱۳۹)، طلب کمک (مز ۱۴۰ تا ۱۴۳) و سرود ستایش خدا (مز ۱۴۴، ۱۴۵) پایان می یابند.

چهره داود در مزامیر

آنچه در مجموعه مزامیر «الوهیستی» داود ملاحظه کردیم برای کل مزامیر عمومیت دارد. کسانی که این مزامیر را سروده اند خواسته اند تصویر روحانی از این پادشاه نشان دهند که جدّ و پیشگوی مسیح موعود می باشد. در این مزامیر داود به عنوان پیامبر، جلال وی را در جنگها (مز ۱۱۰) و در صلح (مز ۷۲) اعلام می کند. داود پادشاه، نمایی از اوست (مز ۱۸). ولی کدام مبارزه ای بدون خطر و بدون رنج بوده؟ آزمایشات خادم یهوه (مز ۱:۱۸) از پیش شبیه آزمایشات بنده رنج دیده اند که در کتاب اشعیای نبی سراییده شده اند (اش ۵۳). عیسی به همین نحو آن را درک کرد. وقتی که یک بار خود را با داود مقایسه کرد به گریز داود از برابر شائول می اندیشید (مر ۲:۲۳-۲۶) و هنگامی که پرسید چگونه مسیح موعود خداوند جدش خواهد بود احتمالاً پاسخ این بود که می بایستی از آزمایشات سختی گذر نماید (مر ۳۵:۱۲-۳۷).



برحسب شهادت لوقا مسیح به شاگردانش می گفت: «آنچه در تورات و صحف انبیاء و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد» (لو ۲۴:۴۴).

در مزامیر، داود گناهکار نیز هست و اکثراً آن را ابراز می کند (مثلاً مز ۳۲:۱-۲). بنابراین به آسانی می توانیم سخنان او را در مورد خودمان به کار بریم و به مسیح بیندیشیم «که گناهان ما را بر عهده گرفت» (۱-پط ۲:۲۴) و از همان آغاز مأموریت خود با گناهکاران همبستگی نمود و مثل آنان تعمید گرفت (مت ۳:۱۱-۱۵).

وقتی خدا با ماست

هر گاه کتاب مقدس را بدون مزامیر در نظر بگیریم فقط کتابی درباره خدا خواهد بود. البته این درست است که اگر خدا بخواهد خود را به انسان شناساند لازم است که از خود بگوید. بنابراین به خوبی می توان فهمید که خدا برای شناساندن خود چنین راهی را انتخاب کرده و بگوید که کیست.

چطور خود را شناساند؟

مشکل از همین جا آغاز می شود. سعی کنید با گفتن این که کی هستید خود را به کسی شناسانید. چه خواهید گفت؟ سرگذشت و زندگی خودتان را تعریف خواهید کرد؟ شاید احساس کنید که این کافی نیست. آن وقت از ذوق و سلیقه خودتان صحبت می کنید، از آنچه دوست دارید و آرزو می کنید و از آنچه مورد علاقه شما نیست. اکنون بهتر شد ولی اغلب فریبنده است. از روی مصاحبه های بی شماری که از هنرپیشگان مشهور به این طریق به عمل می آید چگونه می توان قضاوت نمود. در مصاحبه های تلویزیونی اطلاعات بیشتری می توان به دست آورد زیرا کلام همراه با تصویر است و اغلب ما نگاه یا حالت آن شخص «مثل مکث کردن، طرز تفکر و گوش دادن، تبسم یا قیافه درهم» را بیشتر از گفته هایش به خاطر می سپاریم.

چه کسی در مصاحبه حضور دارد؟ این موضوع دارای اهمیت است. آنچه از هنرپیشه در خاطر ما باقی می ماند وضع و حالت او در برابر خبرنگار است: آیا وضع مناسبی دارد؟ شتابزده و بی حوصله است؟ یا رفتارش نسبت به دیگران تحقیرآمیز است؟ یا به آنان دقت و توجه دارد؟ خبرنگار در چه وضع و حالت در برابر او قرار دارد؟ برخی از اشخاص آدم را مایوس می کنند بالعکس کسانی هستند که آدمی در برابر آنان احساس راحتی می کند. تمام این نکات خیلی مهم و قابل توجه هستند ولی مصاحبه پیوسته جنبه مصنوعی و ساختگی دارد پس بایستی خیلی بر خود مسلط بود تا بتوان طبیعی رفتار کرد. اکثراً در تلویزیون ترجیح داده می شود تا مردم را در زندگی روزمره شان نشان دهند مثلاً در خیابان، در خانواده، در هنگام کار یا در موقع استراحت. گویی می خواهیم در زندگی خصوصی آنان وارد شویم. به هر صورت ما از موضوع اصلی دور شدیم: با چه مطالبی باید بگوییم که کی هستیم؟

خدا در جستجوی انسان

کتاب مقدس تا اندازه‌ای به این گونه است. انسان در جستجوی خداست و خدا می‌خواهد خود را به او بشناساند. آن‌گاه خدا می‌آید تا با انسان زندگی کند. خدا در صدد آن است تا موقعیتی فراهم کند که انسان او را ملاقات کند. این بار دیگر خدا نمی‌خواهد بگوید که کیست. این انسان است که در برابر خدا و خدا در برابر انسان قرار دارد. این شکوفایی زندگی است و همه چیز و حتی کوچکترین جزئیات اهمیت دارند. حتی مناقشات، کدورتها و سؤتفاهم‌ها. زیرا در کتاب مقدس لحظاتی وجود دارند که انسان از خدا خسته شده و شاید لحظاتی پیش می‌آیند که گویی خدا از انسان خسته می‌شود.

یقیناً اهمیت دارد که خدا با آدمی سخن گوید و خدا فقط برای گفتن هویت خود سخن نمی‌گوید بلکه می‌خواهد تا خودمان را نیز کشف نماییم. او ما را در راه راست هدایت می‌کند و از ما دعوت می‌کند که با او برویم تا مناظر تازه‌ای را بر ما مکشوف سازد. این همسفری طولانی خدا با انسان در طول تاریخ است که در طی آن رفته رفته و در رابطه‌ای متقابل، خود را بر دیگری آشکار می‌سازند.

آیا انسان قادر به تکلم با خداست؟

مهم است که انسان با خدا صحبت کند. اگر هرگز جرأت نکنیم به او سخنی اظهار داریم این همسفری بی‌فایده است. اکنون به خاطر آورید موضوعاتی را که مایل اید با این و آن شخص در میان بگذارید و این مطلب نه فقط برای شما بلکه برای او نیز اهمیت دارد. در میان گذاشتن بعضی از موضوعات با بعضی اشخاص قابل طرح و آسان نیستند در صورتی که با کسانی دیگر همه چیز را می‌توان گفت. همین طور شیوه مطرح ساختن یک موضوع تفاوت می‌کند و بستگی به این دارد که در برابر چه کسی باشیم. مثلاً میل داشتم درباره این موضوع به طور سطحی صحبت کنم ولی با او ممکن نیست زیرا خیلی جدی است و برعکس با کسی می‌خواستم از مسئله‌ای که در نظر من خیلی اهمیت داشت جدی صحبت کنم اما همین که او را دیدم آن را با شوخی و خوشرویی در میان گذاشتم. مزامیر چنین هستند. کتاب مقدس کتابی نیست که فقط از خدا با ما سخن بگوید یا کتابی نیست که منحصرأ در آن خدا به ما تکلم کند بلکه کتابی است که در آن انسان با خدا صحبت می‌کند.

در سرتاسر کتاب مقدس

البته می‌توانید بگویید که این موضوع منحصر به مزامیر نیست و این درست است مثلاً نباید کتاب ایوب را فراموش کرد. ولی کتاب ایوب به طور حتم نمایش غم‌انگیزی است؛ انسان در زندگی روزمره مانند گفتگوی روی صحنه نمایش که در آن کلمات حقیقی می‌نمایند، سخن نمی‌گوید. در سرتاسر کتاب مقدس غیر از مزامیر دعاهای بیشماری وجود دارند. یقیناً نمی‌توان دعاهایی را که به طور ناگهانی و بی‌اختیار از ته دل در جریان واقعه‌ای بر زبان می‌آیند به آسانی در مورد خودمان به کار بریم زیرا به موقعیت و وضعیتی که موجب ایجاد آنها شده‌اند بستگی دارند. بسا دعاهای دیگری وجود دارند که از قسمتهای بیشتری ترکیب شده‌اند مثلاً سرود موسی (خروج ۱۵)، دعای حنا مادر سموئیل (۱- سمو ۲)، دعای داود (۱- تو ۱۶:۱۷ و آیه‌های بعدی) و سایر دعاها. این دعاها مانند مزامیر توسط مؤلفی وارد کتاب مقدس شده‌اند تا به ما دعای آن کسی را که از او سخن می‌گویند بشناسانند و ما را در این دعا سهیم بنمایند. زیرا مزامیر فقط در کتابی به این نام نیستند بلکه در سرتاسر کتاب مقدس یافت می‌شوند.

خدایی که با او صحبت می‌کنم

مهم است که کتاب مزامیر وجود داشته باشد. هر یک از این مزامیر در موقعیت حقیقی سروده شده‌اند ولی بعدها تصمیم گرفته شد که آنها را در یک مجموعه گرد آورند و نه به سبب نگهداری و حفظ اسناد قدیمی بلکه به منظور استفاده معینی برای دعای تمام قوم. کتاب مقدس یک کتاب بایگانی نیست که خاطرات و ماجراهای گذشته در یک جا جمع‌آوری شده باشند، کتاب مقدس به تدریج شکل مجموعه‌کاملی گرفت تا غذای ایمان گردد. این موضوع برای به خاطر آوردن ملاقاتهای گذشته با خدا نبود بلکه برای فراهم کردن ملاقاتهای نوین. انسان نمی‌بایست در این ملاقاتها خاموش بماند زیرا در این صورت خدا آن کسی خواهد بود که باید نگریست، از او سخن گفت و حتی کسی که با ما سخن می‌گوید ولی می‌بایستی نیز آن کسی باشد که بتوان با او سخن گفت.

شیوهٔ امروزی چیست؟

این مسئله همواره موضوع روز است و ما در زمانی زندگی می‌کنیم که روشهای بی‌شمار و جدیدی در دعا کردن به چشم می‌خورد. مردم آداب و آیین خودجوش را دوست دارند تا هرکسی بتواند حاجت خود را بیان کند. البته راه درازی در پیش داریم تا دوباره اصل و شیوهٔ ساده دعا کردن را بازیابیم. در این کار نیابستی تعجب نمود که همه چیز از ابتدا بر وفق مراد نباشد. در بیشتر دعاهایی که با شرکت نمودن در گروههای مختلف شنیده می‌شود چنین احساس می‌شود که بیشتر از خدا گفته می‌شود تا این که با او صحبت کنند. این امر شاید نتیجه کمرویی، بیم از داوری مردم و بی‌تجربگی و همچنین دشواری عظیمی است که بتوان قدم فراتر گذاشته و حرکتی را نمود که ایمان از ما می‌طلبد، حرکتی که در آن دیگر خدا آن چیزی نیست که از او چیزی می‌دانیم بلکه آن شخصی است که در مسیر زندگی ما می‌آید تا او را ملاقات نماییم. در این صورت می‌توان در دعا او را «تو» خطاب نمود و هرگاه بخواهیم که برادرانمان در دعای ما سهیم باشند لازم است خود را قدری کنار زده و دعای خود را با کلمات گروه بیان نماییم و مزامیر چنین است.



مزامیر هلولویا

کلمه «هلولویا» که به معنی «خداوند را ستایش کنید» است یادآور چهار دسته از مزامیر می باشد. متأسفانه برخی اوقات آن را عنوان دوم دانسته و چاپ نکرده اند: **دسته اول (مز ۱۰۵-۱۰۷)** شامل دو مزمور تاریخی می باشد که تاریخ عالی و شگفت انگیز قوم خدا را باز می گویند در صورتی که سومی که مزمور حکمت است درسهایی از تاریخ به ما می آموزد.

دسته دوم (مز ۱۱۱-۱۱۸) شامل «هَلَل» یهودیان است که در عید گذر خوانده می شود. ابتدای آن یادبود خروج از مصر (مز ۱۱۴) و پایان آن سرود عید خیمه هاست که بشارت رهایی آینده و ورود به آرامش خدا را می دهد (۱۱۸). عیسی مسیح آن را در پنجشنبه مقدس همراه با شاگردانش سراییده است (مر ۱۴:۲۶).

دسته سوم (مز ۱۳۵-۱۳۶) شامل «هَلَل اعظم» که شکل بندگردان آن به خوبی در اعیاد عمومی مرسوم بود (مز ۱۳۶).

دسته چهارم «هَلَل سوم» است که یهودیان در دعای صبح می سرایند (مز ۱۴۶-۱۵۰). در کتاب دعای روزانه کشیشان و راهبان سعی شده این مزامیر در دعای صبح خوانده شود

بندگردانهای مهم در کتاب مقدس

رحمت او تا ابدالآباد است

این بندگردان مکرراً در هَلَل بزرگ (مز ۱۳۶) و در جاهای دیگر مزامیر و در تمام کتاب مقدس نیز آمده است (مز ۱۰۰:۵، ۱۰۶:۱، ۱۰۷:۱، ۱۱۸:۱-۴). یا در روایاتی که از تشریفات در کتاب تواریخ ایام ذکر شده است: ۲- تووا ۵:۱۳، ۷:۳-۶، ۲۰:۲۱ و در کتاب عز ۳:۱۱. این بندگردان در کنیسه های یونانی زبان پذیرفته شد: دان ۳:۸۹ و ۱- مکا ۴:۲۴. همچنین این بندگردان در متن لاتین کتاب یهودیت یافت می شود (۲۱:۱۳). این بانگ شادی نوعی اظهار ایمان و سرود ملی بوده است.

خداوند قوت و سرود من است

با همان روش مبدا و جاهایی که این عمل ایمان و اشتیاق انبیا و سرایندگان ذکر شده را جستجو کنید: خروج ۱۵:۲؛ اش ۱۲:۲؛ مز ۱۱۸:۱۴.

خداوند محبت و رحمت است

همینطور درباره این الهام خدا به موسی عمل نمایید: مثلاً در شریعت یهود: خروج ۳۴:۶؛ اعد ۱۴:۱۸ در روایت کهناتی: ۲- تووا ۳۰:۹؛ نح ۹:۱۷-۳۱؛ در مزامیر و کتابهای پیامبران مز ۷۸:۳۸، ۸۶:۱۵، ۱۰۳:۸، ۱۱۱:۴، ۱۴۵:۸؛ یون ۴:۲؛ یول ۱۳:۲.

مزامیر، دعا‌های مسیحی؟

مزامیر دعا‌های مسیحی نیستند

کشیشی به ما نوشته است: شنیده‌ام که می‌خواهید درباره مزامیر مطالبی بنویسید. پیشاپیش سخنان اخلاقی شما را می‌شنوم که از «زیبائی‌های درخشان مزامیر» سخن می‌گویید و یا عنوانهای جالب دیگری مثل «مزامیر، دعا‌های مسیحی»، «دعای کلیسا»، «مسیح با مزامیر دعا کرده است» و غیره به کار می‌برید. مدتها اینگونه مطالب را شنیده و پذیرفته‌ام ولی دیگر بس است.

البته در مزامیر مطالب و نکات شگفت‌آوری وجود دارد و به هیچ وجه اشکالی ندارد آنها را در دعای خود بگنجانیم مثلاً مزامیری که در آنها عظمت خدا سراییده و به حمایت خدا اعتماد کرده و از او درخواست کمک می‌شود و یا لحن ترحم دارند و غیره...

ندای انتقام

ولی مطالب دیگری هم در مزامیر وجود دارد و در بعضی از آیه‌های مزامیر تقاضای انتقام الهی برای دشمنان ما کرده می‌شود. اکنون می‌خواهم بدانم آیا حکومت شریعت یهود سپری شده است یا خیر؟ آیا تحت حکومت محبت قرار داریم یا نه؟ اگر پاسخ این سئوالات مثبت است چرا بایستی دعا‌هایی را بر زبان جاری کنیم که با روحیه «قانون قصاص» تطبیق می‌کنند؟

در کتاب «دعای زمان حاضر» این مزامیر را حذف کرده‌اند (ولی هنوز به قدر کافی حذف نشده). البته این کار شایسته‌ای است ولی به هر صورت در بین این مزامیر دعایی نمی‌یابم که برای دشمنانم دعا کنم. بلکه بیشتر دعا می‌کنم ملتهای خدانشناس مضمحل و نابود شوند تا اینکه به راه راست هدایت گردند. در این دعاها به خدایی که دشمنان مرا نابود می‌کند آفرین می‌گویم (در مزامیر کلمه نابود کردن چندین بار تکرار شده است)، بر طبق این دعاها دائماً در محیطی قرار دارم که همه اطرافیانم دشمن من هستند. در اینکه

گاهی با دوستانم در چنین شرایطی قرار گیریم موافقم ولی بالاخره وضع معمولی هر روزه ما چنین نیست. من بیشتر با مردمان معمولی موافق و همراه هستم و اطراف مرا این همه اشخاص «شریر» احاطه نکرده اند. حتی اگر وضع بدین منوال نباشد آیا شایسته است مثل نویسندگان مزامیر به هیجان درآیم یا اینکه با فروتنی در برابر خدا خطایای خودم را بپذیریم؟

توبه و پشیمانی کجاست؟

در مورد توبه و پشیمانی مخصوصاً از مزمور ۵۱ «ای خدا برحسب رحمت خود بر من رحم فرما» یاد کرده ام. این دعا زیباترین دعای توبه و پشیمانی است ولی در باقی مزامیر این لحن و گفتار را نمی یابم. همچنین به استثنای مزمور ۳۲ («خوشابه حال کسی که عصیان او آمرزیده شده») و مزمور ۱۲۹ («ای خداوند از عمقها نزد تو فریاد برآوردم») و عبارات و اصطلاحات دیگری که در بعضی مزامیر وجود دارند بقیه مزامیر را نمی توان به هیچ وجه از این جنبه اساسی یعنی طلب بخشش به کار برد. در مزامیر گناه بیشتر به دیگران (یا اجتماع) نسبت داده می شود.

از خود راضی بودن

در مزامیر عبارات و جمله های بی شماری وجود دارد که نشانگر از خود راضی بودن من هستند مثلاً: «زبان من هرگز گناه نکرده است... همواره به سوی کمال گام برمی دارم... راه بدی را در پیش نگرفته ام... در راه مردان کامل به پیش می روم... هر بامداد بی دینان را به سکوت وادار می کنم... چیزی مشترک با آنان ندارم... هرگز دلی متکبر و نگاهی خودبینانه نداشته ام...» و غیره. چگونه ممکن است این سخنان را به راستی بر زبان جاری کنم؟ و حتی اگر بخواهم چنین سخنانی بگویم احساس می کنم خداوند مرا سرزنش خواهد کرد. همان خداوندی که گفته است: «نیامده ام تا عادلان را بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم.»

نگاهی به دنیای دیگر ندارد

البته در کتاب مزامیر چیزی درباره امید به زندگانی دیگر وجود ندارد (یا اینکه خیلی کم در این باره گفته شده است). زیرا یهودیان چنین الهامی نیافته بودند و نویسنده کتاب مزامیر چندان عجله ای نداشته تا بخواهد مانند پولس رسول به خداوندش بیبوندد. در نظر نویسنده مزامیر، مرگ بدی مطلق به شمار می رفته و تنها تقاضائی که داشته این بوده

که هر چقدر ممکن است در برابر مرگ محافظت شود. اکنون می‌خواهم بپرسم به چه دلیل بایستی با این سخنان دعا بکنم، در صورتی که با افقی که مسیح در برابر من گشوده است برای درگذشتگان هم می‌توانم دعا بکنم؟

بهتر است انتخابی انجام شود

در ابتدا باید اعتراف کنم که من مزامیر را تحسین می‌کنم و بدون تردید کتاب مزامیر در کل، زیباترین مجموعه دعای غیر مسیحی است که وجود دارد. مزامیر را من به عنوان گواهان دعای اسرائیل می‌خوانم. فقط تقاضا دارم مجبورم نکنند تمام این مجموعه را در دعای خود به کار برم. بلکه بایستی «قطعات برگزیده‌ای» از این مجموعه انتخاب کنند و این قطعات را در دعا‌هایی که در انجیل و نامه‌های پولس قدیس وجود دارد وارد نمایند ضمناً هر قسمتی از مزامیر را که نیاز به تعبیر و تفسیرهای پیچیده و دشوار دارد حذف نمایند. اصولاً نمی‌دانم به چه سبب آنچه را نمی‌توان به ایمانداران ارائه کرد به کشیشان تحمیل می‌نمایند؟



لوکسور، نقش برجسته معبد کارناک

پاسخ به نویسندگان نامه: آری، ولی...

بایستی اعتراف کنم وقتی نامه شما را خواندم مجذوب طرز استدلال شما شدم زیرا در مورد مزامیری که لحن انتقام دارند مدت‌ها بود که من هم همین مشکل را احساس می‌کردم و با نظر شما موافق بودم و بایستی قبول کرد از موقعی که مزامیر را به زبان خودمان ترجمه کرده‌اند این مشکل شدت یافته است.

ولی شما توجه مرا به نوعی دیگر از مزامیر جلب کردید که سرودن آنها از سوی شاگردان مسیح به نظر عجیب می‌آیند. شما درباره موضوع از خود راضی بودن سخن گفته‌اید و مثالهایی که آورده‌اید (که می‌توان تعداد بیشتری از آنها را ذکر کرد) این مسئله را روشن می‌سازند. بنابراین در این دو مورد که اشاره کرده‌اید نظر شما را می‌پذیرم مشروط بر اینکه در بعضی از عبارات نامه شما تغییرات جزئی داده شود.

بطوری که گفته‌اید شما کثیش هستید و بدین سبب کتاب مزامیر ممکن است برای من و شما مسائل و مشکلاتی ایجاد کند ولی چون مقالات و نوشته‌های ما برای تمام مسیحیان است بدو باره آنان به بررسی می‌پردازم.

مجموعه‌ای که هر کس به سلیقه خود از آن بر می‌گیرد

کتاب مزامیر مجموعه‌ای از دعاهاست و هرگز از مسیحیان خواسته نشده که همه آنها را بخوانند بنابراین ایمانداران بایستی کاملاً آزاد باشند هر یک از قطعات این کتاب یا قسمتهایی را که ممکن است آنان را کمک نماید انتخاب کنند.

وانگهی کلیسا نیز به همین گونه رفتار می‌کند. اگر متونی را که برای قرائت در آیین مذهبی در نظر گرفته‌اند بررسی کنید می‌بینید که همه مزامیر به این منظور انتخاب نشده و ندرتاً کل متن یک مزمور انتخاب شده است. بلکه متونی از مزامیر برای قرائت در نظر گرفته شده که دعای تعمید یافتگان را تأیید و تأکید می‌نمایند.

کتاب مزامیر مجموعه‌ای از دعاهاست ولی کلیه دعاهایی که فرد مسیحی می‌تواند به درگاه خدا بکند در این مجموعه وجود ندارد. نخستین نسل‌های مسیحیان سرودهایی برای نیایش تنظیم کرده بودند که قطعاتی از آنها در عهد جدید آمده است و با کمال خوشوقتی

ملاحظه کردیم که در کتاب «دعای زمان حاضر» برای قرائت در مراسم نماز شام هر روز یکی از این سرودهای نیایش را منظور کرده اند. ضمناً می توان دعاهای دیگری از آنها تنظیم نمود چنانکه در کتاب دعای سابق نیز وجود داشت و در کتاب «دعای زمان حاضر» نیز دعاهای دیگری پیشنهاد شده است. با این همه بایستی یادآوری کنم اکثر سرودهای نیایش مذکور از کتاب مقدس الهام گرفته اند و در این مورد موضوع کاتبی به یاد ما می آید که در انجیل ذکر شده و از گنجینه خود چیزهای کهنه و نو بیرون می کشد.

خطاب به کشیشان و راهبه ها

اگر ایمانداران کاملاً آزاد و مختارند که از میان مزامیر هر متنی را که می خواهند انتخاب کنند تا مبنا و راهنمای دعایشان باشد چرا در مورد کشیشان و راهبه ها بایستی غیر از این باشد (یا لاقلاً خواهشانی که باید در آوازه های دسته جمعی شرکت نمایند)؟ شاید لازم به یادآوری باشد که در قرنهای نخست ایجاد کلیسا قرائت تمام کتاب مزامیر به طور کامل و درست مرسوم نبود و پس از اینکه در قرن چهارم میلادی تشکیلات رهبانیت به وجود آمد خواندن تمام مزامیر در دعاها معمول شد. و احتمالاً بدین ترتیب میل داشتند تمام دعاهائی را که نیاکان ایمانی ما جمع آوری کرده بودند نگهدارند. در ادامه همین مطلب گفته خواهد شد چگونه مزامیری که در کتاب مقدس لحن انتقام دارند در کتاب دعا جای گرفته اند.

جنبه آموزشی دعا

ضمناً توجه داشته باشید در مورد مزامیری که لحن متکبرانه دارند و شما آنها را رد کرده اید به نظر من شاید این قضاوت خیلی عجولانه باشد. وقتی که در دعای «ای پدر ما» می گوئیم: «ببخش گناهان ما را چنانکه ما نیز می بخشیم» این درخواست ما را به بخشیدن ترغیب می کند. وقتی می گوئیم: «اراده تو کرده شود!» امید و آرزویی را بیان می کنیم که فقط مقدسان می توانند چنین آرزو کنند، آرزویی که وراى اراده ما گناهکاران است. چنین بنظر می رسد که گاهی جنبه آموزشی دعا سخنانی بر زبان ما جاری می سازد که بیشتر با آنچه ما بایستی باشیم تطبیق می نماید تا با آنچه واقعاً هستیم. با این همه سخنانی که گفته می شود جنبه متکبرانه ندارند. من هرگز ناراحت نبوده ام که در دعای خود مزبور ۱۳۱ را ذکر کرده و بگویم:

«ای خداوند دل من متکبر نیست... جان خود را آرام و ساکت ساختم مثل بچه از شیر باز داشته شده نزد مادر خود.» می دانم که هنوز به این مقام نرسیده ام ولی میل دارم که چنین باشم و بدین طریق آرزو و دعایی را بیان می کنم. به سخن آگوستین قدیس می اندیشم که می گفت: «سعی کن آنچه هستی بشوی!» تو فرزند خدا هستی و به صورت و شبیه او خلق شده ای. این است آنچه می توانستی بگویی.

شاید همه مردمان در برابر این جنبه آموزشی دعا حساس نباشند ولی آیا بهتر نیست کشیشان و راهبه ها بتوانند بدین وسیله در تهذیب خود بکوشند؟

در مشارکت با برادرانم

بالاخره مخصوصاً از کشیشان و راهبه ها دعوت می شود تا با پذیرفتن و خواندن کل مزامیر افق خود را وسیعتر ساخته در دعاهاى همه مردم مشارکت داشته باشند زیرا مزامیر در اوضاع و احوال معین و مشخصی سروده شده اند و اگر من در همان اوضاع و احوال نباشم چگونه می توانم این مزامیر را ذکر نمایم؟ مثلاً بیماری به سوی خدا فریاد برآورده و من بیمار نیستم، شخص دیگری رنج و اضطراب درونی خود را بیان کرده و حال آنکه من راحت و آسوده هستم. شاید شخص سومی به وسیله این مزامیر خوشحالی خود را اظهار نموده و ممکن است من میل به آواز خواندن نداشته باشم! ولی باید دانست که دعا برای این گفته نشده تا من به خودم بپردازم و در خود فرو بروم. مزمور را نمی خوانم تا آن را منحصر به خود سازم بلکه تا از وجود خود جاری ساخته و زبان حال برادرم باشم. زیرا همواره قسمتی از افراد بشر در رنج و مشقت می باشند و در همان زمان قسمت دیگری از پرتو خوشبختی و سعادت برخوردارند. هنگامی که همه مزامیر را می خوانم دعای من موجب مشارکت با همگان می شود و دیگر صدایی که از حلقوم من بر می آید صدای من نیست بلکه صدای همه انسانها در تمام طول تاریخ و همه مکانهاست که به سوی خدا بالا می رود.

فریادهای پرشور

علیرغم دشواریهایی که بعضی از مزامیر برای ما دارند میل دارم از کشیشان و ایمانداران دعوت کنم که به زبان مزامیر سخن بگویند.

بسیاری از مزامیر به صورت فریاد هستند، فریاد انسانها، فریاد انسانی که به هر صورت به سوی خدا روی می‌آورد. انسانی که در مزامیر از او سخن گفته می‌شود فردی از گوشت و پوست و استخوان است. وقتی که رنج می‌برد آن را اظهار می‌کند و به همان ترتیبی که آن را احساس می‌کند بیان می‌نماید: «ای خدای من! چرا مرا رها کرده‌ای؟» و حتی وقتی که چنین سخنانی می‌گوید با خدا حرف می‌زند (کاری که قادر نیستیم همواره آن را بکنیم) و این ناله بیان امید و اعتماد به خدا است.

در مزامیر لحنی شورانگیز وجود دارد زیرا زبان دل است. نویسنده مزامیر هنگامی که آثار خدا را تحسین می‌کند نه تنها عظمت او را بیان می‌نماید بلکه در بیان این کلمات منقلب و متأثر و در ژرفای درون خود به هیجان درآمده است. تحسین او به مانند کودکان با فریادهای شادی بیان می‌شود و این فریادها با هلهویاها تأیید و تاکید می‌گردد و با عشق و محبتی پرشور توان می‌گیرد: «ای خداوند جان من تشنه تو است.» (ر.ک. مزمور ۱۸، ۲۳، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۴۲، ۴۳، ۶۲، ۶۳ و غیره).

اشتیاق با خدا بودن چندین بار و همیشه با عبارات پرشوری بیان شده است. کسی که بدین سان دعا می‌کند خدای خود را دوست دارد و به او اعتماد می‌کند، حتی اگر چه نمی‌داند که این موضوع چگونه تحقق می‌پذیرد - زیرا نویسندگان مزامیر نمی‌دانستند که روزی رستاخیز وجود خواهد شد و حتی گمان آن را نیز نمی‌بردند - اما مطمئن بودند که با خدا بودن را پایانی نخواهد بود. به هر صورت ایمان به رستاخیز به چه درد می‌خورد اگر در عشق و محبت به خدا ریشه نکرده باشد؟



نوازنده. اواخر هزاره سوم ق.م. بابل

مزامیر درجات مزمور ۱۲۰ تا ۱۳۴

در کنار مزامیری که به داود نسبت داده شده و مزامیری که به خانواده لایوان منسوب است مزامیر دیگری وجود دارد که بدون ذکر نام می باشند و فقط با عنوان فرعی «سرود درجات» مشخص شده اند. معمولی ترین تفسیری که از این اصطلاح می توان کرد «زیارت ها» می باشد زیرا امروزه هم یهودیانی که به اورشلیم می روند آنها را به زبان عبری «اوله» می نامند که به معنی «بالا رونده» است و مسافرت زیارتی «آلیا» خوانده می شود که به مفهوم «بالا رفتن» می باشد.

مزامیر «سرود درجات» از نظر ادبی یک مجموعه واحد را تشکیل می دهند و این نکته حتی پس از ترجمه هم کاملاً مشهود است بدین معنی که مزامیر مذکور اشعار کوتاه و پرتراوتی هستند که در آنها تشبیهات و استعارات معدودی به کار رفته است ضمناً فاقد شدت آهنگ و تکرارهای خسته کننده هستند. هرگاه این مزامیر را به دقت بررسی کنیم در می یابیم به چه دلایلی یهودیان آن زمان به معبد می رفته اند.

قبل از هر چیز تعدادی از زیارتهای انفرادی بر طبق قوانین یهود واجب و ضروری بود. مثلاً کسانی که در دادگاه مذهبی کاهنان حاضر می شدند ملزم بودند در برابر خدا سوگند یاد نمایند (۱-۸: ۳۲-۳۳). در جریان این مراسم هنگامی که مزمور ۱۲۰ با آهنگ خوانده و «زبان حیلہ گر» نفرین کرده می شد وضعیتی موثر و مهیج بوجود می آمد. کسی که به دروغ از موضوعی دفاع می کرد از همان وقت پریشان خاطر می شد و آن که شریف و راستگو بود احساس امنیت و اطمینان می نمود. در این موارد امکان داشت مزمور ۱۲۵ را به کار برند و همچنین در سایر موقعیتهایی که در آنها فرد عادل از اینکه تحت شکنجه دشمنان ظالم است شکایت می نماید.

در مواردی هم که کسی می خواست به گناهان خود اعتراف نماید به معبد می رفت و این مقررات برای کسی که در انجام وظیفه الهی کوتاهی کرده بود اجباری بود (لاو ۵: ۱-۵). گاهی لازم می آمد کسانی را که بیماریهای مسری یا ناهنجاری داشتند بر طبق رسوم تطهیر دهند (لاو بابهای ۱۳ و ۱۵). در چنین مواردی «قربانی کفاره» یا «قربانی به سبب گناه» تقدیم می کردند و می توانستند مزمور ۱۳۰ را بخوانند چنانکه هنوز هم می خوانیم.

موقعیت‌های فرخنده تری نیز برای رفتن به معبد وجود داشت مثلاً کسی که نخستین نوزاد خود را به همراه می‌آورد و درعین حال همسرش تطهیر مذهبی را انجام می‌داد، می‌توانست با شادی این مزامیر زیبا را بشنود که گوئی به همین منظور تنظیم شده بودند (مزمور ۱۲۷ و ۱۲۸ ر.ک. خروج ۳۴:۱۹-۲۰ و لاو ۱۲).

بالاخره و مخصوصاً زیارت اورشلیم در مدت عیدهای بزرگ یهودیان انجام می‌شد. شور و هیجان یهودیانی که از خارج می‌آمدند (و فقط یک بار در عمر خود معبد را زیارت می‌کردند) به منتهای درجه می‌رسید. در بیشتر مزامیر «سرود درجات» مطلبی وجود ندارد جز بیان خوشوقتی خود از رسیدن به اورشلیم پس از طی راهی طولانی (مزمور ۱۲۱) و خوشحالی از دیدن اورشلیم برای اولین بار (مزمور ۱۲۲، ۱۲۶)، خوشحالی که صورت دعا برای زائر و برای تمام شهر می‌گرفت (مزمور ۱۲۱، ۱۲۲). در هنگام هر خطری خداوند را به کمک می‌خوانند (۱۲۳) و پس از هر رهایی او را سپاس می‌گویند (مزمور ۱۲۴) و ایمان خود را تأیید می‌کنند (مزمور ۱۲۹). اعتماد زائران نیکوکار به مانند اعتماد کودکان خردسال بود و چنانکه عیسی می‌گوید: زیرا ملکوت خدا تنها از امثال اینها است (مز ۱۳۱، مر ۱۰:۱۵).

تنها مزموری که اندکی طولانی است یادآوری می‌کند که داود با نهادن صندوقچه پیمان در اورشلیم، آن را شهری مقدس گردانید و نیز یادآور وعده‌ای است که داود از خدا دریافت نمود مبتنی بر اینکه خاندان داود فنا ناپذیر خواهد بود (مز ۱۳۲). مجموعه مزامیر «سرود درجات» با دو مزمور کوتاه پایان می‌پذیرد. در نخستین مزمور، خوشحالی با هم بودن تحت برکت الهی بیان شده (مز ۱۳۳) و مزمور دوم که پاسخ زائران به لایوان است به آنان یادآوری می‌کند که شب و روز حمد و ثنای خدا را تکرار نمایند (مز ۱۳۴).



نقاشی دیواری متعلق به هزاره دوم ق. م.

درباره مزامیر انتقام چه می توان اندیشید؟

در کتاب «دعای زمان حاضر» تمام این مزامیر را حذف کرده اند ولی این دعاها جزو کتاب مزامیر هستند و قرن‌ها است که مسیحیان این مزامیر را می‌خوانند. خوشبختانه قبلاً این مزامیر به زبان قدیم (لاتین) گفته می‌شدند و با این همه مسیحیان مفهوم آنها را درک می‌کردند و بدین سبب به دشواری بر زبان‌شان جاری می‌شدند. نمی‌خواهم از این مزامیر تعریف و تمجید نمایم ولی سعی می‌کنم ببینم چگونه این مزامیر جزو دعاهای مسیحی گردیدند.

قومی تحت فشار و شکنجه

این مزامیر مربوط به قومی است که تحت فشار و شکنجه بوده یا مربوط به اشخاص منفرد که درخواست می‌کردند خدا قانون قصاص را درباره ظالمان اجرا نماید (خروج ۲۱:۲۳-۲۵). بدین گونه مزمور ۱۳۷ («نزد نهرهای بابل») تقاضا می‌کند همان سرنوشتی که در جریان قتل عام سال ۵۸۶ پیش از میلاد بر اورشلیم وارد شد در مورد شهر بابل نیز تحقق یابد. به همین گونه مزمور ۱۴۰ درخواست می‌کند که تهمت زندگان گرفتار تهمت شوند، ظالمان به ظلم و جور گرفتار آیند و کسانی که دام می‌گسترانند در همان دامها بیافتند.

ما را از بدی برهان

گرچه ما مسیحیان هرگز هیچ انسان حقیقی را چنین نفرین و لعنت نمی‌کنیم حتی اگر بدترین دشمنان ما یا کلیسا باشند، با این همه کاملاً شایسته و رواست که دعا کنیم «امپراتوری بدی» یا «نیروی ظلمت و تاریکیها» نابود گردد. آری کفر و بی‌دینی همواره پیروز نخواهد ماند. بایستی حرف آخر از آن عدالت خدا باشد، دندانهای حیوانات درنده خرد و چنگاله‌ایشان کنده شوند. آخرین کتاب عهد جدید یعنی مکاشفه یوحنا نیز چنین لحنی دارد (۱۴:۸-۱۴، ۱۸:۸-۲۴، ۱۵:۱۹).

برادرانم شکنجه می‌شوند

گرچه ما چندان دچار بی‌عدالتی نیستیم ولی بسیاری از برادران ما درست در همان وضعیت و شرایطی قرار دارند که نویسندگان مزامیر می‌زیسته‌اند. کسانی هستند که تحت فشار و شکنجه

زندگی می‌کنند و این امر منحصر به کسانی نیست که در کشورهای شرقی به سر می‌برند بلکه در بعضی از مناطق، حکومت‌های نظامی به دستور اربابان ثروت اشخاصی را ظالمانه تحت فشار قرار می‌دهند. چه بسا خانواده‌هایی که قادر به دفاع از خود نبوده و دستخوش منافع خودخواهانه کسانی هستند که آنان را از حقوق خود محروم می‌سازند. این وضع همواره به همین گونه بوده است. حتی در کلیسا رسولانی بودند که به وسیله برادران خود متهم و تحقیر شده و گاهی به سوی نومیدی رانده می‌شدند. کتاب مقدس این مردمان را «مسکینان یهوه» نامیده و فریاد دادخواهی آنان است که در بعضی از مزامیر به سوی خدا بلند می‌شود. هرگاه قلبی واقعاً «کاتولیک» داشته باشیم هنگامی که به این آیه‌ها می‌رسیم مسکینان مذکور را در دعای خود منظور می‌نماییم، بدبختی و سیه‌روزی آنان از آن ما می‌شود و به همراهی آنان به سوی خدا فریاد برمی‌آوریم.

خون هابیل و خون مسیح

هنگامی که موضوع مزامیر تا به حد لعنت و نفرین و درخواست انتقام بی‌رحمانه می‌رسد بایستی به یاد داشته باشیم که این مطالب به مانند سایر نوشته‌های کتاب مقدس «الهام» شده‌اند ولی این نکته دلیل بر آن نیست که مطالب فوق کامل و بی‌نقص باشند. باید دانست این مزامیر بر دورانی و مرحله‌ای از ملاقات خدا با قومش شهادت می‌دهند. زیرا خدا آدمیان را به همان نحوی که بودند قبول نمود و کم‌کم به سوی انجیل رهنمون کرد و این مرحله قرن‌ها به طول انجامید. قومی که خدا برگزید همچون سایر ملت‌ها بود و ضرورت داشت تربیتی طولانی کسب نماید تا قادر باشد «موعظه عیسی بر فراز کوه» را دریابد در جایی که عیسی گفت: «شنیده‌اید که گفته شده است: همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید.» (مت: ۵: ۴۳ و ۴۴). امروزه پس از بیست قرن مسیحیت، هنوز این امر را نپذیرفته‌ایم بنابراین نبایستی متعجب شویم که پیش از مسیح نمی‌توانستند چنین اصول اخلاقی را درک نمایند که می‌گوید: «ای پدر! آنان را ببخش زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند». در نامه به عبرانیان آمده است: خون مسیح «نیکوتر از خون هابیل است» (عبر: ۱۲: ۲۴). خون هابیل فریاد انتقام می‌کشید در صورتی که خون مسیح ندای رحمت و بخشایش برمی‌آورد.

مزامیر لاویان

بسیاری از مزامیر عنوانهای فرعی دارند و به نام کسانی هستند که کمتر می‌شناسیم مثلاً بعضی از مزامیر به نام: آساف، پسران قورح، یدوتون یا ایتان می‌باشند و طبعاً این سؤال پیش می‌آید که این اسامی چه معنی دارند و از این اسامی برای خواندن مزامیر یا دعا کردن چه بهره‌ای می‌توان گرفت؟

شکی نیست که «پسران آساف» و دیگران از خانواده‌های لاویان بوده‌اند که عملاً و حقاً مالک و صاحب اشعاری بودند که به نام آنان است و این اشعار با موسیقی که تنظیم کرده بودند خوانده می‌شد و بایستی به خاطر داشت که در آن دوران تمام اطلاعات و معلومات در خانواده‌ها از پدر به پسر منتقل می‌گردید.

حتی در دورانهای بعدی که نزدیک به دوران ما است خانواده‌های موسیقی دانی نظیر باخ و موتزارت به همین نحو رفتار می‌کردند و بنابراین می‌توان حدس زد که در آن دوران نیز چنین بوده است. با کمک اسناد و مدارک دیگری که در کتاب مقدس وجود دارد مشخصات خانواده‌های اصلی سراینده مزامیر را تعیین کنیم.

پسران آساف

تعداد مزامیری که به نام خانواده آساف می‌باشد بیشتر از دیگران است و ما درباره این خانواده اطلاعات مهمی در دست داریم زیرا تعداد زیادی از این افراد در اصلاحات مذهبی شرکت داشته‌اند و در لیست اسامی شخصیت‌های مهمی که از اسارت بابل بازگشته بودند از این سراینندگان نیز نام برده شده است (عز: ۲: ۷: ۴۴). هنگامی که معبد را بازسازی کردند این سراینندگان در اطراف نخستین سنگ‌های بنای معبد آواز می‌خواندند (عز: ۳: ۱۰) و در روز افتتاح و تقدیس حصارهای اورشلیم حضور داشتند (نح: ۱۲: ۳۵، ر.ک. نح: ۱۱: ۱۷-۲۲، ۴۶: ۱۲).

در حقیقت مزامیری که به نام پسران آساف می‌باشد دارای روحیه اصلاحات مذهبی است. اولین مزمور از این گروه، خطاب به کسی است که به زیارت می‌آید و از او دعوت می‌شود برای این عمل خود جنبه معنوی قائل شود (مز: ۵۰). همان دعوت داور آسمانی را

می‌توان در مزامیر ۷۳ الی ۷۶ بازیافت. سه مزمور تاریخی (۷۷ تا ۷۹) به شعری از کتاب نحمیای نبی شباهت دارند (نحمیا باب ۹). دو مزمور (۸۰ و ۸۳) درخواست کمک هستند که زیاد مشخص نمی‌باشند و بالاخره یک سرود مربوط به عید گذر که با یادآوری وعده‌ها و تهدیدات شریعت یهود پایان می‌پذیرد (مز ۱۲: ۱۷-۱۲).

از مطالب گفته شده نتیجه می‌گیریم که عنوان «آساف» مربوط به مزامیری است که در آنها سخن از رعایت دقیق مقررات دینی با توجه به جنبه‌های معنوی و اعتماد کامل به وعده‌های الهی می‌باشد.

یدوتون، ایتان

در کنار پسران آساف، از خانواده یدوتون فقط یک بار یاد شده (نح ۱۱: ۱۷) و آن هم به صورت همکار ساده و سه مزموری که به این خانواده منسوب است نشانه‌های آساف (مز ۷۲) و یا داود (مز ۳۹ و ۶۲) را دارند.

از خانواده ایتان فقط یک مزمور پادشاهی (۸۹) برایمان مانده است که در قسمت اصلی و هسته قدیمی این شعر پس از تبعید قسمتهائی اضافه شده است. ضمناً چنین به نظر می‌رسد که این خانواده در دوران سلطنت داود و سلیمان مورد توجه قرار داشته و موفقیت‌هایی کسب کرده بودند (۱-توا ۱۵: ۱۷-۱۹، ۱-پاد ۵: ۱۱).

پسران قورح

مجموعه مزامیری که منسوب به پسران قورح است از نظر اهمیت در درجه دوم قرار دارد ولی پسران قورح از هر لحاظ با پسران آساف تفاوت دارند. بنا به مندرجات سفر اعداد جد آنان در هنگام گذر از صحرای سینا علیه موسی و هارون شورش کرده بود (نح ۱: ۱۶، ۱۴: ۱۷، ۱۶: ۲۶-۹، ۱۱). این تاریخ تیره و غم‌انگیز خاطره‌ای زائل نشدنی و طولانی باقی گذاشته بود و اکثراً تصور می‌کنند که این نکته نشانه‌ای از اختلاف شدید این گروه لاویان با کاهنان معبد بود. به هر صورت پسران قورح در اصلاحات مذهبی یهود شرکت نکرده و ترجیح دادند در بابل در کنار تبعید شدگان بمانند.

ولی چنین می‌نماید که از این کار پشیمان شده بودند زیرا مجموعه مزامیری که به نام آنان است با شکایت یک نفر لاوی که از اورشلیم طرد شده (مز ۴۲-۴۳) آغاز می‌شود و

با تنها شعر یاس آور (مز ۸۸) پایان می‌یابد. در این بین یک مرثیه (مز ۴۴) و شعری که به مناسبت و به افتخار ازدواج پادشاه سروده شده (مز ۴۵) و سه سرود نیایش و زمزموری درباره حکمت که سرتاسر قطعه ادبی زیبایی است (مز ۴۶ تا ۴۹) وجود دارد.

پسران قورح آوازی مخصوص زیارت تصنیف کرده بودند که جمعیت‌های تبعیدیان می‌خواندند (مز ۸۴)، همچنین دعایی برای سرزمین مقدس (مز ۸۵) و شعری در مدح اورشلیم (مز ۸۷) سروده بودند.

این نکته شایان ستایش و تحسین است زیرا با اینکه پسران قورح در حاشیه جامعه یهود زندگی می‌کردند با این همه سنت‌ها و اشعارشان در کتاب مزامیر پذیرفته شده است و بدین ترتیب کتاب مقدس سرمشق جالبی از گشاده رویی معنوی ارائه نموده است. لازم به یادآوری است مزامیری که با عنوان قورح می‌باشند نشانه الهام تبعیدشدگان بابل را دارند، کسانی که بارگناهان و خطاهای کهن را بر دوش داشته ولی به هیچ وجه رشته همبستگی را قطع نکرده و نگذاشته‌اند نه خاطره مهمی فراموش شود و نه امیدواری والایی نابود گردد ضمناً با نهایت شهامت در «دره اشکها = وادی بکاء» گام برمی‌دارند (۷:۸۴).

بدین گونه توانستیم در لابلای مندرجات کتاب مقدس تاریخ کهن مزامیر را دریافته و ملاحظه کنیم که تاریخ مذکور با ما بیگانه نیست و شایسته است عناوین لایوان کهن که در کتاب مزامیر ذکر شده مورد توجه قرار گیرند.



قلب، جان و زندگی عهد عتیق

از مطالبی که تاکنون گفته شد چنین نتیجه گرفته می‌شود که حتی اگر کتاب مزامیر وجود نمی‌داشت باز هم کتاب مقدس کتاب دعا به شمار می‌رفت. اکنون خلاف این فرض را کرده و می‌گوئیم هر گاه از عهد عتیق غیر از کتاب مزامیر هیچ نوشته دیگری وجود نداشت و فقط کتاب مزامیر به دست ما رسیده بود درباره این مجموعه دعاها چه فکر می‌کردیم؟ و از مطالب این کتاب چه چیزی دستگیرمان می‌شد؟

اگر تنها مزامیر را در دست داشتیم

در ابتدا توجه ما به تعدادی از مزامیر معطوف می‌شد که گفته می‌شود در موقعیت‌های مشخص و دقیقی گفته شده‌اند و فقط ملاحظه عناوین این مزامیر به ما می‌فهماند که شخصی به نام داود وجود داشته و ۷۳ مزمور از این مزامیر به او نسبت داده شده است. این شخص زندگانی پرماجرا و آشفته‌ای داشته و انگهی ملاحظه می‌شود که همین شخص پس از ماجرائی طولانی و تاریخی به قدرت رسیده است (۷۸:۷۰)، مضافاً بر اینکه برای او و خاندانش عالی‌ترین سرنوشت‌ها وعده داده شده است (۸۹:۴، ۲۱-۳۸). با این همه چنین می‌نماید طی قرون بعدی وقایعی رخ داده که برخلاف این وعده خدا بوده‌اند (۸۹:۳۹ و آیات بعد).

نکته دیگری که در کتاب مزامیر به نظر ما خواهد رسید این است که بسیاری از این مزامیر از تاریخی کهن یاد می‌کنند که تاریخ نیاکان قوم می‌باشد (۶۸، ۷۷، ۷۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۳۶). خدا به طرز شگفت‌انگیزی در این تاریخ دخالت کرده است (که عبارت از «اعمال برجسته یهوه» می‌باشند). مخصوصاً واقعه‌ای روی داده که نقش مهم و قطعی در تاریخ این قوم داشته است. «وقتی که اسرائیل از مصر بیرون آمدند... دریا این را بدید و گریخت» (۱۱۴ ر. ک ۶:۶۶، ۷۴:۱۳-۱۵، ۷۷:۱۷ و غیره). این قوم همچنین مدتی طولانی در صحرا اقامت نموده است (۶۸:۸، ۷۸:۱۹، ۴۰، ۵۲، ۸:۹۵، ۱۳۶:۱۶).

در بسیاری از مزامیر سخن از ملت‌هایی است که اسرائیلیان با آنان مبارزه‌ها و

مشاجرات مختصری داشته‌اند مثلاً مصریان، بابلیان، فلسطینیان، ادومیان، موآبیان و غیره. ضمناً در این مزامیر از شاهزادگان و شهرهائی نام برده شده و خلاصه اشاره به وقایع تاریخی خیلی زیاد است.

سومین نکته‌ای که به نظر می‌رسد این است که بسیاری از مزامیر به مناسبت عبادت و ستایش خدا تنظیم و سروده شده‌اند: از «راه پیمائی‌های دسته جمعی»، «گوشه‌های منحنی محراب»، «قدس، کاهنان، پادشاهان، پیامبران و سرایندگان سخن گفته شده. بالاخره معبدی که در اورشلیم قرار داشت و قبایل اسرائیل به آنجا «بالا می‌رفتند» ذکر شده است.

قومی که این مزامیر را سروده قوانینی داشت که خداوند آنها را عطا کرده بود. قوم این قوانین را محترم می‌شمرد و رعایت آنها به حکمت منتهی می‌شده است. بالاخره خدایی که این قوم می‌پرستید یگانه، متعال، آفریننده آسمان و زمین است. کتاب مزامیر با شور و حرارت دعوت می‌کند که او را ستایش کرده، به او اعتماد نمایند (زیرا خدایی است که نجات می‌بخشد) و او را دوست بدارند.

البته این فهرست کلیه مطالبی نیست که در مزامیر می‌توان یافت با این همه کافی است درک کنیم اگر سایر نوشته‌های عهد عتیق را در دست نداشتیم تنها این کتاب خطوط مهم و اصلی آن را به ما نشان می‌داد.

اکنون اگر با در نظر داشتن مطالب عهد عتیق به کتاب مزامیر بنگریم متوجه می‌شویم نقاط تلاقی آنها چندین برابر می‌شود. بنابراین کتاب مزامیر مجموعه‌ای درهم و برهم و مجزا از سایر قسمت‌ها نیست بلکه در ادامه زندگی یک قوم بوده و با مصائب و امیدها و ایمان آن بستگی دارد.

قلب عهد عتیق

ولی لازم به یادآوری است که کتاب مزامیر مجموعه‌ای از اشعار و دعاهاست. با این مزامیر ما گزارش وقایع، قوانین یهود، تشویق‌ها و تفکرات را ترک می‌کنیم تا مستقیماً عشق و محبت و ترس و امیدواری را بیان نماییم.

باب اول سفر پیدایش که شکل روایتی دارد قبلاً شعر بوده و تحسین را بیان می‌کرده؟ ولی به دعاهائی که از آن برگرفته شده‌اند توجه نمایید: مزمو ۸، ۹۵، ۱۰۴، ۱۳۶ و غیره.

همچنین روایت خروج از مصر (خروج ۱۴) قبلاً با یک سرود سپاسگزاری پایان می‌یافت. وقتی که در مزامیر به این واقعه اشاره می‌شود آهنگ آن به اندازه‌ای غنائی است که تپه‌ها و کوهها در برابر خداوند به پایکوبی در می‌آیند و در جای دیگر درختان جنگلها دست می‌زنند و فریاد شادی بر می‌آورند.

ضمناً ممکن است احساسات قلبی طوری باعث تغییر روایت تاریخی بشوند که یک واقعه (یا یک سلسله وقایع) موجب ایجاد دو مزمور کاملاً از هم متفاوت گردد. مثلاً مشاهده می‌شود که موضوع مزامیر ۱۰۵ و ۱۰۶ تعمق و تفکر درباره تاریخ اسرائیل است ولی مزمور ۱۰۵ فقط از عمل مقتدرانه و مشیت خدا اظهار خوشوقتی و سپاس‌گزاری کرده در صورتی که مزمور ۱۰۶ هر لحظه به خطاها و گناهان قوم توجه کرده و به صورت اعتراضی طولانی و ملی در آمده است. البته این اعتراف ارزش رحمت و بخشش الهی را نشان می‌دهد، خدایی که مدام و بدون خستگی می‌بخشد.

خواندن مزامیر ما را در حضور خدا قرار می‌دهد. تمام کتاب مقدس از خدا و درباره خدا سخن می‌گویند ولی مزامیر ما را یاری می‌کنند تا با خدا سخن بگوییم و بنابراین زبان دل ما هستند و مجموعه کتاب مزامیر همچون قلب عهد عتیق به شمار می‌رود.

جان نوشته‌های مقدس

فیلسوفان می‌گویند که جان اصل وحدت و یگانگی جسم است و به یک تعبیر مشابه می‌توان گفت که کتاب مزامیر جان عهد عتیق می‌باشد.

لازم به یادآوری است که جریانهای معنوی بسیاری در نوشته‌های عهد عتیق وجود دارد مثلاً جریانهای قضایی، نبوتی، حکمتی و غیره، جریانهای ملی‌گرایی یا جهان‌گرایی، خوش‌بینانه یا بدبینانه و غالباً در بین این جریانها تفاوت و حتی اختلاف و تناقض‌هایی وجود دارد.

باری همین جریانها در کتاب مزامیر نیز به چشم می‌خورد و این نظریات و جریانهای مختلف بدون هیچگونه دشواری در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و حتی پیش می‌آید که در یک مزمور از یک جریان به جریان دیگری پرداخته شود، البته این موضوع چندان اهمیت ندارد مشروط بر اینکه آدمی به هر صورت خود را در برابر خدا باز یابد.

و اما درباره وقایع تاریخ، در کتاب مزامیر از تمام وقایع مذکور یاد نشده و نویسنده مزامیر فقط به بعضی از وقایع خاص علاقمند بوده است (خروج از مصر، داود، معبد، تبعید، انتظار مسیح موعود).

بدین سان در کتاب مزامیر آثار و خطوط مهم و تعدادی از حوادث مختلف را می توان یافت که فقط لحظات مهم و مراحل مهم و اراده و مشیت خدا را نشان داده و قلبها را به سوی خداوند متوجه می سازند بیان شده اند. بنابراین مزامیر همین کشش دائمی به سوی خدا را اظهار می کنند و بدین جهت جان نوشته های مقدس به شمار می آیند.

زندگی يك قوم

مزامیر انعکاسی از زندگی یک قوم می باشند. این مزامیر در دورانهای مختلفی که چندین قرن به درازا کشیده تنظیم و نوشته شده اند و در آنها جریانهای مختلف فکری انتخاب و جمع آوری شده تا به صورت فریادهایی به سوی خدا در آیند. این مزامیر در طول زندگی نسلهایی که در گذشته اند تنظیم شده، تغییراتی یافته و تصحیح گردیده اند و به صورت اثر قومی درآمدند که همان قوم کتاب مقدس است و از این سبب جنبه جهانی به خود گرفتند. مزامیر تنها تا اندازه ای فریاد یک دوران بخصوص می باشند بلکه دعاهای همه کسانی است که به خدای ابراهیم ایمان دارند. به همین جهت مزامیر پس از آنکه دعای قوم اسرائیل بودند دعای مسیحیت گردیدند و نمی توان کتاب مقدس را خواند و دوست داشت بدون اینکه به دعا کردن با مزامیر هدایت شویم.



به چه سبب و چگونه مزامیر را ترجمه کرده ایم

از آغاز شروع این مقاله ها سعی کرده ایم هر بار قطعه ای از مزامیر را ترجمه کنیم. ما به این کار دست زدیم زیرا معتقد به آن بودیم ولی این عمل در عین حال همچون گرو بندی یا آزمایشی به شمار می رفت زیرا از خود می پرسیدیم آیا مسیحیان امروزه علاقه ای به مزامیر دارند؟ آیا می توانند آنها را در دعاهای خود به کار برند؟ انبوه نامه هائی که بر اثر این ترجمه ها دریافت کردیم خیلی بیش از انتظار ما بود. بعضی از خوانندگان خوشوقتی خود را ابراز می کردند بعضی دیگر نامه هائی نوشته و نظریاتی درباره بعضی از آیات می فرستادند. خیلی از آنان امیدوار بودند که تمام آنها در مجموعه ای جمع آوری شود. بنابراین نتیجه این آزمایش قاطع بود و در این بازی برنده شده بودیم و به نظر می آید بسیاری از مرتاضان با اعتقادات ما همراهند. اکنون سعی می کنیم موضوع را دقیقاً توضیح دهیم.

نویسنده مزامیر شاعر است

باید دانست دعا کردن کار ساده و آسانی نیست و دعا کردن دسته جمعی از آن هم دشوارتر. اگر یکی از ما می بایستی دعایی تنظیم کند آن را باید چگونه تنظیم نماید که دیگران فقط به صورت تماشاچی یا شنونده محض نباشند؟ کلماتی که به کار می برد و موضوع دعا بایستی به اندازه ای شخصی باشد که دعا کردن به صورت ساختگی و تصنعی در نیاید و در عین حال طوری همگانی باشد که دیگران هم بتوانند خود را در آن بازشناسند. شاعران به خوبی این نکته را می دانند و بدین سبب هنگامی که شادیهها و غمها، عشقها و هیجانهای خود را می سرایند کلماتشان کلمات ما می شوند و سرودهایشان ما را به سراییدن وامی دارند. زیرا بر رنجهای ما می گریند و داستان شادی ما را می گویند. در این سرودها شبیه ما می گردند و بین ما مشارکتی خلق می کنند. اشعارشان سن و سال ندارند و کهنه نمی شوند و قرنهای ما می گذرد بدون اینکه فرسوده شوند زیرا آدمی خود را در وجود کسی که پیش از او بوده است باز می شناسد و هر دعایی شعری است که در بین ما همبستگی ایجاد می کند.

يك پیامبر

همچنین با خدا هم مشارکت داریم و هنگامی که من خوشی خود را می‌سرایم و می‌دانم که خدا نیز با من می‌سراید. وقتی که درد و غم خود را بیان می‌کنم امیدوارم که خدا نیز آن را با من بگوید. آیا ممکن است سخنان ما یکی شود و موسیقی ما را در مشارکت عمیق تری متحد سازد؟

اگر کلام خدا به صورت گفتار بشری در نیامده بود چگونه کلماتی را که خدا بر زبان من جاری می‌سازد درک می‌کردم؟ این سخنان همان مزامیر هستند. در این قسمت از کتاب مقدس دعایی که در دل آدمی متولد می‌شود به صورت کلام خدا در می‌آید و من آن را نه تنها به مانند کلامی که به من گفته شده دریافت می‌کنم بلکه همچنین به مانند سخنی که خودم می‌گویم. نویسنده مزامیر پیامبری به مفهوم نخستین این عبارت و کسی است که به نام دیگری سخن می‌گوید، پیام‌آور خداست و ضمناً پیامبری از سوی آدمی است. مزامیر آنچه را که در کتاب مقدس وجود دارد جمع کرده و با کلماتی دیگر بیان کرده‌اند. باری کتاب مقدس مدتی دراز پخته و سنجیده شده و در آن نسلهای آدمیان اثر خود را بر جای گذاشته‌اند. هر یک از این مردمان با همان عقیده و ایمان کسانی که پیش از او بوده‌اند می‌زیسته‌اند در شناسائی خداوند همان حوادث را پیروی کرده و مدام این کار را از نو آغاز نموده‌اند. هر نسلی مطالب آنان با کلمات مخصوص خود نوشته، در آنها تجدید نظر کرده و اصلاح نموده و گاهی همان گفته‌های پیشینیان را تکرار کرده‌است. آدمیان کتاب مقدس از نژادی نیستند که با ما بیگانه باشند بلکه از همان آب و خاک و خیره ما ساخته شده‌اند. فریادهایشان شک و تردید و خوشی‌هایشان نظیر ما است و ایمان آنان ریشه ایمان ما می‌باشد.

اگر کتاب مقدس واقعاً کتاب بشریت است و اگر مزامیر در قلب و درون کتاب مقدس جای دارند چرا نیایستی دعاهای خود را از آنها غنی و بهره‌مند نکنیم؟ چگونه ممکن است نخواهیم همان کلمات خدا کلمات ما باشند به هنگامی که به او خطاب می‌نمائیم؟ ولی آیا هنوز این امر امکان دارد؟

بیان بوسیله تشبیهات و استعاره‌ها

من می‌توانم با نویسندگان مختلف مزامیر عمیقاً همیوئی داشته احساسات کسی را که رنج کشیده درک نمایم و در خوشبختی کسی دیگر سهمی گردم ولی در عین حال به زبانی

که به کار می برد نا آشنا بمانم. در مورد مزامیر اکثراً وضع بدین گونه است و به این دلیل بسیاری از مسیحیان عصر حاضر از مزامیر دل زده و بیزار هستند. بدین سبب در ترجمه هائی که از مزامیر کرده ایم سعی شده است این اشکال حتی المقدور کمتر باشد. کوشش کرده ایم به معنی و مفهوم مطالب امین و وفادار بمانیم، به خود اجازه داده ایم برای دک معنی تشبیهات و تصاویری آورده و کلمات تازه تری به کار بریم. البته در این امر رعایت حدود بسی دشوار است. بعضی ها خواهند گفته که خیلی به متن مزامیر چسبیده ایم و بعضی دیگر فکر می کنند که خیلی آزادانه ترجمه کرده ایم!

مزامیری وجود دارند که توی ذوق مسیحیان می زنند مثلاً مزامیری که کشیش نویسنده نامه به ما یادآوری کرده است. بنابراین ترجیح داده ایم این گونه مزامیر را به کنار بگذاریم و هنگامی که این اشکال منحصر به چند آیه بوده از آنها رد شده ایم، البته تا بدانجا که حذف آنها معنی کلی مزامیر را تغییر نمی داده است. ضمناً در انجام این عمل نسبت به ترجمه مطالبی که در آئین نماز خوانده می شود وفادار مانده ایم. زیرا ترجمه کامل مزامیر فقط در دعاهای رهبانان و در کتاب دعای کشیشان وجود دارد در صورتی که کلیسا برای خواندن مزامیر در آئین نماز تردیدی نداشته فقط آیه هائی را انتخاب نماید که از نظر معنی غنی تر و بارورتر باشند.

البته درباره هرگونه انتخابی می توان انتقاد و بحث نمود و با هم به اندازه ای ذوق کافی داریم که بپذیریم انتخاب ما نیز قابل بحث است. وقتی که کسی می گوید ترجمه های ما او را در دعا کردن کمک نموده اند خیلی خوشوقت می شویم.

مخفف اسامی کتاب مقدس

Genèse	Genesis	پیدایش	1	پید
Exode	Exodus	خروج	1	خروج
Lévitique	Leviticus	لاویان	1	لاو
Nombres	Numbers	اعداد	1	اعد
Deutéronome	Deuteronomy	تثنیه	1	تث
Josué	Joshua	یوشع	1	یوشع
Juges	Judges	داوران	1	داور
Ruth	Ruth	روت	1	روت
1 Samuel	1 Samuel	۱-سموئیل	1	۱-سمو
2 Samuel	2 Samuel	۲-سموئیل	1	۲-سمو
1 Rois	1 Kings	۱-پادشاهان	1	۱-پاد
2 Rois	2 Kings	۲-پادشاهان	1	۲-پاد
1 Chroniques	1 Chronicles	۱-تواریخ	1	۱-توا
2 Chroniques	2 Chronicles	۲-تواریخ	1	۲-توا
Esdras	Ezra	عزرا	1	عز
Néhémie	Nehemiah	نحمیا	1	نح
Tobie	Tobit	طوبیاس	1	طو
Judith	Judith	یهودیه بنت مراری	1	یهودیه
Esther	Esther	استر	1	استر
1 Maccabées	1 Maccabees	۱-مکابیان	1	۱-مک
2 Maccabées	2 Maccabees	۲-مکابیان	1	۲-مک
Job	Job	ایوب	1	ایوب
Psaumes	Psalms	مزامیر	1	مز
Proverbes	Proverbs	امثال	1	امث
Ecclésiaste	Ecclesiastes	جامعه	1	جا
Cantique des Cantiques	Song of Songs	غزل غزلها	1	غزل
Sagesse	Wisdom	حکمت	1	حک
Ecclésiastique	Ecclesiasticus	بن سیراخ	1	بنسی
Isaie	Isaiah	اشعیا	1	اش
Jérémie	Jeremiah	ارمیا	1	ار
Lamentations	Lamentations	مراثی	1	مرا
Baruch	Baruch	باروخ	1	بار
Ezéchiël	Ezekiel	حزقیال	1	حزق
Daniel	Daniel	دانیال	1	دان
Osée	Hosea	هوشع	1	هو
Joël	Joel	یوئیل	1	یول
Amos	Amos	عاموس	1	عا

Abdias	Obadiah	عوبديا	1	عو
Jonas	Jonah	يونس	1	يون
Michée	Mikah	ميكاه	1	ميك
Nahum	Nahum	ناحوم	1	نا
Habacuc	Habakkuk	حقوق	1	حب
Sophonie	Zephaniah	صفنيا	1	صف
Aggée	Haggai	حجي	1	حجي
Zacharie	Zechariah	زكريا	1	زك
Malachie	Malachi	ملاكي	1	ملا
Matthieu	Matthew	متي	1	مت
Marc	Mark	مرقس	1	مر
Luc	Luke	لوقا	1	لو
Jean	John	يوحنا	1	يو
Actes	Acts	اعمال رسولان	1	اع
Romains	Romans	روميان	1	روم
1 Corinthiens	1 Corinthians	۱-قرنتيان	1	۱-قرن
2 Corinthiens	2 Corinthians	۲-قرنتيان	1	۲-قرن
Galates	Galatians	غلاطيان	1	غلا
Ephésiens	Ephesians	افسسيان	1	افس
Philippiens	Philippians	فيلپيان	1	في
Colossiens	Colossians	كولسيان	1	كول
1 Thessaloniens	1 Thessalonians	۱-تسالونيكيان	1	۱-تسا
2 Thessaloniens	2 Thessalonians	۲-تسالونيكيان	1	۲-تسا
1 Timothée	1 Timothy	۱-تيموثاوس	1	۱-تيمو
2 Timothée	2 Timothy	۲-تيموثاوس	1	۲-تيمو
Tite	Titus	تيطس	1	تيط
Philémon	Philemon	فيلمون	1	فيل
Hébreux	Hebrews	عبرانيان	1	عبر
Jacques	James	يعقوب	1	يع
1 Pierre	1 Peter	۱-پطرس	1	۱-پطر
2 Pierre	2 peter	۲-پطرس	1	۲-پطر
1 Jean	1 John	۱-يوحنا	1	۱-يو
2 Jean	2 John	۲-يوحنا	1	۲-يو
3 Jean	3 John	۳-يوحنا	1	۳-يو
Jude	Jude	يهودا	1	يهو
Apocalypse	Revelation	مكاشفه	1	مكا